

---

# انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان

---

آ. سلطانزاده

به کوشش ف. کشاورز و خ. شاکری



## دآمد

کتابی که در پیش روی دارید چندین سال پیش از انقلاب ۱۳۵۷ توسط نویسنده این سطور با دشواری بسیار از کتابخانه لنین در مسکو تهیه شد؛ در آستانه ی انقلاب به همت فرهاد کشاورز به فارسی برگردانده شد؛ و به کوشش خسرو شاکری ویرایش و پانویسی شد. قرار بود این کتاب چون جلد هشتم *اسناد تاریخی* به چاپ برسد. با توجه به علاقه ای که به خواندن این آثار در آن دوران وجود داشت انتشارات مازیار، که نیز ناشر کتاب *جمعه* به سردبیری احمد شاملو بود، از نویسنده ی این در آمد خواست که آن را برای چاپ به او سپرده شود. قراردادی هم امضا کرد. سپس از نشر آن به بهانه هایی غیر قابل فهم سر باز زد. هنگامی که دستنویس ویرایش شده از او خواسته شد، به بهانه های گوناگونی، که در بطن آن مال دوستی نهفته بود، از استرداد آن نیز سر باز زد. لذا ما دو تن این متن را از نو ترجمه کرده و ویراستیم. و همراه نوشته های دیگری از سلطانزاده، همچون جلد هشتم *اسناد تاریخی* در غربت به چاپ رساندیم. بیست و هشت سال پس از آن کلاهبرداری، انتشارات مازیار این ترجمه را برغم قراردادی که به امضا رسانده بود، و خلاف هرگونه تعهد حقوقی و اخلاقی، تصاحب کرد و آن را زیر نام جعلی «ف. کوشا» به چاپ رساند. کوشش برای حق طلبی توسط کسی که وکالت انتشارات مزدک را در ایران به عهده داشت بجایی نرسید - طبیعتاً در کشوری که قانون ذلیل ترین عنصر اجتماعی است باید هم چنین باشد. چندی پیش نسخه ای از این کتاب به دست نویسنده ی این در آمد رسید و فرصتی فراهم آمد که آن را از طریق اینترنت مجدداً در اختیار علاقمندان قرار دهیم.

ش. ش. (پاریس، شب یلدا ۱۳۸۸)

سپرده شود. قراردادی هم امضا نبرد. سپس راسر را به بیابانی ایران رساند. در آن هنگامی که دستنویس ویرایش شده از او خواسته شد، به بهانه های گوناگونی، که در بطن آن مال دوستی نهفته بود، از استرداد آن نیز سرباز زد. لذا، ما دو تن این متن را از نو ترجمه کرده و ویراستیم. و ف همراه نوشته های دیگری از سلطانزاده، همچون جلد هشتم اسناد تاریخی در غربت به چاپ رساندیم. بیست و هشت سال پس از آن کلاهدرداری، انتشارات مازیار این ترجمه را برغم قراردادی که به امضا رسانده بود، و خلاف هرگونه تعهد حقوقی و اخلاقی، تصاحب کرد و آن را زیر نام جعلی «ف. کوشا» به چاپ رساند. کوشش برای حق طلبی توسط کسی که وکالت انتشارات مزدک را در ایران به عهده داشت بجایی نرسید - طبیعتاً در کشوری که قانون ذلیل ترین عنصر اجتماعی است باید هم چنین باشد. چندی پیش نسخه ای از این کتاب به دست نویسنده ی این در آمد رسید و فرصتی فراهم آمد که آن را از طریق اینترنت مجدداً در اختیار قرار دهیم.

خ. ش. (پاریس، شب یلدا ۱۳۸۸)

© Edition Mazdak (Florence) / Edition Padzahr (Tehran)

به کوشش ف. کشاورز و خ. شاکری

---

## فهرست مطالب

---

پیشگفتار مؤلف.....	۵
فصل یکم	
اقتصاد ایران معاصر.....	۷
فصل دوم	
قرارداد سال ۱۹۱۹ میان انگلستان و ایران و کودتای فوریه سال ۱۹۲۱.....	۲۲
فصل سوم	
رضاشاه پهلوی و «بهشت سرمایه‌داری» او.....	۳۴
فصل چهارم	
پایه‌های اجتماعی - اقتصادی سلطنت رضاشاه پهلوی.....	۴۰
فصل پنجم	
اتحاد انگلستان و شاه و مجلس «آزاد».....	۵۴
فصل ششم	
رژیم جدیدو مسأله انکشاف سرمایه‌داری در ایران.....	۶۰
فصل هفتم	
امتیاز انگلستان و به‌اسارت کشیدن ایران توسط انگلستان.....	۷۵
فصل هشتم	
نقشه‌های عظیم امپریالیست‌های انگلیسی و آغاز اجرای این نقشه‌ها.....	۹۰

## فصل نهم

روابط اقتصادی در کشاورزی و قوانین کشاورزی رژیم جدید. ۱۰۲

## فصل دهم

جنبش انقلابی مردمی و جنبش دهقانی..... ۱۱۸

## فصل یازدهم

جنگ نزدیک آینده علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و نقش

ایران رضاشاهی..... ۱۴۲

## فصل دوازدهم

راه‌های انکشاف ایران. آیا گذشت از مرحله انکشاف سرمایه‌داری

برای ایران اجباری است؟..... ۱۶۰

## پیش‌گفتار

اثر حاضر، تا اندازه‌ئی، اثری جدلی است. این مسأله صرفاً ناشی از خواست مؤلف دایر بر ارائه يك ارزشیابی انتقادی از عقاید و تئوری‌های مربوط به ایران «جدید و نو» می‌باشد که در ۲-۳ سال اخیر مطبوعات شوروی از آن بر است. لازم است، يك بار و برای همیشه به بحث درباره «نقش مترقی و صنعتی‌کننده» رضاشاه پهلوی در ایران خاتمه داده شود.

گویا، اکثر مؤلفین و «متخصصین» مسائل ایران - که در مدت زمان فوق‌الذکر در مطبوعات اظهار عقیده کرده‌اند - نتایج خود را براساس آمار رسمی منابع ایرانی به‌دست آورده‌اند. لیکن، در این منابع، واقعیات به‌خاطر گمراه ساختن افکار عمومی داخل و خارج کشور، عمداً تحریف شده است.

اما «متخصصین» ما در مسائل ایران - که علاوه بر این، مدعی «مارکسیست» بودن نیز می‌باشند - این حیلۀ ساده شاهنشاه آینده ایران را درک نکردند. راستی، چه گونه ممکن است، رضاشاهی را که خود انگلیسی‌ها برگزیده‌اند، دفعتاً علیه دسائس آن‌ها به‌مبارزه برخیزد؟ گره مسأله در این است، که اکثریت این «متخصصین» از مارکسیسم و از شناخت حقیقی اوضاع ایران به‌يك اندازه دور بودند. آخر، مگر این نیست که مارکسیست باید فقط حقایق عینی را در نظر بگیرد و نه «افسانه‌های» مأمورین خود فروخته شاه را. اما، حقایق عینی به‌طور وضوح نشان می‌داد که انگلیسی‌ها رضاخان را بی‌محاسبه جلو نینداخته‌اند. حقایق عینی نشان می‌داد، که رضاخان در جهت منافع امپریالیست‌های انگلیسی و، بیش‌تر اوقات، به‌دستور مستقیم و با موافقت آنان عمل می‌کرد.

اگر تا سال ۱۹۲۵، هنوز می‌شد تا اندازه‌ئی در این باره تردید داشت، از اواخر سال ۱۹۲۵، به‌خصوص، دیگر مسأله وابستگی رضاشاه به انگلستان کاملاً روشن بود. مؤلف کتاب حاضر، در سال ۱۹۲۵، در نطق خود در جلسه جامعه ایرانیان، جمهوری بازی دروغین رضاشاه و کوشش او را به‌خاطر گرفتن تاج و تخت «شاهنشاهی» خاطر نشان کرده است. مؤلف، در همان نطق، تأکید می‌کرد که تمام این کارها با موافقت

## ۶ / انکشاف اقتصادی ایران و...

و مساعدت انگلستان انجام می‌گیرد.

از آن زمان، تقریباً چهار سال گذشته است. در طول این مدت، جزوه‌ها و مقالات زیادی منتشر شده که هنوز هم عمل این جلاذ واقعی انقلابیون ایرانی را نادرست تشریح می‌کند.

هدف کتاب حاضر روشن نمودن واقعیت ایران - آن چنان که هست - و ارزشیابی مارکسیستی صحیح از فرآیندهای اقتصادی و اجتماعی است.

مؤلف



## فصل یکم

### اقتصاد ایران معاصر

---

فرمان مشروطه مظفرالدین شاه در سال ۱۹۰۶ و آخرین پیشرفت‌های اقتصادی. کشیده شدن ایران به مدار اقتصاد جهانی. رشد تجارت خارجی. اقلام عمده صادرات و واردات. تجارت ایران با کشورهای گوناگون. تجارت ایران با روسیه از سال ۱۸۴۰ تا سال ۱۹۲۶. فروپاشی اقتصاد فتودالی و گسترش حیطة عمل سرمایه تجاری - ربائی در کشاورزی. مبارزه میان انگلستان و روسیه به خاطر غصب ایران. ا.ج.ش. س. و تغییر جهت از طرف مالکان و بورژوازی کمپرادور.

---

مظفرالدین شاه، در سال ۱۹۰۶، تحت تأثیر فشار جنبش اجتماعی و تحت تأثیر انقلاب روسیه، مصمم شد، سنت کهن را شکسته و به خاطر استقرار «صلح و آرامش» در کشور و تحکیم و تثبیت پایه‌های حکومت «اجازه فرماید» تا فرمان (در اوت سال ۱۹۰۶) تشکیل مجلس صادر شود. مجلسی که در آن نمایندگان شاهزادگان، روحانیت، اشراف، زمین‌داران محترم، تجار و غیره بتوانند احتیاجات و عقاید خود را بیان کنند. مجلس، در سپتامبر سال ۱۹۰۷، شاه را مجبور ساخت، «متمم قانون اساسی» را امضا کند. «متمم قانون اساسی» در واقع مشروطیت، و جایگزین منشوری بود که مظفرالدین شاه به اتباع خود «اعطا» کرده بود. اصل ۲۶ این متمم اعلام می‌داشت که «منشاء قدرت کشور ملت است». در اصل ۴۴ تصریح می‌شد که «وزراء در ادای اعمال خود در برابر مجلسین مسئولند». در اصل ۲۷ و ۲۸ آمده بود که «تفکیک کامل بین قوه قانون‌گذاری، قضائی و مجریه مستقر و باید برای همیشه حفظ گردد».

اگر اضافه کنیم که انتخابات می‌بایست برحسب سیستم چهارگانه:

عمومی، مستقیم، متساوی و مخفی انجام گیرد، آن وقت معلوم می‌شود که چرا انقلابیون ایرانی، در مدت چهار سال (از سال ۱۹۰۷ تا سال ۱۹۱۱) - یعنی تا زمانی که، سرانجام، اکثریت آنان توسط قزاقان تزاری و ایرانی در شهرهای رشت، تبریز، مشهد و دیگر شهرها به‌دار آویخته شدند - با چنان جدیتی از نظام دموکراتیک جدید، در مقابل دسائس محمدعلی شاه دفاع می‌کردند.

این اقدامات مظفرالدین شاه نتیجه هوسبازی او نبود، بلکه، نتیجه منطقی موقعیت عینی بود که ایران از آغاز سال ۱۸۸۵ به‌بعد در آن قرار گرفته بود.

در عرض این ۲۵ سال، پیشرفت‌های اقتصادی بسیار بزرگی در ایران به‌وقوع پیوسته بود. فرآیند فروپاشی اشکال اقتصاد طبیعی و ریشه‌دواندن روابط پولی - کالائی در کشور، در برابر سلسله قاجار - در عین این که زندگی اقتصادی کشور با گام‌های سریع پیش می‌رفت - مسائلی را مطرح می‌ساخت، که شاه قدرت حل آن را در خود نمی‌دید.

چنان که همه می‌دانند، تغییر راه‌های تجاری جهانی و، به‌ویژه، کشف راه دریائی به‌هند، باعث رکود بسیار عمیق اقتصاد ایران - که زمانی شکوفا شده بود - ایران که در آن زمان، مهم‌ترین راه تجاری رابطه بین شرق و غرب بود - در اوضاع و احوال بسیار وخیمی قرار گرفت و تا چند قرن نتوانست از زیر این ضربه مهلک قد راست کند. شرائطی که ایران را به‌مدار اقتصاد جهانی کشاند، از آغاز سال‌های ۸۰ سده پیش - یعنی پس از تصرف ماورای قفقاز و ترکستان توسط تزاریس روسیه و تأسیس خط آهن تا مرزهای ایران و انکشاف اقتصاد ماورای قفقاز، به‌خصوص، صنایع باکو و تمام روسیه - به‌وجود آمد. روسیه نه تنها متقاضی بزرگ فرآورده‌های کشاورزی ایران بود، بلکه، به‌راه ترانزیت میان ایران و کشورهای اروپا نیز مبدل گردید.

در ۲۷ سال گذشته، تجارت خارجی ایران بدین ترتیب انکشاف یافته است: (جدول در صفحه بعد)

طبیعی است که چنین رشد سریعی در تجارت خارجی فرآیند فروپاشی اشکال اقتصاد طبیعی را شدت می‌بخشید. لیکن، از طرف دیگر، کسری دائمی ترازنامه تجارت خارجی، کشور را شدیداً تضعیف و، تقریباً، مانع پیشرفت سریع صنعتی آن می‌شد. کافی است یادآور شویم که کسری توازن تجارت

واحد: میلیون قران

سالتها	واردات	صادرات	تفاوت واردات و صادرات	کسری خالص، با در نظر گرفتن ۴۰٪ درآمد نفت
۱۹۰۰/۱	۲۲۵/۴	۱۱۷/۳	۱۰۸/۱	—
۱۹۰۵/۶	۳۸۶/۵	۲۹۳/۱	۹۳/۴	—
۱۹۱۰/۱۱	۴۸۴/۵	۳۷۵/۴	۱۰۹/۱	—
۱۹۱۳/۱۴	۶۴۷/۲	۴۵۵/۹	۱۹۱/۳	—
۱۹۱۸/۱۹	۴۷۶/۳	۲۷۰/۹	۲۰۵/۴	۱۴۵/۴
۱۹۱۹/۲۰	۶۲۹/۰	۳۰۹/۰	۳۲۰/۰	۲۵۰/۰
۱۹۲۱/۲۲	۶۰۹/۷	۱۷۴/۴	۴۳۰/۳	۳۱۵/۳
۱۹۲۲/۲۳	۶۱۹/۲	۳۰۵/۳	۳۱۳/۹	۱۵۳/۹
۱۹۲۴/۲۵	۷۷۱/۰	۸۵/۰	۲۸۶/۰	۸۶/۰
۱۹۲۵/۲۶	۸۸۱/۰	۴۱۵/۰	۲۶۶/۰	۵۶/۰
۱۹۲۶/۲۷	۷۲۸/۱	۵۴۹/۷	۲۷۸/۴	۱۸/۴
۱۹۲۷/۲۸	۸۰۷/۴	۴۵۹/۴	۳۴۸/۰	۱۰۸/۰

بدون در نظر گرفتن صادرات نفت از نامیه الجزایر انگلیس

خارجی در طول سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۲۰ به بیش از ۲/۵ میلیارد قران بالغ گردید.

این وضع در واقع، پس از سال ۱۹۲۵ نیز تغییری پیدا نکرد. اگرچه صادرات - به خاطر توسعه امتیاز نفت انگلیس - از این زمان، ظاهراً، سال به سال افزایش می‌یافت، لیکن، در واقع، تأثیر منفی کسری ترازنامه تجارت خارجی در انکشاف اقتصادی کشور ادامه داشت. محاسبه زیرنقش ناچیز صادرات نفت را در اقتصاد ایران نشان می‌دهد: صادرات نفت جنوب در سال ۲۸-۱۹۲۷ معادل ۶۰۱۰۰۰ هزار قران بود، که تقریباً همه آن، به انگلستان و مصر صادر شده بود. درآمد صادرات نفت، به طور کامل به ایران باز نمی‌گردد. دولت ایران فقط ۱۶٪ از سود خالص را دریافت می‌کند. سهم دولت ایران از کل سود که در سال ۲۸-۱۹۲۷ به ۳۴۴ میلیون قران بالغ می‌گردید، معادل با ۵۵ میلیون قران بود - یعنی ۲۸۹ میلیون قران، در اختیار

شرکت باقی می‌ماند. البته، این مبلغ، به جیب سهامداران سرازیر می‌شد و به ایران باز نمی‌گشت. نیمی دیگر از درآمد نفت، (۲۸۹-۶۰۰) = ۳۱۱ میلیون قران، صرف پرداخت مخارج کرایه کشتی و خرید ماشین‌آلات صنعت نفت می‌گردید. طبق قرارداد، انگلستان، در ازای ورود این ماشین‌ها هیچ نوع عوارض پرداخت نمی‌کرد<sup>(۱)</sup>. اگر در نظر بگیریم که ناوگان نفتی به خود شرکت متعلق بود، و شرکت با تعیین عمده‌ی قیمت‌های گزاف حمل نفت، به‌طور مصنوعی سود خالص و در نتیجه سهم دولت ایران را کاهش می‌داد روشن می‌گردد، که از بهای کل صادرات نفت فقط ۳۵ تا ۴۰٪ آن به‌صورت (مزد کارگران و کارمندان، سهم دولت ایران از سود و جز این‌ها) به ایران باز می‌گردید. اما نفت، ۵۰٪ صادرات ایران را تشکیل می‌داد (در سال ۲۸-۱۹۲۷ از ارزش کل صادرات که به ۱۰۶۰۴۱۱ هزار قران بالغ می‌شد ۶۰۰ میلیون قران سهم نفت بود).

با در نظر گرفتن آن چه که ذکر شد، صادرات واقعی ایران در سال ۲۸-۱۹۲۷ را می‌توان ۷۰۰ میلیون قران دانست.

به این دلیل است که صدور نفت را نمی‌توان صدور واقعی کالا از طرف ایران دانست. کسری ترازنامه تجارت خارجی هم، به همین مناسبت، به اهمیت خود باقی مانده و باعث فقر بیش‌تر کشور می‌گردید<sup>(۲)</sup>.

---

۱. در سال ۲۷-۱۹۲۶ شرکت نفت انگلیس و ایران مبلغ ۵۸/۵۳۶۰۰۰ قران ماشین‌آلات و کالاهای مختلف مورد احتیاج خود را به ایران وارد کرد.

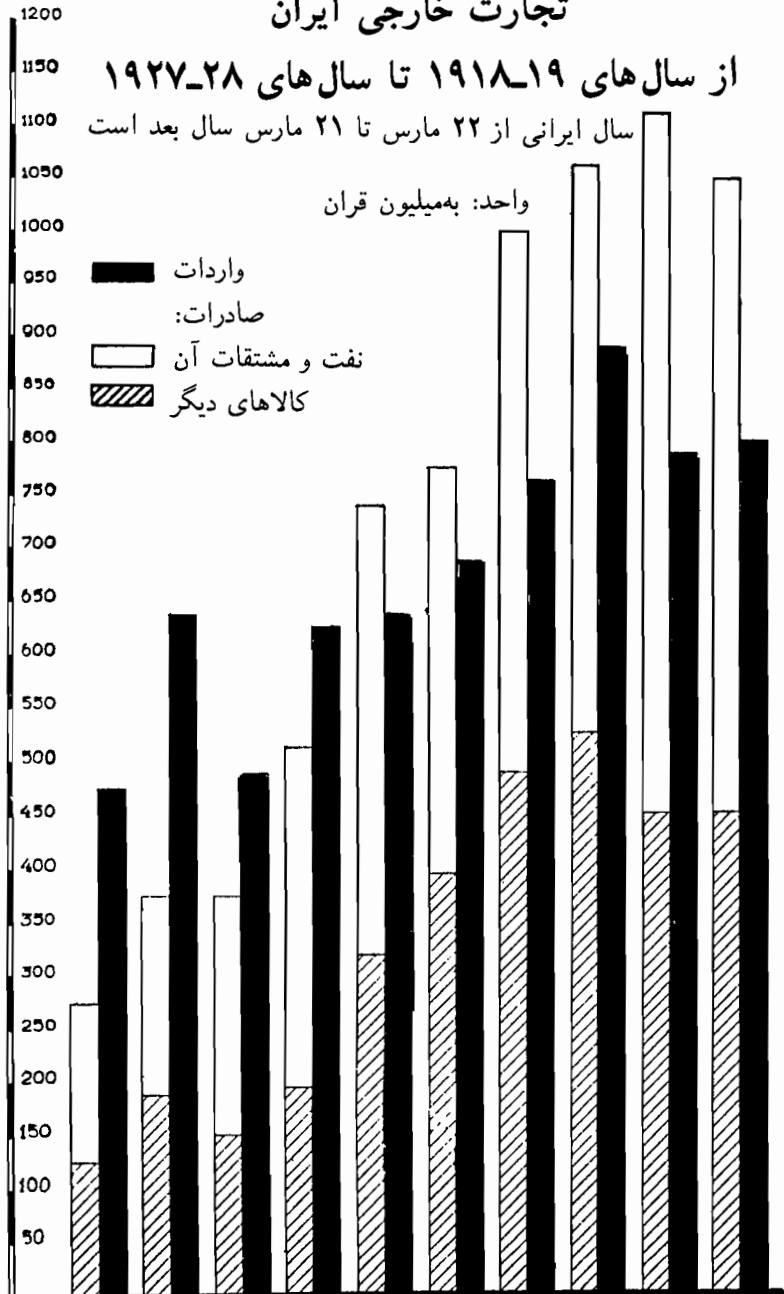
۲. در سال‌های اخیر، ترازنامه پرداخت‌های ایران نسبت به ترازنامه تجارتي وضع بهتری دارد. حتی، برخی از مقتصدين، معتقدند که ترازنامه پرداخت‌ها مثبت است. مابدون آن که بخواهيم به این مسأله رسیدگی کنیم، می‌توانیم فقط بگوئیم، که مثبت بودن ترازنامه پرداختی، تا سال ۱۹۲۰ بعید به نظر می‌رسد.

# تجارت خارجی ایران

از سال های ۱۹۱۸-۱۹ تا سال های ۱۹۲۷-۲۸

سال ایرانی از ۲۲ مارس تا ۲۱ مارس سال بعد است

واحد: به میلیون قران



۱۹۱۸/۱۹ ۱۹/۲۰ ۲۰/۲۱ ۲۱/۲۲ ۲۲/۲۳ ۲۳/۲۴ ۲۴/۲۵ ۲۵/۲۶ ۲۶/۲۷ ۲۷/۲۸

برای درک گنجایش بازار ایران و نیز درک دورنما و امکانات انکشاف صنایع گوناگون، آشنائی با ترکیب کالاهای صادراتی و وارداتی بی‌اندازه جالب است.

واردات ایران از سال ۱۹۱۳ تا سال ۱۹۲۷-۲۸

واحد: به‌هزار قران

۱۹۲۷/۲۸	۱۹۲۶/۲۷	۱۹۲۵/۲۶	۱۹۲۴/۲۵	۱۹۱۳/۱۴	اسامی کالاها
۲۳۶/۶۴۹	۲۲۱/۰۰۰	۲۵۹/۹۶۹	۲۲۶/۶۵۰	۲۰۱/۰۱۳	پارچه‌های نخئی
۹۲/۹۲۶	۱۲۳/۰۰۰	۱۳۸/۱۰۸	۱۵۰/۶۷۳	۱۷۰/۵۱۹	قند و شکر
۵۶/۱۷۰	۶۹/۰۰۰	۶۵/۳۳۷	۶۴/۳۰۱	۳۸/۶۰۲	چای
۱۱/۱۱۲	۷/۵۰۰	۲۸/۸۷۴	—	—	سکه طلا و نقره (غلات، گندم، جو،
—	۳۱/۰۰۰	۳۸/۵۴۰	۸۵۷	۲۰/۰۰۰	برنج و غیره)
۳۱/۶۶۶	۳۱/۴۰۰	۲۵/۰۴۳	۲۱/۴۴۶	۱۰/۰۰۰	نفت و مشتقات
۲۲/۶۲۵	۲۴/۶۰۰	۲۲/۱۳۴	۲۲/۰۰۰	۱۳/۷۲۱	نخ و پشم
۶/۹۶۵	۹۸۹۳	۱۸/۰۲۸	۱۰/۰۴۳	۸۷۳۲	برنج وارده برای جنوب
۲۲/۸۹۷	۵/۰۰۰	۱۷/۱۵۲	۸۵۰۰	—	شمش نقره
					اتوموبیل و دیگر وسائل
۳۲/۸۷۸	۳۵/۸۰۰	۱۶/۸۵	۷/۱۱۵	۱/۴۹۹	نقلیه
—	—	۲/۹۳۲	۴/۱۲۶	۱/۸۵۶	شیشه
۴/۹۵۵	۳/۴۶۲	۷/۴۲۱	۳/۸۲۲	۴/۸۷۳	کبریت
۵/۱۳۹	۳/۸۲۳	۴/۲۱۹	۳/۰۴۲	۱/۸۶۲	گالش
۲/۶۵۸	۲/۴۸۷	۲/۸۶۰	۲/۷۹۶	۳/۰۲۱	چینی و بدل‌چینی
۳/۱۹۱	۳/۲۸۲	۴/۹۵۸	۳/۸۶۳	۱/۳۴۰	سمنت
۳/۸۴۱	۴/۰۰۰	۵/۶۰۳	۴/۴۷۱	—	مشروبات الکلی
۳/۰۶۸	۳/۲۱۲	۴/۴۱۸	۳/۹۲۵	۱/۸۲۲	رنگ
—	۴/۸۶۷	۶/۲۹۲	۴/۹۸۲	۱/۰۵۴	حلویات

۱۹۲۷/۲۸	۱۹۲۶/۲۷	۱۹۲۵/۲۶	۱۹۲۴/۲۵	۱۹۱۳/۱۴	اسامی کالاها
۵/۶۲۰	۴/۶۳۶	۳/۷۶۶	۴/۰۵۴	—	کاغذ
۴۲/۲۹۴	۲۴/۰۰۰	۱۴/۷۷۷	۱۴/۴۲۵	—	ماشین آلات
۲۰/۱۶۴	۱۷/۴	۱۴/۸۸۷	۱۳/۶۱۸	۸/۴۳۴	تزیینات و اسباب بازی
—	—	۱۴/۰۸۰	۱۴/۰۰۹	—	پارچه‌های ابریشمی
۲/۰۴۶	۱/۶۷۶	۲/۰۵۸	۲/۶۷۵	۱/۲۸۵	صابون
۲/۲۴۸	۲/۲۵۰	۵/۰۴۱	۱/۹۴۱	—	انواع تنباکو
—	—	۲/۶۵۱	۲/۴۱۹	—	چوب و الوار
—	—	۲/۸۸۳	۷/۰۷۸	—	ابزار مس
۴/۷۲۹	۴/۱۴۷	۳/۹۰۱	۳/۶۶۴	۱/۰۲۸	میل
۲/۶۳۹	۴/۵۸۱	۳/۸۵۲	۴/۷۳۰	—	احشام زنده
۱۱/۱۹۸	۶/۸۸۸	۶/۲۹۲	۱۱/۸۴۷	—	آهن و فولاد (ساخته نشده)
۳/۲۶۵	۲/۳۲۰	۳/۲۵۱	۱/۷۳۳	۲/۷۸۴	مس، نیکل (ساخته نشده)
—	—	۸۲۷	۱/۴۲۷	—	چاپخانه و کمکی‌های آن
—	—	۲/۳۵۰	۳/۶۸۸	—	پشم (از افغانستان)

بدین ترتیب، پارچه‌های نخی، شکر و قند و چای، مهم‌ترین اقلام واردات ایران می‌باشد ۵۰ تا ۶۰٪ تمام واردات را این سه نوع کالا تشکیل می‌دهد. از لحاظ اهمیت، سپس به ترتیب، غلات - که به‌مناسبت کمبود محصول برخی از مناطق وارد می‌شود - نفت و مشتقات آن، نخ، پشم و سرانجام برنج قرار دارد. برنج، به‌طور عمده، از هند برای جنوب ایران وارد می‌شود، زیرا به‌مناسبت بدی راه‌ها حمل برنج اضافی شمال به جنوب مشکل است.

جدول زیرین ترکیب صادرات ایران را نشان می‌دهد:

اقلام عمده صادرات ایران  
در سال‌های ۱۹۱۳/۱۴-۱۹۲۷/۲۸

واحد: به‌هزار قران					اسامی کالاها
۱۹۲۷/۲۸	۱۹۲۶/۲۷	۱۹۲۵/۲۶	۱۹۲۴/۲۵	۱۹۱۳/۱۴	
۵۹۹/۶۵۵	۶۵۴/۳۵۳	۵۴۴/۸۰۰	۵۱۴/۹۰۱	۱۷/۹۸۰	نفت و مشتقات
۱۵۴/۰۶۲	۱۲۲/۵۶۳	۱۱۷/۵۷۷	۱۰۱/۸۸۱	۵۳/۶۷۷	قالی
۴۸/۳۰۵	۳۲/۰۱۹	۷۹/۲۹۴	۶۸/۷۸۰	۷۰/۳۸۴	خشکبار
۴۷/۰۴۸	۵۶/۴۹۲	۷۰/۴۳۰	۵۲/۹۵۶	۸۵/۲۳۶	پنبه
۱۳/۴۶۸	۲۳/۳۶۰	۲۱/۷۹۹	۲۳/۱۵۵	۱۲/۴۰۸	پشم
۴۷/۰۲۰	۲۰/۵۲۶	۴۳/۲۲۹	۳۹/۱۳۲	۴۲/۱۹۸	برنج
۴۳/۲۶۸	۹۶/۱۱۶	۷۰/۴۳۰	۷۹/۵۸۸	۳۷/۷۱۴	تریاک
۱۴/۰۸۹	۱۰/۶۱۸	۱۵/۳۲۲	۱۰/۴۶	۷/۹۸۴	چرم کارشده (صافیان)
۸/۷۱۷	۵/۵۹۰	۱۵/۷۷۳	۱۱/۶۹۸	۷/۹۸۱	روده
۲/۶۸۴	۲/۷۳۴	۱۰/۶۴۱	۱۲/۶۹۸	—	چای (صدور چای وارد)
۱۴/۳۹۲	۱۴/۰۴۶	۷/۸۸۵	۴/۶۶۹	۱۲/۹۴۹	صمغ
۲/۱۰۷	۳/۵۴۹	۶/۱۰۷	۷/۱۸۸	۲/۲۳۵	پارچه‌های نخی
۱/۹۴۸	۲/۸۲۲	۳/۹۱۴	۳/۴۷۹	۱۳/۴۴۹	تنباکو
۶/۳۹۸	۴/۹۵۲	۲/۲۷۰	۱/۱۶۳	۱۳/۴۴۹	کرم ابریشم
۷/۹۵۵	۵/۳۹۹	۱۰/۰۶۴	۱۲/۰۲۷	۱۹/۶۵۷	چرم کارشده
۱/۶۱۱	۵۸۹	۲/۰۳۳	۱/۷۲۵	—	حنا و رنگ‌های دیگر
۷/۹۵۵	۵/۳۹۹	۶/۰۶۷	۶/۶۸۴	۱/۷۱۵	پوست، خز

بنابر جدول فوق، نفت و مشتقات آن، قالی، خشکبار، پنبه، پشم، برنج و تریاک، در سال ۱۹۲۷-۲۸ قریب ۸۵ تا ۹۰٪ تمام صادرات را تشکیل می‌دادند. در عین حال، صدور نفت و مشتقات آن از سال ۱۹۱۳-۱۴ به این طرف، تقریباً، ۳۰ برابر، و صدور قالی ۳ برابر افزایش پیدا نموده و صدور تریاک و پشم تقریباً بدون تغییر مانده است.

درباره اهمیت کشورهای گوناگون در تجارت خارجی ایران، قبل از



## فصل اول / ۱۵

هرچیز، باید خاطر نشان کرد، که آمار تجارت ایران مربوط به سال‌های ۱۹۲۷-۲۸، نسبت به سال‌های قبل، بنا بر اصول دیگری تنظیم گردیده. تا ماه مارس سال ۱۹۲۷، چروتنس (واحد پول در روسیه و سپس در شوروی.م) معادل با ۵۷ قران و ۵۰ دینار و از ماه مارس سال ۱۹۲۷ به بعد - بنا به دستور وزارت مالیه - اداره گمرکات آن را معادل ۲۹ قران و ۴۰ دینار حساب می‌کند. ضمناً، صدور نفت انگلیس، در آمار، به طور جداگانه مشخص نمی‌شود و تمام آمار صادرات سال‌های گذشته نیز صادرات را همراه صدور نفت نشان می‌دهد. این مسأله، باعث می‌شود که تصویر واقعی تجارت خارجی ایران، به مقیاس زیادی، نادرست منعکس گردد.

### سهم کشورهای مهم در تجارت خارجی ایران

منبع: «آمار تجارتي ايران» Statistique Commercial de la perse

سال‌های ۱۹۲۷-۲۸، واحد: میلیون قران		
صادرات	واردات	کشورها
۴۵۵,۴	۴۰۰,۱	انگلستان
۱۹۹,۳	۲۰۹,۱	ا.ج.ش.س.
۸۱,۰	۳۵,۰	ایالات متحده آمریکا
۸۶,۱	۳۳,۸	فرانسه
۳۸,۲	۳,۲	ترکیه
۳۰,۵	۱۲,۰	عراق
۲۸,۱	۲۲,۰	بلژیک
۳۳,۶	۳۲,۲	آلمان
۱۱,۶	۳۴,۴	ایتالیا
۸۲,۲	—	مصر
۳,۷	۹,۸	ژاپن
۲,۳	۵,۸	افغانستان

بنا به داده‌های این جدول، انگلستان، هند و مصر مبلغ ۵۲۸ میلیون قران کالا از ایران وارد و ۴۰۰ میلیون قران کالا به ایران صادر می‌کنند. در ضمن،

به نظر می‌رسد که مصر از ایران فقط کالا وارد می‌کند و صادراتی به این کشور ندارد. در عین حال، همه کس می‌داند، که ۷۰٪ واردات این سه کشور از ایران، منحصرأً، از فرآورده‌های شرکت نفت انگلیس و ایران تشکیل شده است.

بدین ترتیب، جمع صادرات و واردات ایران، در عرض يك ربع قرن، قریب ۴ برابر، و با در نظر گرفتن صادرات نفت، حتی قریب ۵/۵ برابر افزایش یافته است. این امر، تدریجاً به‌ویژه، در نواحی شمالی ایران - که از ثروتمندترین نواحی ایران می‌باشد - باعث اختلال اقتصاد طبیعی و بسط روابط سرمایه‌داری گردیده است. شمال ایران - به‌خاطر دادوستد زیاد با روسیه، تدریجاً جان می‌گیرد و در بسیاری از مناطق، کشت‌های صنعتی جدیدی رایج می‌گردد، که قبلاً، یا اصلاً وجود نداشت و یا، به‌مقیاس بسیار کمی کشت می‌شد. در این مناطق مزارعه پنبه مرسوم و تولید ابریشم به‌شدت رشد می‌کند. کشت درختان میوه و تولید خشکبار با سرعت هنوز بیش‌تری توسعه پیدا می‌کند و صادرات این کالاها سال به‌سال افزایش می‌یابد. نواحی شمالی ایران، از لحاظ گذار به‌شکل روابط اقتصاد پولی - کالائی همیشه مقام اول را حائز بوده است. این امر، به‌ویژه، از توسعه دادوستد تجارتي، میان روسیه و ایران ناشی می‌گردد.

کافی است بگوئیم که در سال ۱۹۱۳، ۶۶٪ کل صادرات و ۵۵٪ کل واردات ایران با روسیه انجام می‌گرفته و سهم بقیه کشورها در کل تجارت ایران ۳۴٪ بوده است.

پر واضح است، که روابط کالائی - پولی که با چنین شدتی مستقر می‌شد، باعث افزایش شدید قیمت زمین‌ها می‌گردید. به‌این مناسبت، ما، دائماً، شاهد سرازیر شدن «سرمایه تجاری - ربائی» به‌طرف بخش کشاورزی هستیم. سرمایه‌داران تجاری - ربائی، با استثمار نامحدود توده‌های دهقان - امکان داشتند نرخ سود مطلوب خود را از زمین به‌دست آورند و به‌این مناسبت با رغبت زمین می‌خریدند.

سودآوری کشاورزی، باعث شد که سوگلی‌های شاه، تیول‌داران و غیره زمین‌ها را غصب کنند. در برخی موارد، املاک بزرگ فئودالی، به‌قطعات کوچک تقسیم و توسط تجار و ربا خواران خریداری و مالکیت فئودالی زمین - که قبلاً مساحت عظیمی را در برمی‌گرفت - تدریجاً، تقسیم و کوچک می‌شود.

## فصل اوّل / ۱۷

جدول ذیل، اهمیت بسیار زیاد تجارت ایران با روسیه را نشان می‌دهد.

تجارت روسیه با ایران از سال ۱۸۴۰ تا سال ۱۹۲۷-۲۸<sup>(۱)</sup>  
 واحد: هزار روبل نقره

سالها	واردات از ایران	صادرات به ایران به ایران	کل صادرات و واردات
۱۸۴۰	۳/۲۹۹	۸۷۷	۴/۱۷۶
۱۸۴۵	۳/۲۸۷	۵۸۳	۳/۸۷۰
۱۸۵۰	۳/۸۰۱	۹۰۶	۴/۷۰۷
۱۸۵۵	۴/۲۴۱	۹۹۲	۵/۲۳۳
۱۸۶۰	۳/۷۵۹	۱/۰۹۸	۴/۸۵۷
۱۸۶۵	۴/۷۷۸	۱/۷۱۷	۶/۴۹۵
۱۸۷۰	۴/۲۹۶	۱/۶۶۹	۵/۹۶۵
۱۸۷۵	۵/۲۴۶	۱/۸۷۳	۷/۱۱۹
۱۸۸۰	۷/۰۳۷	۳/۹۳۶	۱۰/۹۷۳
۱۸۸۵	۸/۹۵۱	۳/۹۳۰	۱۲/۸۸۱
۱۸۹۰	۱۱/۶۳۲	۱۰/۸۹۵	۲۱/۶۷۹
واحد: هزار روبل طلا			
۱۹۰۱	۱۵/۹۱۶	۲۰/۴۷۶	۳۶/۳۹۲
۱۹۰۵	۳۵/۵۴۶	۳۴/۹۸۱	۷۰/۵۳۰
۱۹۱۰	۴۷/۲۰۱	۳۹/۵۲۱	۸۶/۷۲۴
۱۹۱۵	۴۸/۰۹۰	۳۸/۰۱۵	۹۶/۱۰۵
۱۹۲۰	۱/۱۵۰	۳/۶۱۸	۵/۱۶۸
۱۹۲۵ <sup>(۲)</sup>	۵۰/۷۰۹	۲۸/۶۰۷	۷۹/۳۰۶
۱۹۲۶ <sup>(۲)</sup>	۵۶/۲۶۰	۴۷/۲۵۰	۱۰۳/۵۱۰
۱۹۲۶-۲۷	۴۰/۸۵۸	۴۳/۲۷۷	۸۴/۱۳۵
۱۹۲۷-۲۸	۶۶/۳۵۷	۶۹/۷۱۹	۱۳۶/۰۰۰ <sup>(۳)</sup>

۱. قسمت جدول که به سالهای ۱۸۴۰ تا ۱۸۹۰ مربوط است، از روی کتاب تومار «موقعیت اقتصادی ایران» اقتباس شده است. قسمت جدول که به سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۲۵ مربوط است از روی کتاب د. شمورگر «ایران ا. ج. ش. س. و انگلستان» چاپ سال ۱۹۲۶ ص ۹۹-۱۰۰ اقتباس شده.

لیکن، این تغییرات، در شیوه تولید، تقریباً، اثری ندارد. فتودال، در بعضی مناطق - تحت تأثیر انکشاف روابط اقتصاد کالائی - پولی - خود رأساً، برای بازار و، به طور عمده، برای بازار خارجی تولید می کند (به عنوان مثال می توان از خان ماکو نام برد). از طرف دیگر، مالک نوع جدید، خیلی زود تمام امتیازات فتودال قدیم را از «شاهنشاه» دریافت می کند و، به این مناسبت، تفکیک روابط فتودالی، از روابط اقتصاد مالک نوع جدید بسیار مشکل است. رشد گردش کالا، بدین ترتیب، باعث می شود که به جای اقتصاد طبیعی، اشکال اقتصاد کالائی - پولی معمول گردد. لیکن، ستم اجتماعی - اقتصادی و ستم طبقاتی، بیش از پیش محسوس می گردد زیرا، در حالی که، شیوه کار کشاورزی به شکل سابق باقی مانده است، مالک جدید، که حریص تر از ارباب قدیم است دهقانان را با شدت بیشتری استثمار می کند. در چنین شرائطی، خرده مالکان نیز دائماً لطمه می بینند. خرده مالک، برای حفظ قطعه زمین خود - که مالک «جدید» و یا ارباب «قدیم» می خواهند از او بگیرند - اغلب مجبور می شود آن را وقف کند، تا بدین ترتیب، حداقل، حق استفاده دائمی از زمین را برای خود محفوظ نگاه دارد. در تاریخ املاک موقوفه ایران، راجع به این مسأله، اطلاعات زیادی موجود است. مساحت بسیاری از این املاک در مدت کوتاهی چند برابر گشته است.

چنین بود، وضعی را که اشکال اقتصاد کالائی - پولی به وجود آورد. سلسله قاجار، به طور عمده، بر مالکان متکی بود. بنابراین، تحولات درون ترکیب زمین داران (فتودال یا تاجر تبدیل شده به مالک و یا مالکی که زمین را از دولت پاداش گرفته بود) در این واقعیت تغییر نمی داد که اشرافیت ارضی، همواره، تکیه گاه اصلی سلسله قاجار بود. روحانیت، به ویژه قشر فوقانی آن، تکیه گاه دیگر سلسله قاجار بود. ولی باید متذکر شد، که قشر تحتانی روحانیت ایران - در اکثریت خود زندگی مشقت باری دارد و امور خود را به سختی می گذراند. حساب قشر فوقانی روحانیت جدا است. این قشر در کنار قشر

۲. آمار سال ۱۹۲۵-۱۹۲۶ به روبل چرونتس حساب شده است.

۳. اعشار در اعداد حذف شده است. عدد درست تر به قران ایرانی است: به ترتیب ۲۹۵،۱۴۴،۲۲۰ قران و ۲۱۱،۷۶۴،۲۷۰ قران (بر مبنای یک چرونتس = ۴۴ قران).

۴. از آغاز سال ۱۹۲۸-۱۹۲۷ قیمت گمرکی چرونتس معادل با ۲۹ قران و ۴۵ دینار بوده است. واردات ایران به قران ۲۰۹،۱۵۹،۰۰۰ و صادرات آن ۱۹۹،۵۷۱،۰۰۰ بوده است.

اشرافیت ارضی، صاحب بزرگ‌ترین املاک است، و به‌علاوه، امور تمام زمین‌های موقوفه را در اختیار و در امور سیاسی مملکت نقش حساسی دارد. اما، انکشاف اقتصادی ایران به آرامی کشورهای دیگر انجام نمی‌گرفت. ایران، در طول قرن ۱۹، صحنه برخورد منافع روسیه تزاری و انگلستان بود. مبارزه میان روسیه و انگلستان، به‌ویژه، در آغاز قرن بیستم بالا گرفت و در سال ۱۹۰۷ منجر به تقسیم ایران به مناطق نفوذ گردید.

روسیه تزاری، مانند انگلستان، در جریان انقلاب سال‌های ۱۹۰۶-۹ مضممانه از سلسله قاجار حمایت می‌کرد. روسیه، با ورود قشون خود، حتی، انقلاب ایران را خفه کرد. انگلستان، کوشش می‌کرد، تا در این فاصله، جنوب ایران را تصرف کند. طبقات ثروتمند ایرانی در مناطق شمالی، به‌ویژه، اشرافیت ارضی - که صاحب قسمت اعظم زمین‌های قابل کشت می‌باشند - به‌خاطر موقعیت اقتصادی خود - به‌استثنای عده قلیلی - طرفدار روسیه بودند. طرفداری اشرافیت ارضی از روسیه به‌این خاطر بود که فقط با کمک بازارهای روس، مالکین شمالی می‌توانستند نفس راحت بکشند. بسته شدن بازارهای روسیه بر روی کالاهای صادراتی ایران به‌معنای ورشکستگی کامل زمین‌داران بزرگ بود. به‌این دلیل است که، در ایران، در طول قرن ۱۹، ما شاهد مبارزه دو گرایش در داخل این طبقه می‌باشیم. مالکین شمالی و به‌همراه آنان، تمام صادرکنندگان و واردکنندگان، یعنی عمده فروشانی که با صدور و ورود کالا سروکار داشتند، تا سقوط تزاریسیم، طرفدار روسیه بودند. لیکن، در مناطق جنوبی، منافع زمین‌داران محلی و منافع خان‌ها با امپریالیسم انگلستان در هم می‌آمیختند و به‌این مناسبت، در جنوب طرفدار انگلستان بودند. و اما، در درون بورژوازی تجاری ایران باید تقسیمات دیگری را نیز در نظر گرفت. استفاده زیاد و بی‌جا از کلمات «بورژوازی تجاری» باعث می‌شود که سرانجام، برای بسیاری مفهوم این کلمه مبهم بماند. آیا این بورژوازی مترقی است یا ارتجاعی، بالقوه صنعتی‌کننده است و یا چیز دیگری. چنان که همه می‌دانند، بورژوازی تجاری، به‌طور کلی، نقش واسطه را ایفا می‌کند. اما، در شرائط کشورهای مستعمره، این بورژوازی، دارای يك ویژگی خاص نیز می‌باشد و آن این است که: این بورژوازی واسطه در داخل کشور نیست، زیرا مناسبات سرمایه‌داری بسیار ضعیف است. در چنین شرائطی او، واسطه بین تولیدکننده خارجی و مصرف‌کننده داخلی است.

موقعیت ویژه او، ماهیت طبقاتی او را نیز مشخص می‌سازد. تا آنجائی که منافع اقتصادی این عناصر بورژوازی تجاری با سرمایه‌داری خارجی آمیخته است، اینان، فقط و فقط هادیان منافع سرمایه‌داران خارجی در اقتصاد داخلی کشور خود هستند. تجار عمده فروش ایرانی - مانند کمپرادورهای چینی - نقش واسطه بین تولیدکننده خارجی و مصرف‌کننده داخلی را اجرا می‌کنند. وقتی، از بورژوازی ایران، به عنوان بورژوازی تجاری صحبت می‌شود، این تفاوت را همیشه باید در نظر داشت.

بنابراین واضح است که اکثریت بورژوازی تجاری شمال - این غولان تجارت و صادرات که معاملات بسیار بزرگ انجام می‌دادند - متمایل به روسیه بودند. اغلب این تجار، یعنی بزرگ‌ترین صادرکنندگان و واردکنندگان - همواره - مأموران بزرگ‌ترین شرکت‌های روسی بودند، که توسط اینان، بازار ایران را تسخیر می‌کردند. خرده بورژوازی داخلی ایران - که کالاهای کشاورزی و یا صنعتی تولید داخلی را خرید و فروش می‌کند - ماهیت کاملاً متفاوتی دارد. خرده بورژوازی تجاری به‌خاطر این تفاوت ماهیت و عدم رابطه با سرمایه‌داران خارجی - دارای روحیه انقلابی بوده و از فکر استقلال ملی، در مقابل هر نوع امپریالیسم، با پافشاری بیش‌تری طرفداری می‌کند. در حالی که بورژوازی که تمام منافعش متکی به سرمایه‌داری خارجی است، برعکس، سیاست سازش با سرمایه‌داران خارجی را دنبال کرده و حاضر است کشور خود را به هر قیمتی که بتواند بفروشد، و با کشورهای بزرگ خارجی کنار آید. ایران در سال ۱۹۱۴ یک چنین وضعی داشت.

جنگ بین‌الملل و بدنبال آن جنگ داخلی در روسیه، و در نتیجه بسته شدن مرزهای شمالی ایران، بورژوازی تجاری کمپرادور را بی‌اندازه تضعیف کرد، زیرا این بورژوازی قادر نبود کالا به‌خارج صادر کند و یا از خارج کالا وارد سازد. به‌علاوه، تزاریسم روسیه که در خاک ایران درگیر جنگ بود، همه چیز را در ازای اسکناس خریداری می‌کرد. با سقوط تزاریسم ده‌ها شرکت بزرگ تجاری نیز ورشکست شدند، زیرا آنان میلیاردها اسکناس تزاری در دست داشتند. بزرگ‌ترین شرکت‌های تجاری به‌خاطر تبادل جنس در مقابل روبل اسکناس تزاری، که صندوق‌های خود را از آن انباشته کرده بودند ورشکست شدند، زیرا با سقوط تزاریسم این اسکناس‌ها ارزشی نداشتند. تاریخ‌نویسان، زمانی حساب خواهند کرد که ایران چه مخارجی را به‌خاطر

جنگی که در آن شرکت نداشت متحمل شده است.

اما، موقعیت بورژوازی کمپرادور ایران، حتی، پس از باز شدن مرزها نیز بهتر نشد، زیرا صنایع ملی شده ا.ج. ش. س. و انحصار تجارت خارجی، جلوی حرص این بورژوازی را برای برقراری روابط براساس موازین قدیم سد می‌کرد. بدین ترتیب، ورشکستگی تزاریسیم روسیه که به‌تجار ایرانی ضرر فراوانی زد، از یکطرف، و عدم امکان تجارت آزاد (مانند سابق) با روسیه، از طرف دیگر، و سرانجام تهدید انقلابی مداوم از طرف روسیه و هم دردی آن نسبت به جنبش‌های انقلابی در داخل ایران - همه این شرایط باعث شد که بورژوازی تجاری ایران جهت خود را کاملاً تغییر دهد. بزرگ‌ترین اشراف زمیندار شمال نیز که در گذشته طرفدار روسیه بودند، به‌همین شکل، تغییر جهت دادند. انحصار تجارت خارجی و وحشت از جنبش‌های انقلابی، آن‌ها را از روسیه شوروی جدا ساخت و برای برپا ساختن وضع اقتصادی خود به‌جست‌وجوی راه‌های جدیدی پرداختند.

?

## قرارداد سال ۱۹۱۹ میان انگلستان و ایران و کودتای فوریه سال ۱۹۲۱

قرارداد سال ۱۹۱۹ میان انگلستان و ایران و تمایلات غاصبانه امپریالیستهای انگلیسی. علل عدم موفقیت انگلستان. مخالفت با قرارداد انگلیس و ایران. اعلام جمهوری ایران در گیلان. تعویض دولت. اولتیماتوم و عملیات توطئه‌گرانه انگلستان دارودسته درباری و خودفروشی اشراف ایرانی. کودتای سید ضیاءالدین در ۱۹۲۱/۱۱/۲۵ و پیام او. دسیسه‌های انگلستان. آغاز کار رضاخان.

از اکتبر سال ۱۹۱۷، حوادث با سرعت سرسام‌آوری به‌وقوع می‌پیوست. اعلام اصل عدم دخالت در امور داخلی ایران، ملغی ساختن تمام قراردادها و امتیازاتی که دولت تزاری با دولت ایران بسته بود، خارج کردن سپاهیان روس از خاک ایران در بهار سال ۱۹۱۸ توسط جمهوری شوروی - حوادثی هستند که انگلیسی‌ها آن را به‌مثابه ناپدید شدن نفوذ روسیه از خاور نزدیک تلقی کردند، نفوذی که آن‌ها مجبور بودند در اقدامات خود در شرق - در صد سال گذشته - به‌محاسبه آورند. به‌این دلیل، به‌دنبال خروج سپاهیان روس، پیشرفت قوای انگلیس به‌طرف شمال ایران آغاز گشت و انگلیسی‌ها در قفقاز و ترکستان برای جلوگیری از توسعه نفوذ روسیه در شرق سدی به‌وجود آوردند.

دولت صمصام‌السلطنه که درصدد مقابله با انگلیسی‌ها بود، به‌زور اسلحه سقوط کرد و وثوق‌الدوله - طرفدار دو آتشه انگلستان - زمام قدرت را در دست گرفت. از این زمان، حکمفرمایی کامل انگلیسی‌ها در کشور آغاز می‌گردد و آنان، در واقع، مهم‌ترین ایالات ایران را اشغال می‌کنند. انعقاد قرارداد مشهور انگلیس و ایران در اوت سال ۱۹۱۹ - که اوج سیاست انگلستان در ایران بود - در حقیقت، روش‌های آقائی انگلستان در ایران را به‌صورت قانونی در می‌آورد.

در قرارداد ۹ اوت سال ۱۹۱۹ میان انگلیس و ایران کوشش شده بود تا



الحاق عملی ایران توسط انگلیسی‌ها، از لحاظ قانونی نیز رسمی شود و حتی، این امر را «دولت» ایران، تصویب کند. متن این سند بسیار جالب، توسط دولت انگلیس در کتاب سفید ۱۶ اوت سال ۱۹۱۹ منتشر شده است. این متن از دو قسمت تشکیل شده: در قسمت اول که جنبه سیاسی دارد، علاوه بر سعی در توسعه روابط بین دو کشور، پیش‌بینی می‌شود که انگلستان به «ترقی» و «پیشرفت» ایران نیز کمک کند. بدین منظور، انگلستان متعهد می‌شود:

- ۱) تمامیت ارضی ایران را محترم دارد
- ۲) برای اداره امور ایران متخصص در اختیار آن قرار دهد
- ۳) برای هنگ ایرانی که عهده‌دار حفظ نظم بود، افسر و اسلحه بفرستد
- ۴) در ساختمان راه‌های آهن و دیگر خطوط ارتباطی، از نزدیک با دولت ایران همکاری کند. قسمت دوم قرارداد، شرایطی را تعیین می‌نمود که ایران می‌توانست بر مبنای آن وام دریافت کند. مقدار وام، ۲ میلیون لیره استرلینگ، با ۷٪ ربح و مدت استهلاك آن ۲۰ سال تعیین شده بود. این وام، توسط درآمد و عوارض گمرکی - که به استهلاك وام سال ۱۹۱۱ تخصص داده شده بود - تصمین می‌گردید. دولت ایران تعهد می‌نمود که در صورت مکفی نبودن این درآمدها، مبالغ مورد نظر را از منابع دیگر تهیه نماید. مهم‌ترین ماده - در قسمت دوم قرارداد - ماده‌ئی بود که طبق آن، وام فقط زمانی به دولت ایران پرداخت می‌شد که مشاور مالی انگلیسی در تهران مشغول به کار شود. به معنای دیگر اعطای مقام خزانه‌دار کل کشور به یک انگلیسی، شرط واجب اخذ وام بود.

در صورتی که قرارداد ۹ اوت سال ۱۹۱۹ انگلیسی و ایران عملی می‌گردید، وضع ایران به این شکل در می‌آمد:

- ۱) يك ژنرال انگلیسی به عنوان سفیر می‌بایست در تهران باشد و در هر ایالت يك سروان به عنوان معاون کنسول، يك سرگرد به عنوان کنسول و يك سرهنگ به عنوان سر کنسول حاضر باشند.
  - ۲) تمام راه‌های تجارتي و ایستگاه‌های مخابرات می‌بایست تحت حفاظت گروهان‌ها به فرماندهی افسران انگلیسی قرار گیرند.
  - ۳) حفاظت از مرزها و حفظ نظم در داخل کشور نیز به گروهان‌های انگلیسی - ایرانی، به فرماندهی افسران انگلیسی، سپرده می‌شد.
- طبق این قرارداد، بانك مرکزی ایران نیز در دست «بانك شاهنشاهی»،

یعنی، در حقیقت يك شرکت انگلیسی قرار می‌گرفت، شرکتی که در تمام شهرهای بزرگ ایران شعبه داشته و حق چاپ اسکناس و نظارت هفتگی بر ادارات گمرک را دارا بود. این بانک، توسط ژاندارم‌های انگلیسی و ایرانی حفاظت می‌شد. طبق قرارداد سال ۱۹۱۹، اداره امور مالی در مرکز و شهرستان‌ها می‌بایست زیر نظر مشاورین مالی انگلیسی انجام گیرد. بخشی از مؤسسات حمل و نقل نیز به دست شرکت حمل و نقل انگلیس و ایران می‌افتاد، زیرا طبق قرارداد حق انحصاری تأسیس راه‌ها و حمل و نقل به این شرکت واگذار می‌گردید. خطوط اصلی تلگراف در دست شرکت هند و اروپائی تلگراف و تحت کنترل مستقیم انگلستان و خطوط کم اهمیت‌تر ایرانی تحت نظر مشاور انگلیسی قرار می‌گرفت.

علاوه بر این‌ها، اگر چیزی خارج از حیطه نفوذ انگلیسی‌ها باقی می‌ماند، اصل دوم قرارداد به کمک آنان می‌آمد. طبق این اصل، انگلستان متعهد می‌شد، تا برای توسعه بخش‌های مختلف امور ایران مشاور بفرستد. اختیارات این مشاورین می‌بایست از راه مذاکره بین دولت ایران و این مشاورین تعیین گردد.

بدین ترتیب، پس از امضای این قرارداد، دیگر نمی‌شد کوچک‌ترین کاری را در ایران، بدون دخالت امپریالیست‌های انگلیسی انجام داد. آیا این قرارداد الحاق ایران به انگلستان نبود؟

تا این زمان، انگلستان و روسیه تزاری، در اداره امور دولتی ایران، توسط به اصطلاح مشاورین خود دخالت نکرده بودند. آلمان‌ها، فرانسویان، اطریشیان، سوئدی‌ها، آمریکائی‌ها، هر روز بیش‌تر و بیش‌تر، از طرف دولت ایران به عنوان کارمند استخدام می‌شدند. انگلستان و روسیه این کار را نمی‌کردند، زیرا آنان، مایل به کمک به دستگاه دولتی ایران نبودند. انگلیسی‌ها، و روس‌ها، بالعکس، برای از هم پاشاندن دستگاه دولتی ایران به هر نوع اقدامی دست می‌زدند، تا ایران را به تحت‌الحمايه انگلستان و روسیه تبدیل کنند. در گذشته، توجه این کشورها در عقد قراردادهای با ایران، بیش‌تر گرفتن امتیازات، دادن وام و گرفتن بهره و کسب حقوق انحصاری مزیت‌های ویژه بود. واما، انگلستان، يك باره، تمایل پیدا کرده بود تا توسط مشاورین خود، دستگاه دولتی ایران را تجدید سازمان و تحکیم کند. به چه علت انگلستان دیگر رغبت به فروپاشی دستگاه دولتی ایران نشان نمی‌داد؟

پاسخ به این سؤال را، لرد کرزون در شب‌نشینی که به افتخار وزیر خارجه ایران در لندن، در سال ۱۹۲۰ ترتیب داده شده بود، به‌خوبی می‌دهد. او اعلام کرد که «به‌خاطر از هم پاشیده شدن دول ترکیه و روسیه‌خلاءنی به‌وجود آمده است که هرج و مرج جایگزین آن خواهد شد. انگلستان نمی‌تواند اجازه دهد که این هرج و مرج تا مرزهای هندوستان پیش برود و به‌این مناسبت، باید ایران را به‌عنوان متحد قوی خود تقویت کند». بریتانیا دیگر این توان را ندارد که ناظر فروپاشی ایران باشد و سپس آن را طبق خواست خود بسازد. در هر صورت، بریتانیا، برای چنین کار بزرگی زمان کافی نیز ندارد. انگلستان، امروزه به‌جای برده محتاج به‌متحد است. ولی برای نگاه داشتن این متحد در حال بردگی، معتقد است که می‌توان از اقدامات ویژه‌ئی استفاده کرد.

با رشوه و فشار نظامی می‌توان به‌دولت «مستقل» ایران خواست‌های شیادان لندنی را تحمیل نمود.

ولی، نه رژیم اشغال‌گر انگلستان و نه قرارداد انگلیس و ایران قادر نبودند، اقتصاد ایران را، که در زمان جنگ ورشکست شده بود - ترمیم کند. همه می‌دانستند که بدون برقراری رابطه اقتصادی با روسیه، ایران قادر نیست در برابر فشار انگلستان مقاومت کند. روزنامه‌های آن زمان، مشروحاً ثابت می‌کردند که تنها راه نجات اقتصاد ایران برقراری روابط تجاری با روسیه است.

روزنامه «ایران» در آن موقع نوشت: «همه ایالات ایران که در مجاورت روسیه قرار گرفته‌اند و حتی، تا ایالات غربی، تولید خود را با تقاضای روسیه مطابقت می‌دهند و کالاهای خود را به‌تجاری می‌فروخته‌اند که با روسیه معامله داشتند. در حال حاضر، در این ایالات، قیمت پنبه - به‌علت عدم وجود بازار - حتی مخارج کشت و جمع‌آوری آن را تأمین نمی‌کند. ایالات دیگر که تولیدکننده فرآورده‌های کشاورزی و باغداری هستند نیز، وضع کاملاً مشابهی دارند. در صورتی که این وضع چند زمانی ادامه پیدا کند، نواحی آباد ایران به‌خرابه و صحرا تبدیل خواهد شد». و اما، بیش‌وترین عناصر نیز، در آن زمان هم، اعلام می‌کردند که تجارت با روسیه، قادر نیست به‌خودی خود وضع اقتصاد ایران را - که دارای بقایای نظام فئودالی است - بهبودی بخشد. آن‌ها تأکید می‌کردند، که برای بهبود وضع اقتصادی ایران، اصلاحات بنیادی واجب

است. به همین علت، آن‌ها خواستار واگذاری زمین‌های شاه و مالکین به دهقانان بودند. احزاب چپ نیز در اولتیماتوم خود - که در آن انجام سریع این اقدامات خواسته شده بود - از همین موضع حرکت می‌کردند.

جالب است که در آن زمان، نمایندگان رسمی ایران مانند شاهزاده فیروز (پسر فرمانفرما و وزیر امور خارجه ایران) و سید ضیاءالدین (سفیر تام‌الاختیار ایران در ماورای قفقاز) که هر دو از طرفداران دوآتشه انگلستان‌اند - تقریباً، هم زمان با هم، درباره لزوم برقراری روابط دوستانه با روسیه سخن می‌گفتند. این سخنان، زمانی گفته می‌شد، که ارتش پیروزمند سرخ، ترکستان و ماورای قفقاز (باکو) را از وجود نظامیان انگلیسی پاک کرده بود. دولت وثوق‌الدوله به خوبی می‌دانست که تبدیل ایران به مستعمره انگلستان - صرفنظر از تمایل زیاد او به این کار - به مناسبت پیدایش نیروی جدیدی در مرزهای ایران، یعنی جمهوری شوروی، عجلتاً امکان‌پذیر نیست.

شایع پیاده شدن سربازان روس در انزلی، در ۲ آوریل، تهران را مضطرب ساخت و باعث ایجاد واژه و بحران در دولت گردید. این شایع حقیقت نداشت. ولی وحشت محافل طرفدار انگلستان در پایتخت حقیقی بود. از ورود هیئت مجریه انگلیسی به تهران و تمرکز سپاهیان انگلیسی در انزلی چنین استنباط می‌شد، که باید منتظر حوادثی جدی بود. اما، خبر تشکیل جمهوری شوروی آذربایجان در باکو، در تاریخ ۱۲ آوریل، همه محاسبات را بهم ریخت. وثوق‌الدوله متوجه شد آن دیوار چینی که در شمال ایران بنا شده بود فرو ریخته، و روسیه بار دیگر، به عنوان یکی از عوامل بزرگ سیاست بین‌المللی در شرق، پا به عرصه میدان می‌گذارد. وثوق‌الدوله - که از این حوادث وحشت‌زده شده بود - یادداشتی به جمهوری شوروی فرستاد و طی آن اعلام داشت که، تصمیم دولت شوروی در سال ۱۹۱۸ مبنی به رسمیت شناختن ایران به عنوان یک دولت مستقل، و لغو تمام قراردادهای پیش از انقلاب اکتبر، باعث خرسندی دولت ایران گشته است.

اما، مطبوعات انگلستان، از بدو تشکیل جمهوری آذربایجان، درباره موقعیت نفوذ انگلستان در ایران دست به تبلیغات دامنه دار و مضطربانه‌ئی زدند. تمام هم انگلیسی‌ها برای تحکیم موقعیت بندر پهلوی به وسیله متمرکز

ساختن بحریهٔ دنیکین<sup>(۱)</sup> در آنجا، و در نتیجه نظارت بر دریای خزر، با شکست روبه‌رو شد. اشغال بندرپهلوی در ۱۲ ماه مه، توسط رفیق راسکو-لنیکف و پیوستن بحریهٔ دنیکین به جمهوری روسیه، انگلیسی‌ها را مجبور ساخت که مواضع پیشرفتهٔ خود را در گیلان تخلیه کنند. این خبر، میان انگلیسی‌های مقیم تهران وحشت انداخت. عناصر ملی، از این خبر با خوشحالی استقبال کردند، زیرا امیدوار بودند که انگلیسی‌ها مجبور خواهند شد - تحت فشار روسیه - ایران را ترک کنند. سفارت انگلیس، در این موقع، سعی می‌کرد شاه را به انتقال دادن پایتخت از تهران به اصفهان قانع کند. آن‌ها، به این منظور، به شاه می‌گفتند که روس‌ها سرباز پیاده کرده و تهران را اشغال خواهند کرد. ولی، در حقیقت، قوای روس تهران را تهدید نمی‌کرد. آن چیزی که تهران را تهدید می‌کرد، اعلام جمهوری مستقل ایران در گیلان توسط انقلابیون ایرانی بود، زیرا، اینان، مبارزه با انگلستان و دولت دست‌نشاندهٔ آن در تهران را جزو برنامهٔ خود قرار داده بودند.

بدین ترتیب از يك طرف - پیروزی جمهوری شوروی بر انگلستان و عقب‌نشینی سپاهیان انگلیس از قفقاز و انزلی - و از طرف دیگر - اعلام جمهوری مستقل ایران در گیلان، دولت و ثوق‌الدوله را مجبور به استعفا ساخت. زمام امور دولت به دست مشیرالدوله - «دموکرات اهلی شده» - افتاد. دولت جدید وظیفهٔ مشکلی در پیش داشت. او می‌بایست اثرات وضع نابسامانی را که دول‌های پیشین به وجود آورده بودند - از بین ببرد. مشیرالدوله، قبل از هر چیز، اقدامات مربوط به اجرای قرارداد انگلیس و ایران را - تا زمان تصویب این قرارداد از طرف مجلس - متوقف ساخت. انگلیسی‌ها نیز با این عمل موافقت کردند. البته، انگلیسی‌ها، در مقابل موافقت خود با تعویق اجرای قرارداد قول گرفتند، که دولت مبارزه علیه جنبش انقلابی گیلان و مازندران را سازمان دهد. دولت، انقلابیون را آشوب‌گر اعلام نمود و سپاهیان را به فرماندهی سرهنگ استاروسلسکی علیه آنان فرستاد.

لکن، دولت مشیرالدوله گرفتار بحران شدید مالی بود و خزانه کشور - مانند گذشته - قادر نبود مخارج را تأمین نماید. بدین مناسبت، دولتی که زمانی کمک انگلستان را رد کرده بود، مجبور شد برای گرفتن وام از

۱. دنیکین - ژنرال ارتش روسیه تزاری که بعد از انقلاب اکتبر، در جنگ داخلی علیه جمهوری شوروی می‌جنگید.

انگلستان، با سفیر این کشور وارد مذاکره شود. دولت از انگلستان تقاضا داشت که تا زمان افتتاح مجلس - طبق قرارداد انگلیس و ایران - به پرداختن پیش‌قسط ادامه بدهد و در صورت عدم چنین امکانی از محل درآمد آینده نفت به دولت ایران کمک مالی نماید. بانک انگلیسی مبلغ لازم را به حساب خزانه‌دار کل واریز کرد. لکن این اقدام هم وضع مالی دولت را بهبود نبخشید و به کارمندان و قسمت‌های نظامی ماه‌ها حقوق پرداخته نمی‌شد.

شکست قوای دولتی در جبهه گیلان، وضع را باز هم وخیم‌تر ساخت. پس از این که قزاقان، رشت را از دست دادند - در تهران و برخی دیگر شهرها شورش‌هایی آغاز شد. انگلیسی‌ها، فرماندهان روس را مقصر شکست اعلام کرده و به دولت اولتیماتوم دادند که «افسران هنگ قزاق باید تعویض و به جای آنان افسران ایرانی گماشته شوند و افسران انگلیسی در مسائل سازماندهی به آن‌ها کمک کنند. در صورتی که دولت ایران از انجام این عمل خودداری کند، انگلستان پرداخت مبالغ کمکی دیگر را قطع خواهد کرد». دولت مشیرالدوله این پیشنهاد را رد کرد و استعفا داد. تشکیل دولت جدید به سپهدار - که با اولتیماتوم انگلستان موافقت کرده بود - محول گردید. سیاست انگلستان، فقط در مورد هنگ قزاق موفق شد. افسران روس به فرماندهی استاروسلسکی بر کنار شدند. اما، در مورد قرارداد انگلیس و ایران، دولت جدید موضع دولت گذشته را حفظ کرد. سفیر انگلستان در تهران، اعلام کرد که پرداخت پیش‌قسط قطع خواهد شد، و به دولت سپهدار اولتیماتوم داد که مجلس را تشکیل داده و قرارداد انگلیس و ایران را برای تصویب، تسلیم مجلس نماید. انگلیسی‌ها، ایران را تهدید می‌کردند که در غیر این صورت از ایران خواهند رفت و بانک شاهنشاهی و دیگر مؤسسات و کارخانجات اقتصادی خود را با تمام تجهیزات آن از ایران خارج کرده و ایران را به سرنوشت خود باقی خواهند گذارد.

سپهدار - که قادر نبود فوراً مجلس را تشکیل دهد - مصمم شد، برای تصویب نمودن قرارداد انگلیس و ایران، شورای فوق‌العاده‌ی مرکب از افراد خانواده شاه، مقامات عالیه روحانیت و نمایندگان اصناف تشکیل دهد. این شورا در ۲۶ نوامبر سال ۱۹۲۵ توسط شخص شاه افتتاح گردید. در این جلسه، دولت درباره وضع سیاسی مملکت گزارش داد و تأکید نمود که وضع بسیار دشوار، در هم پیچیده و بدون راه حل می‌باشد. همه ایران را خطر

عملیات تعرضی از طرف گیلان تهدید می‌کند، و در این موقع دولت ارتش در اختیار ندارد و به‌مناسبت عدم امکان مالی نمی‌تواند ارتشی جدید تشکیل دهد. انگلیسی‌ها هم فقط در صورت تصویب قرارداد حاضرند کمک مالی کنند. دولت از «نمایندگان منورالفکر» کشور تقاضا دارد برای حل مسأله با او مساعدت کنند. اما شورای عالی، مسئولیت حل این مسأله را که به‌منافع تمام ملت مربوط می‌شد - به‌عهده نگرفت. سپهدار، به‌انگلیسی‌ها مراجعه نمود و به‌آنان اطمینان داد که قرارداد برای مطالعه به‌مجلس تسلیم خواهد شد و به‌همین منظور، دولت برای تسریع تشکیل مجلس دست به‌اقداماتی زد.

مجلس با مشکلات زیادی تشکیل شد. لیکن رسمی شدن جلسات آن به‌علت غیبت عمدی نمایندگان و نرسیدن بحد نصاب میسر نمی‌گردید. در چنین موقعیتی، انگلیسی‌ها اعلام کردند که ایران را ترك و بانك و همهٔ اموال و تجهیزات و کارمندان خود را از ایران می‌برند. بانك انگلیسی در روزنامهٔ «رعد» به‌تاریخ ۲۴ دسامبر آگهی چاپ کرد که در آن گفته می‌شد، بانك شاهنشاهی - به‌مناسبت وضع نامطلوب سیاسی - ممکن است مجبور به‌ترك ایران شود و به‌این خاطر ازقبول پول نقره خودداری می‌کند، و از این پس سیرده‌های نقدی به‌مسئولیت صاحبان آن پذیرفته می‌شود. بانك، درعین حال، با پائین آوردن مصنوعی قیمت لیره انگلیس، اقدام به‌خرید همهٔ ارز انگلیسی موجود در بازار کرد. هم زمان با این کار، اموال و موجودی شعبات مشهد و تبریز، به‌ترتیب، به‌تهران و همدان منتقل گردید. همهٔ این اقدامات، مردم را مطمئن ساخت که انگلیسی‌ها، حقیقتاً ایران را ترك می‌کنند. در روزنامه‌ها مقالاتی مبنی بر این که ایران به‌سرنوشت خود واگذار شده و در خطر نابودی است چاپ می‌شد. الهام‌دهندهٔ این مقالات انگلیسی‌ها بودند.

دولت‌های این دوران - مانند دولت‌های گذشته - قادر نبودند با این توطئه‌های انگلیسی مبارزه کنند. امتناع انگلیسی‌ها از مساعدت مالی دولت را در وضع بسیار دشواری قرار داد و باعث قطع پرداخت حقوق کارمندان و قسمت‌های ارتشی گردید. در روزنامه‌های آن زمان، بیش از پیش خبرهائی راجع به‌این که قسمت‌های ارتشی صندوق‌های ادارات محلی را توقیف کرده و از آن حقوق خود را می‌پردازند - و یا این که، آن‌ها در مقابل ادارات محافظ می‌گذارند و تا پرداخت مبلغ متساوی با حقوق‌شان مانع خروج و ورود کارمندان به‌اداره می‌شوند - به‌چاپ می‌رسید. ولی، انگلستان با سماجت

خواست خود را دنبال می‌کرد. انگلستان به‌خوبی می‌دانست تا زمانی که حکومت ایران در دست الیگارشی مالک - فئودالی است، دیر یا زود می‌تواند با آن سازش کند.

در هیچ کجای دنیا، طبقه حاکمه به‌اندازه ایران فاسد نیست. در هیچ کجای دنیا، خودخواهی، خودفروشی، رشوه‌خواری، دزدی اموال ملت، دروغ‌گوئی، پشت هم‌اندازی و خیانت در میان مالکان و اشرافیان درباری به‌اندازه کشور «شاهنشاهی» چنین ریشه‌های عمیقی ندوانده است. بدین جهت، تعجب‌آور نیست، که طبقه حاکمه - که در آغاز طرفدار امضای قرارداد انگلیس و ایران بود و در جملات زیبا مدح و ثنای آن را می‌گفت و چنین وانمود می‌ساخت که امضای این قرارداد به‌معنای گشایش یک عصر جدید شکوفائی و تعالی است - زمانی که دید - این قرارداد با مقاومت نیرومند همه اقشار مردم روبه‌رو شده، و این جا و آن جا، قیام‌هایی علیه انگلستان و عاملین آن‌ها به‌وقوع می‌پیوندد و خطر نه‌تنها متوجه انگلستان، بلکه خودشان را نیز تهدید می‌کند - مجبور شد از تصمیم نخستین خود مبنی بر فروش فوری ایران دست بردارد. به‌همین علت است که یکباره تعداد زیادی از عالی‌رتبگان اشرافی - که قرارداد را امضاء کرده بودند - در مجلس بر ضد آن رای دادند.

اشرافیت ایرانی، به‌طور کلی بوقلمون صفت است. او قادر است، ساعت به‌ساعت چهره سیاسی خود را تغییر دهد، اگر امیدوار باشد که از این راه ثروتش افزایش می‌یابد. آدم‌های معمولی نیز می‌توانند «به‌مقام اشرافی نائل شوند». برای داشتن این عنوان «خون رنگین» لازم نیست، زیرا قوانین اسلام، همه مسلمانان را «مساوی» می‌داند. برای رسیدن به‌این مقام فقط بلد بودن لازم است. به‌عنوان مثال، وثوق‌الدوله - مبتکر اصلی قرارداد انگلیس و ایران - و برادرش قوام‌السلطنه، زمانی هیچ چیز نداشتند. هر دوی آن‌ها منشی عین‌الدوله - اشراف معروف - بودند. اینان، نخست حاکم بعد وزیر و سپس نخست‌وزیر شدند، و یک باره صاحب قصرهای مجلل، دهات و سرمایه‌های هنگفت شدند که در بانک‌های اروپائی سپرده‌اند. و اینان تنها مورد نیستند. مقام وزارت - پس از مقام حاکم - پر درآمدترین مقام در ایران است. در این مقام، اگر امکان دریافت پیشکش و رشوه زیاد نباشد، حداقل، با استفاده از موقعیت وزارت، می‌توان مالیات‌های دولتی را نپرداخت. لازم به‌گفتن نیست،



که وزیر «باهوش» از همه امکانات خود استفاده می‌کند. بدین مناسبت، همه مالکان بزرگ و حاکمان سابق - که صاحب املاک بزرگ می‌باشند - کوشش می‌کنند وزیر و یا، حداقل، نمایندهٔ مجلس شوند. برای وزیر شدن، باید مورد اعتماد دارو دستهٔ دربار و برحسب زمان، طرفدار قدرت (انگلستان، روسیه آلمان، ترکیه، آمریکا) - که دربار در خدمت آن است و یا درست‌تر بگوئیم، متنفذین در بکری می‌خواهند ایران را به آن کشور بفرشند - بود. اشرافیان ایران، این روش‌ها را به‌خوبی یاد گرفته‌اند. نصرت‌الدوله - پسر ثروتمندترین فتودال و طرفدار سرسخت انگلستان و یکی از الهام‌دهندگان اصلی قرارداد انگلیس و ایران - در موقع مناسب، علیه انگلستان و این قرارداد صحبت می‌کند. او در موقعیت دیگر، دوباره طرفدار انگلیس می‌شود. این نوع رفتار استثنائی نیست، بلکه نزد اشراف ایرانی قاعدهٔ عمومی است. بدبخت کسی که وعده‌ها و صداقت آنان را باور کند. اما هیچ کشوری نیز آن‌ها را به‌خوبی انگلستان نمی‌شناسد. قرن‌ها آقائی بر ملل مستعمره، به‌دیل‌ماسی انگلستان یاد داده است، که چگونه و به‌چه قیمتی مصادر قدرت را بخرد و به‌وسیلهٔ آنان قوانین و اقدامات موردنظر امپریالیسم انگلستان را عملی سازد.

هر قدر وضعیت داخلی ایران وخیم‌تر می‌گردید، به‌همان اندازه بخت انگلیسی‌ها برای رسیدن به‌هدف‌شان بیش‌تر می‌شد. کشور در آستانهٔ سخت‌ترین بحران اقتصادی و مالی قرار داشت. پنج ماه بود که حقوق قزاقان و قسمت‌های لشکری پرداخت نشده بود.

در چنین شرائطی بود که در تهران، کودتائی که سید ضیاء‌الدین طباطبائی را مصدر قدرت کرد - به‌وقوع پیوست. سیدضیاء‌الدین طباطبائی، ظاهراً قرارداد انگلیس و ایران را ملغی اعلام کرد، ولی، در حقیقت، او را انگلیسی‌ها جلو انداخته بودند تا از منافع‌شان دفاع کند. سید ضیاء‌الدین، برای اغفال افکار عمومی، قریب ۲۰۰ نفر از اشخاص با نفوذ را بدون در نظر گرفتن تمایلات سیاسی آنان و، از آن جمله، اعضا دولت را توقیف نموده و از آنان غرامت زیاد خواست. در تاریخ ۲۵ فوریه سال ۱۹۲۱، فرمان شاه دربارهٔ انتصاب سید ضیاء‌الدین طباطبائی به‌سمت نخست‌وزیری صادر شد، و سید ضیاء‌الدین نیز اعلامیه بسیار تندی منتشر ساخت. این اعلامیه در تاریخ ایران غیر مترقبه است، زیرا برنامه‌ئی که در این اعلامیه آمده است تغییر اساسی همهٔ سیاست داخلی و خارجی ایران را مطرح می‌سازد. خطوط اصلی

این برنامه از این قرارند: اعلام حق زحمتکشان بر فرآورده‌های نتیجه کارشان، واگذاری زمین‌های دولتی بدهقانان، برقراری قوانین عادلانه اجاره، اصلاح ادارات مالی و عدلیه، تشکیل ادارات شهرداری، تشکیل ارتش واحد ملی. در مورد سیاست خارجی، پی‌گیری در جهت به‌دست آوردن استقلال واقعی ایران، به‌عنوان یک کشور مستقل، رد قانون کاپیتولاسیون، تجدید نظر در امتیازات، لغو قرارداد با انگلستان، برقراری روابط دوستانه با کشورهای همجوار و، به‌ویژه، روسیه مطرح می‌گردید. اما، در اعلامیه تذکر داده می‌شد که برای تحقق بخشیدن به این اهداف، کشور باید دارای ارتشی باشد که بتواند دشمنان داخلی و خارجی را دفع کند. باید امنیت را مستقر ساخت و این کار فقط توسط ارتش میسر است که درست سازمان داده شده باشد. تشکیل ارتش مقدم بر همه چیز و همه چیز، قبل از همه، برای ارتش. در این قسمت از اعلامیه، می‌توان تمایل انگلیسی‌ها را به‌سازمان دادن مبارزه علیه دشمنان داخلی، یعنی جنبش انقلابی - که یک تهدید دائمی برای تهران بود - به‌وسیله تشکیل یک ارتش به اصطلاح ملی به‌کمک مربیان انگلیسی ملاحظه کرد. بارز بودن این تمایل از آنجا نمایان است که، در هیچ جای دیگر اعلامیه صحتی از نقش ارتش برای مبارزه با اشغال امپریالیستی و حفظ استقلال ایران به‌میان نمی‌آید. این اعلامیه، از طرف دیگر، تمام قراردادها و امتیازات را - که بیش‌تر مربوط به انگلیسی‌ها بود - با چنان سهولتی ملغی و یا لازم به‌تجدیدنظر اعلام می‌کرد، که اجباراً این سوءظن را پیش می‌آورد که باید کاسه‌نی زیر نیم کاسه باشد.

ما، قبلاً دیدیم که هیچ دولتی، پیش از دولت سید ضیاء‌الدین قادر نبود زمانی طولانی دوام پیدا کند. پرواضح بود که در این مسأله سید ضیاء‌الدین از موافقت کامل انگلستان برخوردار است، و این نظرها بیش‌تر جنبه شعاری دارند و به‌خاطر اغفال افکار عمومی اعلام شده‌اند. سید ضیاء‌الدین، درحقیقت، آماده می‌شد، تا به‌طریق جدیدی، منافع انگلستان را تأمین کند و از آن دفاع کند. برای پی بردن به این مطلب کافی است به‌مورد ذیل در اعلامیه مذکور نظر افکنیم: «من به‌صدای بلند الغای قرارداد با انگلستان را اعلام می‌کنم تا درباره سیاست ما جای شبه‌نی باقی نماند. در جریان سال‌های اخیر و در دشوارترین دقایق تاریخ، انگلستان برای دفاع از ما دست مساعدت می‌داد و بدین مناسبت، نباید گذاشت که چنین صداقت و دوستی با انعقاد این

قرارداد تباہ شود». در آنچه آمد، کلمه‌ئی در بارهٔ مبارزه علیه زورگویی انگلستان وجود ندارد و بلکه، برعکس، اعلامیه از صداقت انگلستان نسبت به ایران صحبت کرده و ماهیت غارتگرانهٔ سیاست استعماری انگلستان را در طول ۱۰ سالهٔ اخیر ماست مالی می‌کند. در ضمن، اعلامیه مسألهٔ نزدیک شدن فوری به روسیه شوروی را نیز مطرح می‌ساخت.

همهٔ عناصر سیاسی قاطع چپ، نسبت به نخست‌وزیر جدید موضع بسیار محتاطانه‌ئی اتخاذ کردند. علت این امر به‌خاطر دلایل ذیل بود:

(۱) چرخش صد و هشتاد درجه‌ئی آنگلو فیل دوآتسه سابق برای نزدیکی با روسیه مشکوک به نظر می‌رسید و افرادی بسیاری را وادار می‌کرد که نسبت به برنامهٔ سیاسی سید ضیاء‌الدین نیز تردید کنند.

(۲) عدهٔ زیادی نسبت به صداقت سید ضیاء‌الدین در اجرای اصلاحات اجتماعی که مطرح کرده بود تردید داشتند. حوادث بعدی، صحت این تردیدها را ثابت کرد. همه دانستند که سید ضیاء‌الدین را انگلیسی‌ها آورده‌اند و سر نخ همه کارهای او در دست آنها است. اما، یک چیز کاملاً روشن بود، و آن این که، انگلستان مصمم شده است روش خود را تغییر دهد و دیگر، منحصرأ از ارتجاع مالکان - ملانماها پشتیبانی نکند. انگلیسی‌ها چون دیدند که سید ضیاء‌الدین کاملاً افساء شده و هیچ کس به صداقت او باور ندارد، تصمیم گرفتند از همراه او - رضاخان - استفاده کنند. چنین به نظر می‌رسد، که رضاخان، دولت سید ضیاء‌الدین را پس از موافقت با انگلستان منحل کرد و به‌او امکان داد تا به بغداد فرار کند. پس از ۸ روز بی‌دولتی (همه مقام نخست‌وزیری را رد می‌کردند)، شاه، قوام‌السلطنه - حاکم سابق مشهد - را معتقد ساخت که مقام نخست‌وزیری را قبول کند. قوام‌السلطنه - زمانی که حاکم خراسان بود - خود را به‌عنوان یک دوست فعال انگلستان نشان داده بود. قوام‌السلطنه، گویا، برای این که صحبتی دربارهٔ او نشود - از همان آغاز، ناسیونالیست‌های مشهور را به‌همکاری دعوت کرد. رضاخان، که نقش اصلی را در این دولت داشت، عجالتاً، فقط، مقام وزارت جنگ را دارا بود. کاریر ؟ رضاخان از اینجا آغاز شد.

## رضاشاه پهلوی و «بهشت سرمایه‌داری» او

وقوع تغییر جهت در موضع مالکان و بورژوازی کمپرادور ایران و روی آوردن آنان به طرف انگلستان. اتحاد مخفیانه میان سفارت انگلیس در تهران و رضاخان. رضاخان عامل اجرای قرارداد سال ۱۹۱۹ انگلیس و ایران. سرکوبی جنبش‌های انقلابی. سلسله جدید و نقشه‌های امپریالیسم انگلستان. کشور پلیسی یا «بهشت سرمایه‌داری». مبارزه علیه فتوالیسم و یا تثبیت سلطنت نظامی و فاشیستی پهلوی.

رضاخان، به دستور انگلیسی‌ها، از این زمان، برای مبارزه با انقلاب مشغول تشکیل ارتش بود و به عنوان وزیر جنگ، تدریجاً، موقعیت خود را تحکیم می‌ساخت.

چنان که قبلاً دیدیم، تا پیش از رضاخان، در تمام ایران، جو بسیار متشنجی به وجود آمده بود. از دست دادن ماورای قفقاز توسط امپریالیسم انگلستان، برقراری حکومت شوروی در باکو، ظاهر شدن بحریه سرخ در سواحل ایران و عملیات انقلابی در همه مناطق شمالی ایران - وضع بسیار متشنجی را در داخل کشور به وجود آورده بود. خطر دائمی عملیات انقلابی، تنفر بی‌حد خرده بورژوازی، کارگران و دهقانان از رژیم اشغال‌گر انگلیسی، وضعی را به وجود آورده بود که اشراف ایرانی، و از جمله، بورژوازی کمپرادور - که از سال ۱۹۱۹ روی آوردنش به انگلستان یک واقعیت بود - نمی‌توانستند قرارداد انگلیس و ایران را تصویب کنند. قرارداد سال ۱۹۱۹، فقط سندی بود که تعبیر جهت طبقه حاکم را نشان می‌داد. اجرای این قرارداد بسیار مشکل بود، زیرا انقلاب روسیه و عملیات مداوم انقلابی، وجود خود امپریالیسم انگلستان در شرق را تهدید می‌نمود.

اما، هم راه این واقعیات، تاکتیک انگلستان نیز تغییر می‌کند. انگلستان چون می‌دید اجرای مستقیم قرارداد سال ۱۹۱۹ عملی نیست، تصمیم گرفت، راه‌های دیگری را جست‌وجو کند. کودتای سید ضیاء‌الدین در آغاز سال

۱۹۲۱ در تهران، در حقیقت، نتیجه این تغییر سیاست انگلستان بود: ظاهر شدن سید ضیاءالدین - آنکلو فیل معروف - بروی صحنه سیاسی، همه به‌ویژه، خرده بورژوازی را مضطرب ساخت و از آن جایی که موقعیت انقلابی در ایران، در این زمان، بسیار قوی، و تنفر نسبت به سیاست اشغالگرانه انگلستان هنوز بسیار شدید بود، بازار تهران نسبت به کودتا عکس‌العمل بسیار شدیدی نشان داد.

همه به این مطلب واقف نیستند که رضاخان به‌همدستی سید ضیاءالدین مبتکر کودتائی بود که انگلستان آن را تهیه دیده بود. افراد بسیاری هنوز رضاخان را چهره‌ئی جدا از سید ضیاءالدین می‌دانند، در حالی که، رضاخان به‌خوبی می‌دانست که هم‌رمز او مجری نقشه‌های انگلیس است. با وجود این که، بسیاری از رفقا که در این اواخر در مطبوعات اظهار نظر کرده‌اند - به انگلیسی بودن سید ضیاءالدین معترف‌اند، رضاخان را فردی صادق و منزه که شدیداً علیه انگلستان مبارزه می‌کند می‌دانند. واقعیات تاریخ رانمی‌توان برای همیشه نفی کرد. مشکل است، بتوان پذیرفت که دو رهبر عمده کودتای سال ۱۹۲۱، جدا از هم عمل می‌کرده‌اند و در ضمن، یکی از آنان عامل انگلیس، و دیگری ضدامپریالیسم انگلستان، یکی خائن، و دیگری رهبر ملی ایران بوده است. علی‌رغم نظریات این رفقا، وقایع بعدی ثابت کرد که سید ضیاءالدین و رضاخان دوروئی از یک سکه‌اند. زمانی که سید ضیاءالدین کاملاً رسوا شد، سفیر انگلیس رضاخان را برای ادامه سیاست سید ضیاءالدین برگزید. لیکن، واضح است که امپریالیست‌های انگلیسی - این جهان‌خواران کار کشته و سازمان‌دهندگان کودتاها - به‌سادگی به‌رضاخان اعتماد نمی‌کردند. آن‌ها به‌سید ضیاءالدین اعتماد داشتند، زیرا او امتحان خود را داده بود. انگلیسی‌ها، برای اعتماد کردن به‌رضاخان، شرایط بسیاری گذارده بودند. رضاخان، بسیار زود متوجه خواست‌های انگلستان شد و برای انجام نقشه‌های آنان اقدام نمود رضاخان، قبل از هر چیز، به‌سرکوب جنبش‌های انقلابی گیلان، خراسان و آذربایجان پرداخت. او، برای این کار، نخست، رضایت و پشتیبانی انگلیسی‌ها را جلب نمود. امپریالیست‌های انگلیسی معتقد بودند که فقط بدین ترتیب است که می‌توان به‌نفوذ بلشویسم در ایران خاتمه داد. اما، جنبش انقلابی در تمام ایران از محبوبیت خاصی برخوردار بود. رضاخان، برای جلب بخشی از انقلابیون، می‌بایست موقتاً، نقاب جمهوری‌خواهی

به‌چهره زده و در برابر شوروی دست به‌مانور بزند، این وضع، بسیاری از ساده‌لوحان را گمراه کرد، اگرچه بین گفتار و کردار رضاخان فاصله زیادی وجود داشت. او در حرف برای برقراری جمهوری، علیه سلسله قاجار مبارزه می‌کرد، ولی در عمل، هر جنبش انقلابی جمهوری‌خواهی را سرکوب می‌نمود. او در حرف نسبت به ا.ج.ش.س. اظهار دوستی می‌نمود، ولی در عمل، طرفداران نزدیکی با اتحاد شوروی را سرکوب و به زندان می‌افکند. برخی به‌حرف‌های او باور می‌کردند و در مقالات و جزوه‌های خود به‌دیگران نیز اطمینان می‌دادند که رضاخان علیه امپریالیسم انگلستان مبارزه می‌کند. حتی در اواخر سال ۱۹۲۵، پس از این که رضاخان، نیروی خود را احساس کرده و نقاب جمهوری‌خواهی را از چهره خود برداشت و با سرکوب همه سازمان‌های جمهوری‌خواه، از جمله اتحادیه‌ها، مرتجع‌ترین نمایندگان روحانی‌نمایان و اشرافیت زمین‌دار را توسط حکام خود به‌مجلس فرستاد و نامزدی خود را برای پادشاهی مطرح ساخت - حتی در این زمان هم، برخی از «متخصصین» جدید امور ایران، در برابر نبوغ رضاخان به‌شعف آمده و در مقالات و سخنرانی‌های خود، کلمات لازم را در مدح این «قهرمان» مبارزه ضد امپریالیسم انگلستان نمی‌یافتند.

رضاخان - که در این فاصله به‌سلطنت رسیده بود - چهره واقعی خود را آشکار ساخت. رضاشاه - که با انتخابات تقلبی مجلس و جلب عناصر آنگلو فیل به‌دولت، سلسله خود را بر پایه‌های «محکمی» استوار کرده بود - به‌سرکوب بی‌رحمانه مخالفین خود پرداخت. قیام‌های جدید در خراسان، گیلان و آذربایجان در سال ۱۹۲۶، به‌فجیع‌ترین وجهی سرکوب گردید. افراد بسیار زیادی، بدون محاکمه و بازپرسی تیرباران شدند. او به‌ویژه، قیام‌کنندگان گیلان (اکتبر سال ۱۹۲۶) را شدیداً سرکوب نمود و بیست نفر را در انظار عمومی در رشت تیرباران کرد.

با این عملیات رضاخان، اعتماد کامل و بی‌قید و شرط ارتجاع و انگلیسی‌ها را جلب نمود. برنامه دولت‌های شاه جدید حاوی و مجری مفاد قرارداد ملغی شده ایران و انگلیس سال ۱۹۱۹ بود.

راه آهن ۱۶۰۰ کیلومتری هرمز - بندرگز - که خلیج فارس را از طریق تهران به‌دریای خزر وصل می‌نمود - و ساختن آن در ۲۴ فوریه سال ۱۹۲۷ به‌تصویب مجلس رسید، آغاز تحقق نقشه‌های بزرگ امپریالیسم انگلستان در

ایران است که مایل بود راه آهن عراق را بدهند مرتبط سازد. تردیدی نیست که این اقدامات دارای ماهیت سوق‌الجیشی بوده و انگلستان در ازای دریافت امتیازات نفتی جدید در جنوب و شمال ایران به‌اجرای آن کمک می‌کند. بخشی از این امتیازات را انگلستان، هم‌اکنون دریافت کرده و بخشی را باید دریافت نماید. ما، درباره این مطلب بعداً بیش‌تر سخن خواهیم گفت.

تمام صحبت‌ها درباره مبارزه سلسله جدید با فتودالیسم و امپریالیسم، به‌علل ذکر شده، حداقل حرفی بیهوده است که فقط برای فریب خواننده به‌کار می‌رود. شاه حاضر، ابدأ علیه فتودالیسم مبارزه نکرده است. او با فتودالیسم به‌مثابه یک سیستم اجتماعی - اقتصادی در نیافتاده، بلکه، فقط با فتودال‌هائی به‌جنگ برخاسته است که از به‌رسمیت شناختن و تبعیت از حکومت مرکزی - پلیس و شخص او امتناع می‌ورزند.

ایرانسکی<sup>(۱)</sup> در این باره می‌نویسد: «رضاخان، در مناطق تابع شده - که در آن‌جا معمولاً مناصب مهم دولتی به‌مانند حاکم، به‌طور ارثی به‌خان‌های محلی تعلق می‌گرفت - شروع به‌گماشتن «عمال خود» از مرکز کرد و خان‌هائی که جان سالم بدر می‌بردند به‌افراد معمولی تبدیل می‌شدند. رضاخان، در همه آذربایجان و دیگر نواحی شمال و هم‌چنین در منطقه کرمانشاه - پس از مطیع ساختن ایلات - که در اتحاد ایلات گرد آمده بودند - به‌همین منوال رفتار کرد. رضاخان، سردار رشید رئیس این اتحاد و فتودال بزرگ را به‌تهران خواست و او را توقیف نمود. پس از توقیف سردار رشید، اتحاد ایلات که توسط او به‌وجود آمده بود از هم پاشید. سردار ماکو نیز که این مقام را به‌ارث برده بود و در منطقه آذربایجان برای خود «دربار» و قشون مستقل و حتی دارای سیاست مستقل خارجی بود (مقصود روابط او با ترک‌ها) در اکتبر سال ۱۹۲۳ توقیف شد.

در مناطقی که توسط رضاخان «حکومت مرکزی» مستقر می‌شد، شیوه دیرمانده فتودالی همراه آنارشی و زورگویی‌اش، به‌ترتیب فوق‌الذکر از بین می‌رفت. در این مناطق، خیلی زود بازده کار واریز مالیات به‌خزانه دولت زیاد می‌شد و پیشه‌وری و تجارت و ابتکار صنعتی رونق پیدا می‌کرد».

۱. نام اصلی او پاستوخف بود. او مسئول وزارت خارجه شوروی در امور خاورمیانه بود. بعدها سفیر ایران شد و سپس در دوران تصفیه‌ها مشمول «پاکسازی» شد.

ایرانسکی از این هم قدم فراتر می‌گذارد. اگر به حرف او گوش فرا دهیم چنین معلوم می‌شود که به وسیله اقدامات نظامی - سیاسی می‌توان در ایران بهشت سرمایه‌داری را ساخت، و آن وقت وضع «زندگی طبیعی بورژوازی» خیلی سریع‌تر توسعه خواهد یافت.

ایرانسکی می‌نویسد: «در این باره باید از دو شرکت سهامی ایرانی که در دسامبر سال ۱۹۲۳ توسط تجار منطقه کرمانشاه تشکیل شده، یعنی «شرکت الکتریک» با ۵۰ هزار تومان سرمایه برای رساندن برق به کرمانشاه، و شرکت «قالی‌بافی» با ۱۰ هزار تومان سرمایه، برای تولیدقالی - یاد کرد. اما راجع به دهقانان باید گفت، که در چنین مناطقی (مقصود مناطق تابع رضاخان م) سطح زمین‌هایی که آن‌ها روی آن کار می‌کنند افزایش می‌یابد. همراه با مطیع ساختن نواحی سرکش (گاه قبل و گاه بعد از متمرکز ساختن الزاماً راه‌های تازه ساخته و یا راه‌های کهنه ترمیم می‌شود که این کار به نوبه خود، کنترل نظامی این نواحی و روابط تجارتي و فرهنگی میان مردم آن را آسان می‌سازد. به عنوان مثال، همزمان با از بین بردن «استقلال» خان خانی ماکو، ترمیم راه ماکو - خوی آغاز گردید. در ضمن وظیفه رساندن مصالح ساختمانی و پرداخت حقوق پرسنل تکنیکی به عهده خان‌ها گذارده شده بود. ترمیم این راه در سال ۱۹۲۳ خاتمه یافت و استفاده از این راه از پرداخت هرگونه عوارض آزاد شد. ترمیم راه‌هایی که به اردبیل ختم می‌شد و سنگ فرش کردن خیابان‌های شهر - که در ایران سابقه نداشت - فوراً پس از مطیع ساختن شاهسون‌ها آغاز گردید».<sup>(۱)</sup>

پر واضح است، که تشکیل دو شرکت کوچک، مطیع ساختن فئودال‌های محلی، ساختمان و ترمیم راه‌ها و سنگ فرش کردن خیابان‌های اردبیل، با نقشه ارتجاع انگلیسی و شاهی، یعنی به وجود آوردن يك دولت نظامی و پلیسی منافات نداشت. برعکس، وجود راه‌های مناسب ارتباطی برای يك دولت متمرکز پلیسی حیاتی است. سرکوبی سریع قیام‌های انقلابی، و نقل و انتقال سریع قوای سرکوب‌کننده از يك نقطه کشور به نقطه دیگر، بدون وجود راه‌های مناسب امکان‌پذیر نیست. آیا فهم این مسائل، تا این اندازه برای ایرانسکی مشکل است؟

۱. نگاه کنید به کتاب «ایران در مبارزه برای استقلال» صفحه ۱۳۵-۱۳۶.



برخی از مؤلفین اقدامات متمرکزکننده رضاخان را بدرجه قهرمانی رسانده‌اند. گورکوکریاژین در این باره می‌نویسد: «مطیع ساختن عربستان [خوزستان م.] پیروزی بزرگی برای بورژوازی مرفعی ایران است که او را بدین ترتیب - تا اندازه زیادی - به هدف خود، یعنی تبدیل ایران به یک کشور متمرکز بورژوازی نوع غرب نزدیک می‌سازد»<sup>(۱)</sup>.

همه این شادی‌ها بی‌زمینه است. «بورژوازی ایران»، و خصوصاً بورژوازی «مرفعی» ایران، هیچ پیروزی‌ئی که به خاطر آن جشن بگیرد به دست نیاورده است. اگر این گفته‌ها را کنار گذاریم، واقعیت از این قرار است: شیخ محمره، ۱۵ سال به دولت ایران مالیات نمی‌پرداخت. میلیسپو، مشاور مالی آمریکائی، پرداخت کل مالیات را از او مطالبه می‌کند، شیخ لجاجت کرده و از پرداخت مالیات امتناع می‌ورزد. همان‌طور که در ایران مرسوم است، او این مطلب را بهانه کرده و ظاهراً برای دفاع از مشروطه علیه رضاخان اقدام می‌کند. او برای ترساندن رضاخان، شاه سابق را که در اروپا است، برای همکاری دعوت کرده و از مجتهدین عراق تقاضای فتوا علیه رضاخان می‌کند. بعید نیست، که انگلیسی‌ها هم به او تا اندازه‌ئی کمک می‌کردند. لیکن این کمک انگلیسی‌ها به این منظور بود که رضاخان و به خصوص دستیارانش، باقی‌مانده افکار جمهوری‌خواهی را از سر دور کنند. چنین به نظر می‌رسد که وقتی رضاخان به جنگ شیخ خزعل می‌رفت، دیگر درباره نقشه‌های آتی خود با سفیر انگلستان کنار آمده بود. بی‌جهت نیست که کنسول انگلیسی در بوشهر، فوراً به‌عنوان واسطه در این ماجرا دخالت می‌کند. مبارزه، با بردن خزعل به تهران خاتمه می‌یابد. پس از این «مبارزه» علیه شیخ خزعل فتوادل، او در جشن‌های تاجگذاری شرکت، و در ازای این کار، رضاخان پادشاه، او را به‌عنوان «نماینده مردم» وارد مجلس می‌سازد. چنین است ماجرای پیروزی «بورژوازی مرفعی ایران» بر فتودالیسم. بنابراین، در حالی که رابطه دوستی روز به روز نزدیک‌تر استعمارگران انگلیسی با پادشاه جدید کاملاً مشهود است، هنوز از «بهشت سرمایه‌داری» رضاشاه پهلوی و پیروزی بورژوازی مرفعی ایران، اثری نیست.

۱. مراجعه شود به کتاب گورکوکریاژین «تاریخ ایران» ص ۶۶.

## فصل چهارم

# پایه‌های اجتماعی - اقتصادی سلطنت رضاشاه پهلوی

فعالیت رضاخان در جهت متمرکز کردن ایران. به وجود آوردن دولت مرکزی پلیسی در جهت تأمین منافع سرمایه انگلیسی. رضاخان به عنوان بزرگترین مالک ایران. رضاخان به عنوان «قهرمان ملی». نقش سرمایه تجاری - ربائی در ایران. اشراف زمیندار، روحانی‌نمایان، بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم انگلیس - تکیه‌گاه تاج و تخت. رضاشاه و ارتش او. ارتش به مثابه وسیله مبارزه علیه بلشویکهای داخلی. پروژه تغییر سازمان ارتش. زدوبند رضاشاه پهلوی با روحانی‌نمایان.

همه طرفداران رضاشاه معتقدند، او کسی است که ایران را وحدت بخشیده و علیه فئودال‌ها جنگیده و نظم را در کشور برقرار ساخته است. آن‌ها، این واقعیت را فراموش می‌کنند که رضاخان بیش‌تر از فئودال‌ها با انقلاب جنگیده است. امپریالیسم انگلستان او را برای «برقراری صلح و آرامش» در کشور فراخوانده بود، کشوری که در همجواری هند قرار گرفته و در آن سال‌ها طوفان انقلاب برپا بود. او نیز در واقع، این وظیفه را به‌خوبی انجام داد.

روشن است که سرمایه خارجی به‌کشوری که در آن «صلح و آرامش» برقرار نیست روی نمی‌آورد. تاریخ مستعمره کردن همه کشورهای نشان می‌دهد که کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، فقط در مناطقی سرمایه‌گذاری می‌کنند که بنا به‌گفته آنان «امنیت اجتماعی» یعنی، در حقیقت، امنیت غارت بومیان توسط سرمایه‌داران خارجی - موجود باشد. رضاخان، می‌بایست يك چنین «صلح و آرامش» را مستقر ساخته و سرمایه‌داران انگلستان را که مایل به سرمایه‌گذاری‌های جدید بودند - مطمئن سازد. «در کشور شاهنشاهی» برای برقراری «صلح و آرامش» راه دیگری جز تمرکز قدرت، یعنی ایجاد يك دولت مرکزی پلیسی وجود نداشت. او تمام کسانی را که مخالف يك چنین تمرکزی بودند وحشیانه و بدون ترحم، سرکوب می‌کرد. تا زمانی که، فئودال احساس

وفاداری خود را ابراز نمی‌داشت، این سرکوبی ادامه پیدا می‌کرد. ولی کافی بود فتودال وفاداری خود را اعلام کند تا دیگر دلیلی برای ناراضی‌تی او باقی نماند. بنابراین، جنگ به‌خاطر متمرکز ساختن دستگاه دولتی، جنگ علیه فتودالیسم در راه ریشه‌کن ساختن اشکال کهنه اقتصاد نبود. این جنگ، برعکس، به‌خاطر به‌وجود آوردن دستگاه متمرکز، دولت پلیسی و برقراری چنان «صلح و آرامشی» بود که به‌اصطلاح «امنیت عمومی» را استوار و خطر سرخ را مرتفع سازد. این مبارزه علیه فتودالیسم نبود، بلکه، درست آن چیزی بود که امپریالیسم انگلستان می‌خواست. در حقیقت نیز، این تمرکز، بعدها کار انگلیسی‌ها را بسیار آسان ساخت. انگلستان در مناطق جنوبی ایران سرمایه‌گذاری‌های کلان کرده و مایل بود در مناطق شمالی ایران نیز سرمایه‌گذاری کند. لیکن، در شمال، از این سرمایه‌ها به‌اندازه کافی حمایت نمی‌شد و دولت قادر نبود از اموال انگلیسی دفاع کند. در ضمن، خطر مداوم جنبش‌های انقلابی و اقدامات ضدانگلیسی قبایل، موقعیت بسیار دشواری را برای استثمار بی‌دردسر ایران به‌وجود می‌آورد. برای انجام چنین کاری، انگلستان می‌بایست در ایران ارتش نگاه دارد، که این کار مقرون به‌صرفه نبود. در چنین شرائطی، آیا چیزی بهتر از وجود يك دولت متمرکز پلیسی که بدون ایجاد هزینه برای انگلیسی‌ها، «صلح و آرامش» را در کشور تأمین کند ممکن بود؟

رضاخان هنگامی که حس کرد. موقعیتش به‌اندازه کافی مستحکم شده است، نقاب جمهوری‌خواهی را از چهره خویش برداشت و جنگ علیه آزادی خواهان را شروع کرد. او بسیاری از رفقای ما را به‌زندان انداخته، انقلابیون را بدون بازپرسی و محاکمه تیرباران می‌کند و در عین حال موقعیت شخص خویش را تثبیت و تدریجاً به‌بزرگ‌ترین مالک ایران تبدیل می‌گردد، ایراندوست<sup>(۱)</sup>. در این باره می‌نویسد: «خود رضاخان، در طول این زمان، مالک بزرگی شده است. او، در مازندران، زادگاه خود (او از يك خانواده خرده مالک خدمتگزار دربار بود)، از سال ۱۹۲۳ شروع به‌خرید املاک کرد. رضاشاه در

۱. نام اصلی او اوستروف بود. او از دیپلمات‌های جوان شوروی بود که زمانی با سلطان‌زاده نیز همکاری داشت. اما به‌زودی پس از کنار زدن جناح چپ حزب کمونیست ایران اوستروف به «متخصص» مهم ایران بدل شد، دشمنی‌های او با جناح چپ حزب در مقالات زیادی منعکس است. (ویراستار)

آن جا، ملك عين الدوله در منطقه ساری را به قیمت ۱۰۰ هزار تومان و ملك نصرالدین میرزا، واقع در نزدیکی بارفروش را به قیمت ۹۵ هزار تومان خرید (لازم به گفتن نیست که قیمت واقعی این املاک ده‌ها برابر قیمتی است که رضاخان التفات کرد). او بعدها قطعات بسیار دیگری و از جمله، املاک کلهر واقع در نواحی کرمانشاه را نیز خرید. پادشاه جدید ایران - بیش از اسلافش - مطابق با زمان رفتار می‌کند. او در مؤسسات امتیازی و بانک‌ها سهام‌دارست. در املاک او در مازندران نفت جست‌وجو می‌کنند. رضاشاه در اطراف تهران زمین‌هایی را که دارای مواد معدنی می‌باشند خریده تا از آن‌ها بهره‌برداری کند. در املاک او ساختمان استراحت‌گاه هتل‌ها همراه مراکز حمام آب معدنی و سالن‌های استراحت آغاز می‌شود». واضح است که رضاشاه، پس از چنین «تغییر جهتی»، فقط میان اشرافیت ارضی و قشر فوقانی روحانیت (مقصود روحانی‌نمایی هستند که با رضاشاه ساخته بودند. م) تکیه‌گاه جست‌وجو و پیدا می‌کند. او برای این که قدرتش دارای پایه‌ی باشد، انتخابات مجلس را انجام داده و مرتجع‌ترین عناصری را که هم او و هم امپریالیست‌های انگلیسی به‌آن‌ان محتاج بودند به مجلس می‌برد. بورژوازی کمپرادور هم به این جمع پیوسته، و همه آن‌ها باهم تکیه‌گاه مطمئن واحدی برای امپریالیست‌های خارجی تشکیل می‌دهند.

اما همه این واقعیات مانع آن نمی‌شود که برخی از رفقا در جزوه‌ها و مقالات خود، از این «قهرمان» انقلاب ملی، تحسین و تمجید نکنند. به‌عنوان مثال، میرزا، یکی از مدافعین رضاخان، در مجموعه‌ئی به‌نام «مسائل ایران معاصر» چنین می‌نویسد: «در اینجا عامل دیگری نیز دخیل است و آن شخصیت رضاخان می‌باشد. در نظر اول پیدایش و ارتقاء این انسان قدرتمند و نابغه ممکن است تصادفی به نظر آید. او که يك دهقان‌زاده ساده و دارای آموزش بسیار کم بود، و زمان زیادی در درجات پائین در بریگاد قزاق ایران خدمت می‌کرد، از میان انبوه افسران معمولی و گمنام که انگلیسی‌ها به‌آن‌ان توجه نداشتند برخاست. این واقعیت که او توانست، علاوه بر حفظ موقعیت خود ارتقاء نیز یابد - فقط دلیل بر استعداد و نیروی اراده خارقالعاده اوست. رضاخان يك پدیده مشخص و مشروع تاریخی است. زیرا ارتقاء او تنها مدیون استعداد و خودخواهیش نیست، بلکه، مدیون اعتماد مردم - که او را

به‌طور غریزی خالق تاریخ‌شان می‌دانستند - نیز هست. افتخار ارتقاء رضاشاه هم به او و هم به مردم ایران تعلق دارد»<sup>(۱)</sup>.

میرزا از کدام مردم سخن می‌گوید؟ پس از آن چه گفته شد، واضح است مردمی که نویسنده از آنان صحبت می‌کند، کسی جزء طبقه اشرافیت ارضی نمی‌تواند باشد. زیرا مردم حقیقی اسلحه به‌دست علیه رضاخان مبارزه می‌کردند. همان طور که بعداً خواهیم دید، این مردم هیچ گاه، رضاخان را قهرمان خود نمی‌دانستند. اما مردمی که میرزا دربارهٔ آنان می‌نویسد، واقعاً هم رضاخان را جلو انداختند و از او چون مردمک چشم حفاظت می‌کنند. زیرا او نظام آنان را که دیر یا زود برای همیشه فرو خواهد ریخت - از مرگ نجات داد.

اما مسأله فقط در این نیست. در دفاع از این «قهرمان ملی» تئوری‌های جالب بسیاری ظهور کرده است، تا از سقوط این سپر «مردم» ایران جلوگیری شود. همان طور که معمول است، برای حفظ این «قهرمان» حقانیت تئوریک نیز ساخته می‌شود. البته، برای یک چنین امر خیری، تئوریسین‌ها نیز پیدا شده‌اند. ایراندوست، چندی پیش تئوری ویژه خود را دربارهٔ فئودالیسم به‌وجود آورد. او می‌نویسد: «من قبلاً دربارهٔ تغییر سلسله در ایران، به‌مثابه بحران سازمان فئودالی رژیم قاجار - که با شرائط اقتصادی جدید وفق نداشت - و روی کار آمدن زمینداران تاجر و تجار، یعنی سرمایه تجاری نظر خود را بیان داشته‌ام. من خاطرنشان ساختم که سلب قدرت از جناح راست رژیم فئودالی (مالکیت خانی و روحانیون متکی به زمین‌های وقف) و منزوی کردن قشرهای رادیکال دموکرات محتوای این کودتا را تشکیل می‌دهد. کشیدن خط فاصل میان زمین‌داری تجاری و زمین‌داری فئودالی، دقیقاً، ویژگی رژیم پهلوی را تشکیل می‌دهد». مارکسیست واقعی این را یک اصل می‌داند که حوادث اجتماعی را باید از دیدگاه طبقاتی مورد بررسی قرار داد. در تحلیل نهائی چگونه تفاوتی میان زمین‌داری تجاری و فئودالی موجود است؟ هر دوی این زمین‌داران - چنان که من از اول خاطرنشان کردم - به‌مناسبت وارد شدن در اقتصاد کالائی - پولی به‌فروشنندگان مواد اولیه در بازارهای خارجی تبدیل شده‌اند. تازه اگر تفاوتی هم میان زمین‌داری تجاری و فئودالی باشد، این تفاوت به‌نفع کسانی نیست که مایلند مترقی بودن

زمین داری تجاری را ثابت کنند. ما قبلاً، یادآور شدیم که بورژوازی کمپرادور - که نقش واسطه بین تولیدکننده خارجی و مصرف کننده داخلی را ایفاء می کند - در ایران دارای نفوذ بسیار بوده و هست، و مالک زمین های بزرگی نیز می باشد. این موقعیت، برای بورژوازی کمپرادور سود کلانی در بر دارد. می توان ده ها شرکت را نام برد که به خاطر واسطه بودن، در عرض مدت کوتاهی ثروت بزرگی انباشته اند. در عین این که، بسیار مشکل است چند شرکت تجاری را نام برد، که فقط از راه فروش محصولات کشور در بازار داخلی، سرمایه بزرگی انباشته باشند. اگر يك چنین سرمایه هائی هم موجود باشد، فقط سرمایه ئی ربائی است و نه تجاری. رباخوار و تاجر، هم آن طور که مارکس می گوید، دوقلو هائی هستند و گاهی این دو شخصیت در يك نفر جمع می شود.

انباشت سرمایه از طریق رباخواری، در اوضاع ایران که ربح سالانه بین ۲۴ تا ۴۸٪ نوسان می کند، کار مشکلی نیست. ولی به نظر ما بسیار مشکل است که از طریق تجارت با کالاهای تولیدی داخلی - در حالی که بازار داخلی به مفهوم سرمایه داری آن هنوز موجود نیست - بتوان، چنان سرمایه ئی انباشت که با آن ده خرید، در هر صورت چنین پدیده ئی نمونه گویائی نیست. بنابراین، انباشت سرمایه ئی که در کشاورزی به وقوع می پیوندد، انباشت سرمایه ربائی و یا درست تر بگوئیم انباشت سرمایه تجاری - ربائی است. حال این سؤال پیش می آید که آیا در اوضاع ایران، سرمایه ربائی می تواند نقش مترقی و انقلابی را - که در تمام کشورهای غربی داشته است - ایفاء کند؟ ما معتقدیم که نه. مارکس در این باره چنین توضیح می دهد. او می نویسد «در تمام شیوه های تولیدی ماقبل سرمایه داری، نقش انقلابی رباخوار، فقط در حدودی است که او اشکال مالکیت را مضمحل و از بین می برد. اشکالی که نظام سیاسی کشور بر پایه و باز تولید دائمی و بدون تغییر شکل آن قرار دارد. در اشکال تولید آسیائی، رباخواری می تواند تا مدت مدیدی ادامه یابد و هیچ چیزی جز رکود اقتصادی و فساد سیاسی را باعث نگردد. در آن زمان و مکانی که شرایط دیگر شیوه تولید سرمایه داری موجودند، رباخوار یکی از عناصریست که شیوه تولید سرمایه داری را با ورشکست ساختن فتودال ها و تولیدکنندگان کوچک از یکطرف، و متمرکز ساختن وسائل

کار و تبدیل آن به سرمایه، از طرف دیگر - به وجود می‌آورد»<sup>(۱)</sup>. بنابراین، سخن گفتن از نقش مترقی زمین‌داری تجاری در يك کشور نمونه مشرق - مانند ایران - به‌شکلی که بعضی از «متخصصین» شرق شناسی مطرح می‌کنند، حداقل، اشتباه است. روش‌های عملکرد سرمایه‌رئانی در ایران، تقریباً همان است که در رم و یونان قدیم وجود داشت، جایی که انتقال مالکیت زمین به‌رِباخواران پدیده‌ئی عادی بود. و سرانجام، خود ایران‌دوست نیز اذعان دارد که اصولاً زمین‌داری تجاری چیزی را تغییر نداده و روش استثمار فئودالی دهقانان را ادامه می‌دهد. اگر چنین است، پس حداقل، جناح راست و چپ فئودالیسم دیگر چیست؟ در هر حال ماهیت طبقاتی به‌جای خود باقی است. برای دهقان جناح چپ و یاراست بودن فئودالی که همواره به‌گرده‌ اونسشته و استثمارش می‌کند، چه فرقی می‌کند؟ من معتقدم که همه این تئوری‌ها فقط به‌خاطر توجیه این «قهرمان» ملی ساخته شده است. فقط فقط، در صورتی که کودتای رضاخان يك دگرگونی واقعی به‌وجود می‌آورد و قشرهای بسیاری از مردم را به‌حرکت در می‌آورد، آن را می‌شد مترقی دانست. مارکس در این باره، در جلد اول سرمایه می‌نویسد که در تاریخ انباشت اولیه سرمایه، انقلاباتی که به‌مثابه‌ اهرم ارتقاء طبقه در حال پیدایش سرمایه‌داران عمل می‌کرد، دارای اهمیت بسیار بوده است. ولی آن لحظاتی اهمیت ویژه داشتند که در آن توده‌ عظیم مردم، دفعتاً و به‌زور از ابزار تولید خویش جدا، و به‌عنوان پرولترهای آزاد (چون پرندگان) به‌بازار کار ریخته می‌شدند»<sup>(۲)</sup>.

من قبلاً به‌این مسأله که در ایران سرمایه‌های انباشته شده بسیار کم‌اند اشاره کرده‌ام. اما علت آن چیست؟ ترازنامه‌ تجارتی ایران، از سال ۱۹۰۰ تا سال ۱۹۲۰، یعنی برای مدت بیست سال - منفی و بدهکاری ایران ۵۰۰ میلیون روبل بود. بنابراین، بدهکاری متوسط سالانه ایران در عرض این مدت ۲۵ میلیون روبل بوده است. بخشی از این کسری به‌وسیله‌ صدور زیاد نیروی کار جبران می‌گشت. کاملاً واضح است، که با چنین وضعی، امکان نداشت که شرایط انباشت سرمایه و توسعه صنایع در ایران به‌وجود آید، به‌طوری که

۱. سرمایه ج ۳ قسمت دوم ص ۱۳۴ چاپ سال ۱۹۲۹ به‌زبان روسی.

۲. سرمایه ج ۱ چاپ روسی ص ۶۶۷.

بتواند پایه انکشاف اقتصادی آتی ایران گردد. بنابراین، کودتای رضاخانی، هیچ وجه مشترکی با انکشاف سرمایه‌داری در ایران نداشته است. برعکس کودتای رضاخان، به‌طور عینی، ارتجاع و اشرافیت زمین‌دار را از مرگ کامل نجات داد، زیرا تمام این سیستم، در زمان سلسله قاجار، به‌مرحله‌نی رسیده بود که با کوچک‌ترین فشار توده‌های مردم در هم می‌ریخت. انگلستان بیش از همه، از این مسأله واهمه داشت. این سیستم نقطه اتکائی برای بسط خود نداشت، چون شاهان سلسله قاجار - همان‌طور که همه می‌دانند - به‌مسافرت و خوش‌گذرانی در نقاط معروف محله مون مارت پاریس علاقه بیشتری داشتند، تا به‌پرداختن به‌مسائل کشوری. به‌این مناسبت، آنان لیاقت دفاع از منافع اشرافیت زمیندار را نداشتند. بدین ترتیب، اشرافیت زمین‌دار، روحانیت مرتجع و بورژوازی کمپرادور، یعنی همان طبقاتی که در طول ده‌ها سال امپریالیسم به‌آن‌ها متکی بود، تکیه‌گاه عمده سلسله قاجار و همچنین سلسله پهلوی می‌باشند.

به‌همین مناسبت، تعجب‌آور نیست که سلطنت جدید محمل توسعه نفوذ انگلستان در ایران و مجری اصلی آن است. بی‌جهت نیست که سفارت انگلستان - با تأیید کامل شاه - دولت تهران را فقط از اشخاصی تشکیل می‌دهد که از جان و دل درخدمت زمامداران لندن هستند. برای این که این مسأله زیاد به‌چشم نخورد، آن‌ها، گاهی افرادی از «پدران ملت» را مانند مستوفی‌الممالک (این لیبرال سست و بی‌پرنسیپ که حرف زدن از لیبرالیسم را به‌عمل ترجیح می‌دهد) وارد هیأت دولت می‌کنند.

اما درباره پایه سوم قدرت رضاشاه، یعنی ارتش. ما درباره این ارتش خیلی چیزها شنیده‌ایم. این که، رضاشاه ارتش «ملی» را به‌وجود آورده، حقیقتی است. لیکن او این ارتش را به‌وجود آورد چون خواست انگلیسی‌ها و مالکین چنین بود. من، قبلاً، یکی از مواد قرارداد سال ۱۹۱۹ انگلیس و ایران را - که در آن انگلستان مسأله ارتش را برای حفظ نظم در مملکت، به‌عنوان یکی از شروط قرارداد مطرح ساخته بود و به‌همین علت حاضر بود آن را مجهز و مسلح کند - نقل کردم. اعلامیه سید ضیاء‌الدین نیز درست در همین جهت بود. رضاخان، حقیقتاً این خواست عمده انگلیسی‌ها را به‌خوبی انجام داد. لیکن، بانی و «قهرمان» ارتش ایران اعتماد زیادی نسبت به‌ارتش خرد ندارد. او در سال ۱۹۲۶ - قبل از مسافرتش به‌خراسان - در جلسه افسران در



تهران چنین گفت: «همه افسران ما این مطلب را درک نکرده‌اند که در دنیای امروز بین دو نیرو، یعنی بلشویک‌ها و کشورهای دیگر مبارزه سختی درگیر است. افسران ما که این موضوع را درک نمی‌کنند، اغلب به دشمنان ما، یعنی بلشویک‌ها می‌پیوندند. نصف سربازان ما بلشویکند. برای مطیع نگهداشتن سربازان باید کادر افسری ورزیده‌ئی داشته باشیم و برای تعلیم آنان باید مدرسه نظام را به‌وجود آورد. افسران، باید بدانند «در دنیا چه می‌گذرد». رضاشاه، خیلی بهتر از تئورسین‌های مدافعش، این مسئله را درک می‌کند که فقط به افسران می‌توان متکی بود، که در ارتش او همه چیز روبه‌راه نیست و سربازان او همان دهقانانی هستند که بیرحمانه توسط سیستم کشوری او استثمار می‌شوند. او همه این مطالب را می‌داند. با گذشت زمان، همان طور که او مایل بود، سلك افسران به‌تنها تکیه‌گاه او مبدل گردید. اما اخیراً او از کادر افسری هم راضی نیست. او به‌وسائل مختلف، زمینه را برای آوردن تعلیم‌دهندگان انگلیسی آماده می‌کند.

ولی يك چیز مسلم است: این ارتش برای مبارزه با امپریالیسم به‌وجود نیامده است این ارتش، برای مبارزه با بلشویک‌های داخلی و خارجی درست شده است. این مطلب نیز برای همه روشن نیست.

ایرانسکی به‌وضوح می‌نویسد «همه اقدامات رژیم رضاخان مستقیماً بر علیه امپریالیسم و یا در جهت تشدید مقاومت ایران در برابر نیروهای خارجی - که استقلال ایران را به‌خطر می‌انداخته‌اند - بوده است»<sup>(۱)</sup>. حداقل چیزی که می‌توان درباره چنین عقیده‌ئی گفت، این است که این حرف توخالی‌ای بیش نیست. رضاشاه، اعلام می‌کند که دشمن بلشویک‌ها هستند. ولی عده‌ئی معتقدند که او ارتش را علیه انگلیسی‌ها سازمان می‌دهد. چگونه بعضی چنین عقیده‌ئی دارند، برای ما قابل فهم نیست.

من متذکر شدم که رضاشاه هیچگاه در فکر مبارزه با انگلیسی‌ها نبوده و هیچ وقت چنین فکری از خاطر او عبور نکرده است. فقط «تئورسین»‌های ما هستند که این مطالب را به او نسبت می‌دهند. اما، خود او نه مایل به مبارزه با انگلیسی‌ها است و نه هیچ گاه چنین کاری را خواهد کرد. ایرانسکی در تئوری خود از این جلوتر می‌رود، او می‌نویسد: «سرمایه‌داران خارجی

۱. مسائل ایران معاصر ص ۶۸-۶۹.

۲. همان جا ص ۸۱.

می‌توانند به فتودال‌ها متکی باشند و هر نوع مبارزه‌ئی علیه انقلاب که به کمک امپریالیسم خارجی انجام می‌گیرد، فتودال‌ها را به قدرت می‌رساند.» از گفته ایرانی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگر رضاشاه به کمک انگلستان علیه انقلاب مبارزه کند، فتودال‌ها به قدرت خواهند رسید. اما مبارزه رضاشاه علیه انقلاب با کمک امپریالیسم یک واقعیت روشن است. مگر این نیست که خواست امپریالیست‌های انگلیسی در تشکیل ارتش ملی فقط و به‌خصوص به‌خاطر مبارزه علیه انقلاب و بلشویک‌ها بود؟ رضاشاه که با بیرحمی بی‌سابقه‌ئی هر جنبش انقلابی را سرکوب می‌کند، می‌تواند نسبت به طرفداری انگلستان و در موقع لازم، به کمک انگلستان از خود تردیدی ننماید. پس، بنا به منطق ایرانی، فتودالیسم هنوز در ایران موجود است، زیرا همانطور که خود او می‌گوید، انگلستان فقط می‌تواند به فتودالیسم متکی باشد. در این مورد ما هم با او کاملاً موافقیم. یا فتودالیسم، قبل از رضاخان نیز نبود و یا فتودالیسم قبلاً وجود داشت و حالا هم هست، زیرا رضاشاه تغییر اساسی به‌وجود نیاورده و در فکر به‌وجود آوردن آن هم نیست.

آنچه تعجب‌آور است، این است که در اتحاد شوروی مدح و ثنای این «قهرمان ملی» را بگویند. در حالی که، این «قهرمان» تقریباً در بست در دست ارتجاع است. بدون شك، می‌توان گفت که سیاست رضاخان در طول مدت کاری‌اش، به‌طور عمده، در جهت منافع انگلستان بوده است. مبارزه بر علیه انقلاب، تشکیل ارتش برای حفظ نظم در کشور، واگذاری امتیازات جدید به انگلیسی‌ها، ساختمان راه‌آهن سرتاسری ایران، تأسیس پایگاه‌های هوایی، کشیدن راه‌های شوسه که ایران را به عراق و هند وصل می‌کند - همه این‌ها چیزی جز اجرای نقشه‌های عظیم امپریالیست‌های انگلیسی نیست.

ارتجاع انگلیسی و رضاشاهی که توسط ارتش حرفه‌ئی «آرامش» کشور را تأمین و بلشویسم را «ریشه‌کن» کرده، حالا دیگر به کمک این ارتش چندان احتیاجی ندارد. حالا که تاج و تخت شاهنشاهی به دست آمده، پهلوی مایل به حفظ ارتش حرفه‌ئی - که او به‌موقع خود تحت شعار مبارزه با سلسله قاجار و استقرار جمهوری تشکیل داده بود - نیست. دولت متمرکز پلیسی به‌حافظ مطمئن احتیاج دارد، ارتش متشکل از افراد حرفه‌ئی (به‌طور عمده از دهقانان) نمی‌تواند تکیه‌گاه سلطنتی باشد که بر پایه فتودالیسم قرار دارد. به‌این مناسبت، سلسله پهلوی، با استقرار خدمت وظیفه اجباری و برکناری عناصر

«ناباب» از ارتش، در آن تجدید نظام می‌کند. به موازات این کار، پلیس نیز تقویت می‌گردد. قیام‌های اخیر قسمت‌های ارتشی در خراسان، تبریز، سلماس و دیگر نواحی، سلطنت پهلوی را معتقد ساخت که باید تکیه‌گاه جدید و مطمئن‌تری را جست‌وجو کند. چنین به نظر می‌رسد که او پلیس را چنین تکیه‌گاهی می‌داند و به‌خصوص به پلیس مخفی توجه بسیار مبذول می‌دارد. البته، انگلیسی‌ها نیز او را در این راه سوق می‌دهند. انگلستان سال‌ها است که برای انتصاب تعلیم‌دهندگان انگلیسی در ارتش ایران تلاش می‌کند. درست، موقعی که آنان موافقت رضاشاه را در این مورد جلب کرده بودند، قیام‌های اخیر - که یکی از شعارهایش مخالفت با استخدام تعلیم‌دهندگان انگلیسی بود - به‌وقوع پیوست. بسیاری از افسران ایرانی نیز از این شعار پشتیبانی می‌کردند. دولت «شاه شاهان» با استخدام تعلیم‌دهندگان انگلیسی مخالفت کرده و از گام نهادن در این راه خطرناک خودداری کرد. انگلستان نیز - که بنا به وصیت لرد کرزون، برای مبارزه با بلشویسم به ایرانی قوی محتاج بود - طرفدار تجدید سازمان ارتش بود. چنین تجدید سازمانی، نه تنها در جهت منافع انگلیسی‌ها است؛ بلکه، برای تحکیم سلطنت جدید نیز لازم است. در ارتش حرفه‌ئی، کارگران و دهقانان گرسنه و بی‌کار وارد می‌شوند که به تجربه ثابت شده برای سلطنت جدید حافظین بسیار بدی می‌باشند. اما، خدمت نظام اجباری، سربازان مطمئن‌تری را از میان طبقات مرفه به ارتش جلب می‌کند. در ضمن، آنچه را که نمی‌توان توسط ارتش انجام داد، می‌توان با تجدید نظام پلیس به‌دست آورد. چه بسا، تعلیم‌دهندگان انگلیسی نیز، بعد از چندی، بتوانند در رأس ارتش قرار گیرند.

اما، رضاشاه، در عملی کردن تجدید نظام در ارتش و مستقر ساختن نظام وظیفه اجباری با اشکالاتی روبرو شد. در همه جا، جنبش‌ها علیه او، آغاز گردید. کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و همه زحمتکشان متوجه شدند که این عمل رضاشاه بار سنگینی به‌دوش آن‌ها خواهد گذاشت: آن‌ها نه تنها می‌بایست فرزندان خود را به‌خدمت نظام بفرستند، بلکه، می‌بایست مخارج این ارتش را نیز متحمل می‌شدند. روحانی‌نمایان - مانند همیشه - برای گرفتن امتیاز از دولت به‌نفع خود، به این جنبش نزدیک شدند. نمایندگان روحانی‌نمایان مناطق مختلف ایران، در اکتبر سال ۱۹۲۷ در شهر مقدس قم

گرد آمدند و به عنوان اعتراض بست نشستند<sup>(۱)</sup>.

آنان، فوراً تلگرافی برای مجلس آماده کردند که در آن «شخصیت‌های روحانی اسلام» از مجلس درخواست می‌کردند قانون نظام وظیفه اجباری - ظاهراً به خاطر منافع مردم فقیر - تغییر داده شده و اصل خدمت داوطلبانه در ارتش مجدداً برقرار شود. مجلس، به این تلگرام جواب داد، که قانون به خاطر مصالح کشور تصویب شده، لیکن، دولت برای حفظ منافع بی‌بضاعت‌ترین اقشار مردم امتیازاتی در نظر خواهد گرفت. مسأله به درازا کشید. شاه مجبور شد شخصاً در این موضوع دخالت کند. پس از دو ماه مذاکره این گروه با دربار و آمدن و رفتن‌های بی‌پایی به توافق رسیدند. آنان در نتیجه همه این آمد و سدها و مذاکرات، تلگراف ذیل را برای شاه فرستادند:

۱. این سیاست فقط در شهر رشت - که در آن هنوز سنت‌های انقلابی گذشته نزدیک زنده است، عقیم ماند. در ۱۱ دسامبر سال ۱۹۲۷، یعنی در روزی که مشمولین می‌بایست خود را معرفی کنند، مردم قیام کردند. در آستانه این روز، مردم در بازار، به طور آشکار، ناراضی خود را از سربازگیری و شاه که مسئول آن بود ابراز کرده اعلامیه‌های مربوط به احضار مشمولین را پاره می‌کردند و غیره. در تاریخ ۱۲ دسامبر انبوه مردان و زنان خشمگین که به‌چوب مسلح شده بودند، بازار را بسته پس از تجمع در میدان نزدیک شهرداری، به طرف نظمیة رفته تمام شیشه‌های ساختمان آن و شهرداری را شکستند.

انبوه مردم به این قناعت نکردند و به‌زدن آژان‌ها و افسران نگهبان آغاز کردند. انبوه مردم، در سبزه میدان، واقع در مرکز شهر، محلی را که برای کمیسیون ارتش در نظر گرفته شده بود خراب کردند و زنان به‌سربازان حمله برده و اسلحه آنان را می‌گرفتند. چندی بعد، سربازان کمکی سر رسیدند و بروی مردم غیرمسلح شلیک کرده و سپس با شمشیر به‌جان آنان افتادند. در نتیجه این واقعه ۲۵ تا ۳۰ نفر کشته و زخمی شدند (دولت تعداد دقیق کشته‌شدگان و زخمیان را مخفی می‌کند). مردم فریاد می‌زدند «چرا فرزندان ما را می‌برند ولی فرزندان ثروتمندان را کاری ندارند؟ چرا فرزندان ما باید سرباز باشند و فرزندان ثروتمندان افسر؟» بهما اجازه ندادند، وکیل مجلسی انتخاب کنیم و ما از این قانون پیروی نمی‌کنیم. در این جریان، مردم، به‌خصوص، عدم رضایت خود را از شاه ابراز می‌داشتند و به او ناسزا می‌گفتند. برخی، حتی، فریاد می‌زدند «ما به‌شاهی که به‌دستور انگلیسی‌ها کار می‌کند احتیاجی نداریم».

مردم قصد داشتند در سبزه‌میدان مجسمه شاه را از جای کنده بدور اندازند، لیکن سربازان محافظ آن مانع شدند. در همین موقع، زنان، یکی از ملاهای شهر را، که به‌عنوان عضو کمیسیون، اعلامیه احضار مشمولین را امضاء کرده بود، کتک زدند. در این جنبش، به‌طور عمده، کارمندان، پیشه‌وران، تجار کوچک، بازاریان، سلمان‌ها، مباحثران - یعنی تمام اقشاری که خدمت اجباری به‌آنان سخت لطمه می‌زد - شرکت داشتند.

علت دیگر ناراضی از سربازگیری، در این بود که ثروتمندان از امتیازات ویژه‌ی برخوردار بودند. مردم به‌خصوص از این که بعضی از اعضا کمیسیون را پولداران خریده بودند خشمگین بودند. جالب است که در روزنامه‌های تهران درباره‌ی این وقایع حتی یک کلمه هم نوشتند. سانسور کار خود را خوب انجام می‌داد.

(۱۴ دسامبر سال ۱۹۲۷) به اعلیحضرت شاهنشاه اسلامی:

«با دعاگوئی صادقانه، ما از مرحمت اعلیحضرت که التفات فرموده و آقایان نخست‌وزیر و وزیر دربار را پیش ما فرستاده‌اند تا با ما قرار گذاشته ما را از منویات ملوکانه نسبت به تمام روحانیون و دین مطلع سازند، متشکریم. شکر خدا را که به‌خاطر خصوصیات این دو صاحب مقام، مسأله حل و تقاضای روحانیت و ملت برآورده شد. ما امیدواریم که تحت حمایت دوازده امام و بزرگواری آن اعلیحضرت تمام نکات عملی شوند که همه مسلمانان و به‌خصوص روحانیت برای شما دعا خواهند کرد. در خاتمه ابراز امیدواری می‌کنیم که فعالیت آن اعلیحضرت، ناجی ایران، پیشرفت اسلام و مسلمانان را باعث گردد. امضا شیخ نورالله، نجری و غیره.

شاه نیز فوراً تلگرام ذیل را در جواب آنان فرستاد:

«به‌شخصیت‌های بزرگ روحانی، علمای عظام اسلام. تلگراف شما رسید. ما بسیار خرسندیم که نخست‌وزیر و وزیر دربار موفق شدند ماهیئت خواست‌های ما را برای شما تشریح کنند. همانطور که خودتان واقفید، هیچ وقت چیزی جز حفظ و عظمت اسلام و حرمت مراجع دینی مدنظر ما نبوده است. ما همیشه این هدف را دنبال کرده و خواهیم کرد که اقدامات و تصمیمات ما نسبت به طبقه محترم علما و پیشرفت اهداف مقدس اسلامی با مانعی مواجه نشود. ما امیدواریم که علما نیز همیشه از این تمایلات که در جهت بهبود کشور و حفظ عظمت دین است استقبال و پشتیبانی کرده و با نشان دادن صداقت خود ما را خرسند سازند.»\*

این تلگرام‌های دوستانه نشان می‌داد که توافق حاصل شده است. منطق بی‌چون و چرای مبارزه طبقاتی، پادشاه جدید را - که هر چه انقلابی و مرفقی در کشور بود سرکوب می‌ساخت - مجبور کرد تا تکیه‌گاهی میان این گروه برای خود جست‌وجو کند....

(۱) تجدیدنظر در قانون نظام وظیفه.

(۲) انتخاب پنج تن از علمای درجه اول به‌عنوان وکیل مجلس [و ناظر بر این گونه امور].

(۳) انتصاب ناظر برای نظارت به‌انجام قوانین اسلامی و آداب دینی در

\* اصل این تلگرام‌ها یافته نشد (ویراستار).

مرکز و شهرستان‌ها و تصویب قوانینی در این باره.  
 ۴) دستگاه دولتی موظف است هر عمل و اقدامی منافی با دین را ممنوع کند (مثلاً فروش شراب، نشر کتب و جزوات ضلال و غیره).  
 ۵) رسیدگی به دعاوی‌ئی که در سازمان سابق عدلیه جزو دادگاه‌های شرع بود، می‌بایست مجدداً به روحانیت واگذار شود.

به دستور رضاشاه، دولت طی نامه ویژه‌ئی آمادگی خود را برای انجام خواست‌های روحانیت اعلام کرد. در این نامه که در روزنامه شفق سرخ منتشر شده، آمده است که در قانون نظام وظیفه عمومی تجدیدنظر خواهد شد و دولت پس از بحث درباره آن، آن را تغییر داده و برای تصویب تسلیم مجلس خواهد نمود. ولی درباره شرکت پنج تن از علمای درجه اول در مجلس، دولت پیشنهاد می‌کرد که مراجع اعظم شیعه ۳۵ تن از مجتهدین شایسته را که با امور مملکتی آشنا باشند، برگزینند و هر بار، پس از انتخابات مجلس، پنج تن از آنان را برای مجلس در نظر بگیرند.

«مسلم است که دولت نسبت به حضور علما در مجلس مخالفتی نداشته و به موقع خود حمایت کامل و لازم خود را از این امر ابراز خواهد کرد». در نامه آمده است: «درباره مسائل دیگر باید اطمینان داشته باشید که دولت به مقامات مربوطه دستور خواهد داد تا از انتشار مطالب منافی با دین و جامعه روحانیت جلوگیری کند، چون، دولت خود در ممنوعیت اعمال ضد مذهب ذینفع است، لذا به‌طور همه جانبه از این خواست روحانیت پشتیبانی می‌کند.

از آنجا که مسائل عدلیه مربوط به قوه مقننه است، دولت این تقاضای روحانیت را به آنجا می‌فرستد و تقاضا می‌کند که این خواست انجام گیرد. درباره انتصاب ناظر برای امور شرعی، دولت در چهارچوب قوانین موجود هیچگونه مخالفتی ندارد».

بدین ترتیب، روحانیت بر رضاشاه «اصلاح طلب» پیروزی بزرگی بدست آورد. لیکن ماهیت اصلی این عقب‌نشینی در چیست؟

روحانیت، قبل از هر چیز، حتی حقوقی را که در دوره سلسله قاجار از دست داده بود، یعنی نظارت بر تصمیمات مجلس از نقطه نظر شریعت و دین را دوباره بازیافت. این به آن معنا است که هیچ قانونی... [خلاف شرع] نتواند در مجلس به تصویب برسد.

ثانیاً، روحانیت از دولت رضاشاه قول گرفت حقوق خود را در بخش مربوط به عدلیه مجدداً باز یابد. روحانیت مدت‌ها قبل از پیدایش رضاشاه در صحنه سیاست، این حقوق را از دست داده بود<sup>(۱)</sup>.

روحانیت از این خشنود بود که از امروز نه تنها در ایران نمی‌توان چیزی علیه مراجع و دین اسلام نوشت، بلکه حتی نمی‌توان دست به کاری زد که مخالف شریعت و دین باشد.

بدین ترتیب، روحانیت با دستاویز نارضائی مردم از خدمت وظیفه اجباری، به اهداف خود رسید. ولی، رضاشاه [می‌پنداشت] که در میان روحانیان، متحد شایسته‌ئی برای خود یافته است. و رضاشاه بر این بود که حالا دیگر، تخت و تاج پهلوی دارای تکیه‌گاه محکمی شده بود.

[از این‌ها گذشته] از امروز مالکان، افسران، و دیگران ذینفع در اتحاد با امپریالیسم انگلستان از سلسله جدید در مقابل مردم انقلابی حفاظت خواهد کرد.

## اتحاد انگلستان و شاه و مجلس «آزاد»

انگلستان و مجلس ایران. شاه جدید مایل است مجلس «سربراهی» داشته باشد. تقلب در انتخابات، اعتراض مردم. حاکمان شاه پهلوی و نمایندگان طرفدار انگلیس. انتخابات در تهران و خرید و فروش آراء. ترکیب مجلس. پیروزی جبهه ملاک - روحانی‌نما، پیروزی امپریالیست‌های انگلیسی و «رعایت» عالی‌ترین شکل «دموکراسی» سرمایه‌داری.

آتش‌افروزان انگلیسی، که همه روش‌های ممکنه به‌اسارت کشیدن کشورهای عقب افتاده مستعمره و نیمه مستعمره را آموخته‌اند، از آغاز سال ۱۹۱۵ نسبت به انتخابات و ترکیب مجلس ایران توجه خاصی نشان دادند. در حال حاضر، در ایران مجلس هفتم فعالیت می‌کند (مطابق قانون اساسی ایران، انتخابات مجلس باید هر دو سال یک بار انجام گیرد).

مجلس اول (از ۱۷ اکتبر سال ۱۹۰۶ تا ۲۳ ژوئن سال ۱۹۰۸) توسط محمدعلی شاه که ساختمان مجلس را بمباران کرد منحل گردید. رضاشاه، «شاه شاهان» کنونی، که در آن زمان قزاق بود، نیز در این بمباران مجلس شرکت داشت. مجلس دوم (از ۱۵ نوامبر سال ۱۹۰۹ تا ۲۴ دسامبر سال ۱۹۱۱) تحت فشار اولتیماتوم دولت تزاری منحل شد. مجلس سوم (از ۱۴ دسامبر سال ۱۹۱۴ تا ۱۶ نوامبر سال ۱۹۱۵) در مقابل تهدید اشغال تهران توسط سپاهیان تزاری (در حالی که برخی از نمایندگان کوشش می‌کردند، برای مبارزه علیه روسیه تزاری و انگلستان دولت موقت تشکیل دهند) بسته شد.

باید متذکر شویم، که مجلس دوره سوم، تا اندازه‌ئی، طرفدار آلمان بود و نسبت به انگلستان و روسیه مخالفت می‌ورزید. البته قیّم‌های ایران از این موضوع دل خوشی نداشتند و بدین مناسبت آن را منحل کردند. مأمورین انگلستان، از آن زمان، سخت مراقبند تا هسته اصلی مجلس، از افراد مورد نظر



بریتانیای کبیر تشکیل شود.

از زمان ظهور رضاخان در صحنه سیاسی، خواست انگلیسی‌ها برای داشتن يك مجلس «سربراه» با نظم تعجب‌آوری عملی می‌گردد. رضاخان، وزیر جنگ، هم این که موقعیت خود را کمی محکم کرد، در تمام ایالات شمالی حکومت نظامی اعلام نمود و حاکمان خود را در آن مناطق مستقر ساخت. این حاکمان، بعدها، انتخاب‌کنندگان واقعی نمایندگان مجلس «آزاد» بودند. نخستین انتخابات، تحت فشار رضاخان و حاکمانش، در تابستان سال ۱۹۲۱ انجام گرفت. مجلس کاملاً ارتجاعی بود. روزنامه تهران جارچی ملت، در شماره ۱۹۲۱/۸/۲۰ خود در این باره نوشت: «توای ملت ایران دو امید داشتی: مشروطه و رهبران آن، و مطبوعات آزاد. ولی با گذشت زمان همان عالی مقامان، حکمفرمایان دیروزی، حاکمان، پلیس‌ها و طرفداران قلدری که مخالفان عقاید خود را بدهنه توپ می‌بستند و شکنجه‌گرانی که چماق به دست فریاد می‌کشیدند: «پاشو و پیاپی ارباب بیفت»، دوباره زمام امور را به دست گرفته‌اند. آنان امروز وکلای مجلس‌اند. آنان قانون‌گذار شده و قانون تصویب می‌کنند. اگر قضاات اینانند متهم که خواهد بود؟»

انگلستان به کمک حکام موفق شد که از انتخاب نمایندگان طبقات دیگری جز مالکان و درباریان جلوگیری کند، زیرا می‌دانست که سازش با اینان در هر صورت سهل‌تر است. به این مناسبت، مجلس در بست در دست طبقه حاکم قرار گرفت و نمایندگان عناصر بورژوا - دموکرات در آن انگشت‌شمار بودند.

اشرافیت، با کمک حزب درباری، فی‌الغور هیأت رئیسه مجلس را در دست گرفته و به تصویب کردن اعتبارنامه‌های همپالکیان شهرستانی خود پرداخت و به اعتراضات محلی وقعی نگذاشت؛ لیکن تعداد اعتراضات بسیار بود. روزنامه ستاره ایران، چاپ تهران، به تاریخ ۲۰ نوامبر سال ۱۹۲۰ نامه سرگشاده‌ئی از نهایند منتشر ساخت که در آن این طور نوشته بود: «هر چقدر ما اعتراض می‌کنیم، به ما مرتب جواب می‌دهند که نماینده ما ناظم‌العلماء است، زیرا او نماینده منتخب نهایند است. وقتی مامی گوئیم که او را انتخاب نکرده و به او اختیاری نداده‌ایم، به ما می‌گویند شما دیر کرده‌اید، زیرا مجلس مقدس او را پذیرفته و اعتبارنامه او را قبول کرده است. شما باید منتظر انتخابات مجلس بعدی شوید. دفعه آخر، تقاضا کردیم بهتر است ما بدون نماینده

بمانیم، تا نماینده‌ئی داشته باشیم که به‌هیچ وجه نمی‌توانیم او را از خود بدانیم. این تقاضا هم بدون نتیجه ماند». سپس امضای ۶۰ نفر در پائین نامه آمده است.

روزنامه عصر آزادی شیراز به تاریخ ۱۹۲۱/۹/۳ تلگرام ذیل را که ناسیونالیست‌های کرمان فرستاده بودند منتشر ساخته است: «برادران، هواداران آزادی، اعتبارنامه‌های جعلی وکلای کرمان، علی‌رغم تمایلات مردم و اعتراضات به‌حق آنان، توسط مجلس تصویب شده است. مردم کرمان با ابراز انزجار بی‌حد خود از این عمل، از برادران فارس خود تقاضای کمک می‌کنند». این روزنامه درباره این مسأله می‌نویسد: «جای تعجب نیست که علی‌رغم این اعتراضات، اعتبارنامه‌های این وکلاء تصویب شده است. آخر، اکثریت وکلای مجلس منتخب مردم نیستند. آنان با دخالت حکام و دسائس اشخاص با نفوذ محلی انتخاب شده‌اند و طبیعی است که در تصویب اعتبارنامه به‌یکدیگر کمک کنند. اشخاصی که باید به اعتبارنامه‌ها رسیدگی کنند خود افرادی مشکوک‌اند. این نمایندگان به اعتبار نامه‌های غیرقانونی اعتراض نمی‌کنند و انتظار دارند که دیگران نیز با آنان همین طور رفتار کنند».

تلگرافی که از کرمانشاه به نام رئیس مجلس فرستاده شد و در روزنامه اتحاد به تاریخ ۱۹۲۱/۹/۳ منتشر گردید، بسیار جالب است. در این تلگرام آمده است: «اگر انتخاب نماینده کرمانشاه بامردم آن است، مردم امیرقلی را انتخاب کرده و او را نماینده خود می‌دانند. اگر هم چنین نیست، این همه کم‌دی انتخابات از برای چیست؟ بگذار اشخاصی که بسنده قدرتش خودشان نماینده کرمانشاه را منصوب کنند».

دولت تهران، در بعضی نواحی - مانند آذربایجان - رأساً اقدام می‌کرد و توسط بیک‌های مخصوص که به این نواحی می‌فرستاد، صندوق‌های انتخاباتی را عوض می‌کرد و البته برای این کار پول‌های زیادی نیز صرف می‌گردید. این است نحوه اجرای اصل ۲۶ قانون اساسی در ایران، که اعلام می‌کند «منشاء قدرت دولت ملت است» البته ما می‌دانیم که اصولاً پارلمان‌تاریسم را طبقات حاکم برای فریب توده‌های مردم به وجود آورده‌اند. در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری این مسائل کم و بیش پوشیده است، در حالی که در ایران این تقلبات آن‌آ به چشم می‌خورد. جای شکی باقی نیست که چنین «وکلائی»

مسئول منتخب، «وزرای مسئول» مشابهی نیز خواهند داشت. انتخابات مجلس پنجم نیز - که از ۱۱ فوریه سال ۱۹۲۴ تا ۱۱ فوریه سال ۱۹۲۶ فعالیت کرد - دقیقاً به همین منوال انجام گرفت. اما انتخابات مجلس ششم که در ۱۱ ژوئیه سال ۱۹۲۶ افتتاح شد، زمانی انجام گرفت که رضاخان علاوه بر یک دیکتاتور، پادشاهی بود که به تاج و تخت «شاهنشاهی» رسیده بود. خاطر امپریالیست‌های انگلیسی نسبت به سرسپردگی «نمایندگان» مردم این بار نیز می‌توانست کاملاً آسوده باشد. با وجود این، عمال انگلیسی جداً برای انتخابات آماده می‌شدند. خصوصیت انتخابات شهرستان‌ها در این بود که نه برنامه انتخاباتی و نه لیست و اعلامیه‌ئی از طرف احزاب سیاسی وجود نداشت و از فعالیت‌هایی که معمولاً، در این طور مواقع، در کشورهای «متمدن» دموکراتیک مرسوم است - خبری نبود. اداره حکومت نقش اساسی را ایفاء می‌کرد. حکومت به موقع نامزدها را بین حوزه‌های انتخاباتی تقسیم می‌کرد، و البته این نامزدها هم حتماً «انتخاب» می‌شدند. ملت ایران به این طریق «اراده» خود را ابراز می‌داشت. ولی شگفت‌آور است که فقط مالکان بزرگ و روحانی‌نمایان قشر بالا به مجلس راه می‌یافتند.

وضع در پایتخت کمی فرق داشت. موقعیت پایتخت ظرافت بیش‌تری را ایجاب می‌کرد. با وجود این، در بعضی روزنامه‌ها اخباری درباره «جلسات مشکوکی» که قبل از انتخابات تحت عنوان «مهمانی» تشکیل می‌شد و در آن انتخاب‌کنندگان را می‌ساختند - منتشر می‌گردید. مردم شهر، به‌طور آشکار - از پول‌های هنگفتی صحبت می‌کردند که برخی از نامزدان برای جلب «اراده» مردم - که «آزادانه» رأی می‌دادند - خرج می‌کردند. اما از آن جایی که فقط فرصت‌طلبان و کاسه‌لیسان از این اشخاص طرفداری می‌کنند - اشخاص قلیلی که از لحاظ سیاسی بی‌پرنسپ می‌باشند - تبلیغات مطبوعاتی نیز برای اغفال و جلب انتخاب‌کنندگان احتمالی، تا اندازه‌ئی لازم می‌گردد. این کار را با انتشار اعلامیه‌هایی از طرف گروه‌های ناشناس - که در آن مدح و ثنا از این یا آن نامزد انتخاباتی گفته می‌شود - انجام می‌دهند. واضح است که مخارج را خود نامزد انتخابات متحمل می‌شود. تبلیغات در روزنامه‌ها اغلب تحت عنوان گروه‌های جعلی که ساخته خود نامزد انتخاباتی یا نزدیکانش می‌باشد به‌سود او انجام می‌گیرد. برخی دیگر آگهی کردن در مطبوعات خود فروخته تهران را که می‌توان با پرداخت پول خوب انجام داد به‌پخش اعلامیه

ترجیح می‌دهند.

در چنین شرایطی، کاملاً واضح است که مالکان ثروتمند و قشر فوقانی روحانی‌نمایان از همه بیش‌تر فعالیت می‌کنند. به‌خصوص که اگر خودشان نتوانند از خود دفاع کنند، همیشه کمک انگلستان به‌یاری آنان می‌شتابد.

اشرافیت زمین‌دار، چنان به‌قدرت کیسه پول خود و نقش غیرفعال لیبرال‌های وامانده اطمینان داشت که مستوفی‌الممالک، از گروه مدرس را، در لیست کاملاً ارتجاعی خود وارد کرد و او را به‌مجلس برد. در واقع از طرف مستوفی‌الممالک و هم چنین دیگر «پدران ملت» از قبیل مشیرالدوله، تقی‌زاده، موتمن‌الملک و دیگران خطری متوجه ارتجاع نبود. لیکن ارتجاع با این حقه‌بازی‌های انتخاباتی توانست آرای زیادی به‌نفع خود به‌دست آورد. اما مستوفی‌الممالک، این لیبرال و «پدر ملت» از این که اسمش در لیست مرتجعین باشد، ابدأ احساس ناراحتی نمی‌کرد. البته از این لیبرال‌های حرف‌شنو - که مدت ۱۵ تا ۲۰ سال گفتار و کردارشان متفاوت بود - بیش از این هم نمی‌بایست انتظار داشت.

ارتجاع به‌کمک انگلستان و قدرت دولت، از همه روش‌های ممکنه برای پیروزی در انتخابات استفاده می‌کرد. به‌عنوان مثال، حاکم تهران به‌درخواست اشخاص با نفوذ، تصمیم کمیسیون مرکزی نظارت بر انتخابات را مبنی بر مشخص ساختن هویت انتخاب‌کنندگان رد کرد. این موضوع تقلب در انتخابات را توسط گروه‌های مرتجع و طرفدار انگلیس سهل‌تر ساخت. روزنامه تهران، ستاره ایران، در سر مقاله خود درباره انتخابات می‌نویسد: «نامزدهای کرسی‌های وکالت، دهقانان و خوش‌نشینان اطراف تهران را به‌پای صندوق‌های رأی می‌آورند، در رأس این «انتخاب‌کنندگان»، «مسئولینی» قرار دارند که به‌آن‌ها می‌گویند به‌نفع کی باید رأی بدهند. برای انجام این امر از خرج کردن پول خودداری نمی‌کنند. در اثر فقدان کنترل رأی‌دهندگان، این «دسته» به‌چند حوزه دیگر هم رفته و به‌همین ترتیب رأی می‌دهند. اگرچه کمیسیون مرکزی نظارت بر انتخابات - در اثر اعتراضات بیشمار - این نوع رأی دادن را منع کرد، لیکن آنچه که انجام شده بود به‌قوت خود باقی ماند.

«تجارت رأی» چنان ابعاد وسیعی یافت که حتی دموکراسی ایالات متحده آمریکای شمالی نیز می‌توانست به‌آن حسرت ورزد. تقریباً همه روزنامه‌های تهران درباره تجارت زبردستانه آراء مقاله می‌نوشتند. ایران در

این مسأله، راه همه کشورهای دموکراتیک سرمایه‌داری را دنبال می‌کند. در حالی که رادیکال‌ترین و فهمیده‌ترین بخش مردم مشغول فرستادن اعتراض و شکایت علیه قدرت ثروتمندان و زورگویی‌های آشکار آنان بودند، ارتجاع انگلیسی و شاهی، فعالانه انتخابات پایتخت و شهرستان‌ها را جور می‌کرد. لیست ارتجاع - به‌طور دربست - در شیراز انتخاب شد. حاکم شیراز، سه روزنامه ملی مترقی را به‌خاطر تبلیغات راجع به اعتراضات مردم به‌عدم آزادی انتخابات و پشتیبانی دستگاه‌های دولت از لیست مرتجعین - ممنوع کرد. شبیه این کار در رشت، کرمان و دیگر نواحی نیز انجام می‌گرفت. در شهر رشت، حتی به‌مناسبت برخوردهای انتخاباتی تلفاتی نیز رخ داد. همه دستگاه نظامی و پلیس «دولت مرکزی» در همه جا در خدمت ارتجاع انگلیسی و شاهی بود. پس از آنچه ذکر شد، تعجب‌آور نیست که مجلس در دست ارتجاع سیاه باشد.

مجلس ششم در مجموع از ۱۴۳ نماینده تشکیل شده بود، که دوازده تن از آنان منتخب تهران بودند. میان این ۱۴۳ نفر، ۱۰۰ تا ۱۱۵ نفر، طرفداران پروپا قرص و مأموران انگلستان بودند.

اما، موفقیت ارتجاع انگلیسی و رضاشاهی، در مجلس هفتم که انتخابات آن در تابستان سال ۱۹۲۸ انجام گرفت، هنوز هم بیش‌تر بود. در جریان انتخابات دوره هفتم مجلس، علاوه بر تمام حقه‌بازی‌ها و دسیسه‌هایی که ذکر آن شد، عناصر «ناباب» را به‌زندان انداختند. هر نوع تجمع و میتینگ، قبل از انتخابات مصرأ ممنوع اعلام شد. در واقع، فقط لیست‌های دولتی در همه جا موجود بود و همه دستگاه‌های نظامی و پلیسی با تمام «قدرت» خود از آن حمایت می‌کرد. حزب کمونیست تنها سازمانی بود که جرأت نمود لیست خود را پیشنهاد کند. لیکن فشار پلیس و زندانی کردن افراد، حتی، به‌این حزب هم امکان نداد که نتایج قابل توجهی به‌دست آورد. تعداد نمایندگان مجلس هفتم ۱۲۴ نفر بود. از اینان، ۶۲ تن مالک، ۱۹ تن روحانی، ۱۴ تن از بورژوازی کمپرادور و ۲۹ تن روشنفکران سیاست پیشه - یا درست‌تر بگوئیم - «هوچی» بودند. مجلس هفتم، بدین ترتیب، نه تنها از لحاظ ارتجاعی بودن از مجلس پیشین دست کم نداشت، بلکه، دارای ارجحیت نیز بود.

## رژیم جدید و مسأله انکشاف سرمایه‌داری در ایران

---

چرا سرمایه‌داری نمی‌توانست در شرق انکشاف یابد؟ عقیده مارکس در این باره. شرایط عمومی انکشاف سرمایه‌داری. ورود مصنوعات ارزان خارجی، فقر و مهاجرت. آیا در ایران انباشت سرمایه وجود دارد؟ انتقال سرمایه تجاری به‌بخش زمینداری. علل این پدیده. عقیده مارکس در این باره. بازار ملی (کشوری) چیست؟ فهرست کارخانجات در ایران. سخنان بیهوده دربارهٔ صنعتی شدن ایران.

---

مسأله انکشاف سرمایه‌داری در عصر رژیم جدید، مهم‌ترین مسأله مورد بحث در حال حاضر است. بسیاری از مناطق ایران، و به‌طور کلی، شرق نزدیک، در گذشته شاهد شکوفا شدن تمدن بزرگی بودند. اما زمانی که اروپا در امر انکشاف سرمایه‌داری پیش می‌رفت، ایران، در فقر و عقب‌افتادگی به‌سر می‌برد. همان‌طور که قبلاً ذکر شد، این وضع، به‌خصوص بعد از تغییر یافتن راه‌های تجارتی به‌هند، وخیم‌تر شد. دگرگونی تکنیک کشتی‌سازی، دریانوردی طولانی در اقیانوس، تجارت پر رونق با هندوچین و دیگر کشورهای غیراروپائی را ممکن و بدون مخاطره ساخت و نقش راه‌های ترانزیت از طریق خاک ایران بسیار زود از بین رفت. در حالی که اروپا، پس از باز شدن راه‌های جدید تجارتی در شاهراه ترقی اقتصادی گام برمی‌داشت، ایران و دیگر کشورهای آسیای جنوبی در بن‌بستی قرار گرفتند که هنوز نیز از آن نجات نیافته‌اند. در نتیجه، مناطق صنعتی پر رونقی، که زمانی محصولات خود را به اروپای متمسکن صادر می‌کردند، دفعتاً خود را در آغوش فقر و عقب‌مانده‌ترین اشکال تولید اقتصادی باز یافتند. طبیعتاً، این سؤال مطرح می‌گردد، که چرا انکشاف سرمایه‌داری از کشورهای اروپا آغاز گردید و نه از کشورهای شرق - کشورهایی که بارها به‌درجات عالی تمدن دست یافته و طبقات ثروتمند آن در چنان شکوه و جلالی به‌سر می‌بردند که اروپائیان حتی آرزوی آن را هم نمی‌توانستند بکنند. علت این پدیده این است که در رم

قدیم و یونان و هم چنین در مشرق محصول اضافی به سرمایه تبدیل نمی‌شد. مارکس می‌گوید «در هر صورت، تبدیل محصول اضافی به سرمایه در این جوامع به مقیاس ناچیزی انجام می‌گرفت. سنت متداول جمع‌آوری گنج به معنای حقیقی آن، نشان می‌دهد، چه میزانی از محصول اضافی در این جوامع بدون استفاده باقی می‌مانده است. آنان، قسمت اعظم محصول اضافی را به مصارف غیرتولیدی چون آثار هنری، امور مذهبی و امور اجتماعی می‌رساندند. تولیدکنندگان در این جوامع، به انکشاف نیروهای مولده مادی، تقسیم کار، به کار بردن ماشین، استفاده از نیروهای طبیعی و علم - توجه چندانی نداشتند. آنان، در مجموع، هیچ وقت، از سرحد کار صنعتگرانه پا فراتر نگذاشتند. به این مناسبت، ثروتی که آنان برای مصرف خصوصی تولید می‌کردند چندان قابل توجه نبود. این ثروت فقط از آن جهت که در دست اشخاص معدودی - که در ضمن نمی‌دانستند با آن چه کنند - متمرکز می‌شد - قابل توجه به نظر می‌رسید»<sup>(۱)</sup>. ایران امروز، نسبت به آن زمان، گام بزرگی به پیش برداشته است.

کشاورزی اروپای دوره فئودالی نیز زمانی به بن‌بستی افتاد که تنها با اتکاء به نیروهای خود قادر نبود از آن نجات یابد. صنایع در حال رشد در شهرها، چنان نیروهای انقلابی به وجود آوردند که توانستند رژیم فئودالی را از بین برده و با این عمل، راه را برای صنعت و هم چنین کشاورزی باز کنند. صنعت، شرائط تکنیکی و علمی را برای کشاورزی جدید و عقلانی (rational) به وجود آورد و با به کار بردن ماشین و کود مصنوعی تولید بزرگ سرمایه‌داری را در مرتبه عالی‌تری نسبت به تولید کوچک دهقانی قرار داد، و بدین ترتیب، بقایای فئودالیسم را برای همیشه از بین برد. اما، در ایران، کشاورزی هنوز در بن‌بست است و تا زمانی که قدرت در دست اشرافیت زمین‌دار و ارتجاع انگلیسی و شاهی باشد، هیچ امیدی نمی‌توان داشت که ایران از این بن‌بست نجات یابد.

اما، انکشاف سرمایه‌داری در ایران در چه وضعی قرار دارد؟ قبل از هر چیز ما هر عقیده‌ئی را دربارهٔ عدم امکان انکشاف سرمایه‌داری در ایران قاطعانه مردود می‌دانیم. در عصر امپریالیسم و تصرفات استعماری،

۱. ک. مارکس. تئوری ارزش اضافی جلد ۲ ص ۱۹۵-۱۴۹ چاپ سال ۱۹۲۵ (به زبان روسی).

سرمایه‌داری حتی در کشور گنتن‌ها<sup>(۱)</sup> نیز می‌تواند انکشاف یابد، تا چه رسد به ایران. مهم‌ترین مسأله برای يك حزب انقلابی، چگونگی این انکشاف سرمایه‌داری است. آیا این انکشاف با کمک کشور امپریالیستی که مایل است ایران را به‌سارت بکشاند انجام می‌گیرد، و یا به‌کمک سرمایه داخلی؟ امپریالیسم انگلیس و روسیه - تا قبل از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ - بزرگ‌ترین مانع انکشاف سرمایه‌داری در ایران بودند. همه کارخانجاتی که تا سال ۱۴-۱۹۱۳ در ایران تأسیس می‌شد - تحت فشار سیاست غارتگرانه انگلیسی‌ها و تزاریس روسیه، یا ورشکست می‌شد و یا در وضع وخیمی به‌سر می‌برد.

انقلاب اکتبر بزرگ‌ترین راه انکشاف اقتصادی را در برابر ایران گشود. اما سلطنت پهلوی از این امکانات وسیع چگونه بهره‌برداری کرد؟ سلطنت پهلوی، به‌جای اجرای يك سیاست اقتصادی و خارجی مستقل، کشور را به‌ارابه امپریالیسم انگلستان بست. سلطنت پهلوی، به‌جای رها ساختن کشور از سلطه اقتصادی انگلستان، و جلب سرمایه از دیگر کشورهای سرمایه‌داری، مدت امتیازهای قدیم انگلستان را تمدید و به‌آن امتیازات جدیدی نیز واگذار نمود. سلطنت پهلوی، به‌جای بهبود وضع اسفناك دهقانان و آزاد ساختن آنان از اسارت مالکان - حداقل در چهارچوب نظام سرمایه‌داری - اسارت آنان را تشدید بخشید و با برقراری مالیات‌های سنگین مستقیم و غیرمستقیم، فقر توده‌های عظیم دهقانی را افزون نمود. و بالاخره، سلطنت پهلوی، به‌جای کمک قاطع به‌توسعه صنعتی کشور، تحت تأثیر انگلستان، ارتش بزرگی تشکیل داد که از توان کشور خارج بود و ۳۵ تا ۴۵٪ بودجه مملکت را صرف آن می‌کرد. خلاصه، سلسله جدید، نه تنها از موقعیت مناسبی که به‌خاطر انقلاب روسیه به‌وجود آمده بود، استفاده نکرد، بلکه کشور را بیش از پیش، به‌طرف امپریالیسم انگلستان سوق داد. امروزه، دیگر رژیم پهلوی بزرگ‌ترین مانع انکشاف سرمایه‌داری در ایران می‌باشد.

واضح است که تشکیل حکومت مرکزی پلیسی، تا اندازه‌ئی، زمینه را برای انکشاف سرمایه‌داری آماده می‌سازد (امنیت راه‌ها، ارزانی حمل و نقل و غیره). از طرفی، خود دولت نیز به‌خاطر احتیاجات نظامی و پلیسی‌اش، مجبور است کارخانه‌هایی احداث کند. لیکن، عدم وجود انباشت سرمایه‌های



کم و بیش بزرگ، امر تأسیس کارخانجات بزرگ صنعتی را، توسط سرمایه داخلی بسیار دشوار می‌سازد، در عین این که، سیاست خائنانه پادشاه پهلوی امر قبضه کردن و در دست گرفتن شاهرگ‌های اقتصاد ایران را توسط سرمایه انگلیسی تسهیل می‌کند. البته، وام‌های خارجی می‌توانستند تا حدی، جای سرمایه‌های داخلی را پر کنند. لیکن ایران، بدون این هم، بدهی بزرگی دارد و سالانه ۱۳ میلیون قران از بابت بهره وام‌های دریافت شده خود پرداخت می‌کند. این مبلغ برای ایران کمر شکن است. همه این پول‌ها به‌مخارج مصرفی رسیده است. ایران در حال حاضر، فقط با فروش مملکت می‌تواند وام دریافت کند، و وام دادن به ایران فقط به‌خاطر تبدیل آن به مستعمره این و یا آن کشور امپریالیستی انجام می‌گیرد. حتی اگر بپذیریم که مصادره زمین‌های دهقانان و ورشکست شدن پیشه‌وران در نتیجه انکشاف اقتصاد کالائی - پولی به‌وقوع پیوسته (در حقیقت مالکان، در بسیاری از نقاط، زمین را به‌زور از دهقانان می‌گرفتند و واردات صنعتی از کشورهای خارجی پیشه‌وران را ورشکست می‌ساخت) باز هم باید قبول کنیم که این نیروی کار آزاد شده، توسط صنایع داخلی جذب نمی‌شود، بلکه روانه باکو، ترکستان و دیگر نواحی ساحلی دریای خزر و رودخانه ولگا می‌گردد.

(pauperisation) فرآیند فقیر شدن، مهاجرت کارگران را به‌خارج شدت بخشید، زیرا این فقر نتیجه توسعه صنایع داخلی نبود، بلکه ورود کالاهای ارزان خارجی موجب آن شده بود. به این دلیل است که در ایران شرایط به‌خصوص مناسبی برای انکشاف سریع و مستقل سرمایه‌داری بومی موجود نیست. و اما اگر سیاست کنونی رضاشاه ادامه یابد و ایران به‌ارابه انگلستان بسته شود، البته آن وقت، انگلستان برای بهره‌برداری از امتیازات عظیم خود، حتماً کارخانجاتی در ایران ایجاد خواهد کرد و وام‌هائی نیز به آن خواهد داد. ولی آن وقت، ایران دیگر مانند هند و عراق خواهد بود و نه کشوری مستقل. راه دیگری برای انکشاف سرمایه‌داری در ایران وجود ندارد، شك نیست که ایران اشرافیت و مالکان، حتماً در راه انکشاف مذکور گام بر خواهد داشت، زیرا انتخاب دیگری ندارد. ایران اشرافیت و مالکان، سال به‌سال، کشور را برای تبدیل شدن به یک مستعمره «خودمختار» انگلستان - مانند مصر - آماده می‌سازد. اگر تئورسین‌های مدافع رضاشاه از يك چنین انکشاف سرمایه‌داری خرسندند، آنان در حقیقت، از تبدیل شدن ایران به یک مستعمره انگلیسی شادی می‌کنند.

ما، در مرحله کنونی انکشاف ایران، با چه چیز روبرو هستیم؟ به عقیده من، پیوند سرمایه تجاری - ربائی با نظام فتودالی اقتصاد. در حالی که انکشاف سرمایه‌داری بسیار کند انجام می‌گیرد.

تئورسین‌های سلسله جدید ایران، در همه اثرات خود این را تکرار می‌کنند، که ما در ایران با «سرازیر شدن سرمایه تجاری به کشاورزی مواجه هستیم»<sup>(۱)</sup>. همه آن‌ها، سرازیر شدن سرمایه تجاری به کشاورزی را فرآیندی مترقی می‌دانند. لیکن ما مارکسیست‌ها می‌دانیم که اگر سرمایه جاری به جای صنعت، به طرف کشاورزی روی می‌آورد، این فرآیندی غیر مترقی و گامی به عقب است. معنی این امر این است که در ایران شرایط مناسب برای توسعه صنعت موجود نیست و به همین مناسبت سرمایه تجاری انباشته شده - در حال حاضر، مانند گذشته - متوجه کشاورزی می‌شود. و اما علت این که سرمایه تجاری متوجه کشاورزی می‌شود چیست؟ به این سؤال مارکس چنین جواب می‌دهد، و این جواب از نظر ما کاملاً کافی است. او می‌گوید: «به طور کلی، باید پذیرفت که در شیوه تولیدی کم رشد یافته‌تر ماقبل سرمایه‌داری، بازده کشاورزی بیش از صنعت است. زیرا در تولید کشاورزی، طبیعت به عنوان يك ماشین و يك ارگانیزم شرکت دارد، در حالی که در صنعت، هنوز این نیروی انسانی است که باید تقریباً به طور کامل جای نیروی طبیعی را پر کند»<sup>(۲)</sup>. او سپس می‌نویسد: «اگر بازده کار در آغاز کم است، در عوض، احتیاجات کارگران نیز بعد اعلای پیش پا افتاده است...»

اگر در جایی که بازده کار بسیار کم و از ماشین و تقسیم کار و غیره نیز استفاده نمی‌شود، نرخ بالای سود موجود باشد، این فقط به این دلیل است که از يك طرف، احتیاجات خود کارگر بسیار ناچیز (مثل هند)، و خود او در سطحی پایین‌تر از این احتیاج نگاه داشته شده است، از طرف دیگر، کمی بازده کار همیشه با کم بودن سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر (آن قسمتی از سرمایه که صرف مزد می‌شود) همراه است و سرانجام به خاطر این است که ساعات کار بیش از حد طولانی است»<sup>(۳)</sup>. و بالاخره مارکس می‌گوید: «درآمد زمین\* حتی می‌تواند به خاطر کم‌تر بودن دستمزد متوسط کارگران کشاورزی از

۱. نگاه شود به مقاله ایراندوست «مسائل ایران معاصر» ص ۴۲ (به زبان روسی).

۲. ک. مارکس «تئوری ارزش اضافی» ج ۲ قسمت ۱ ص ۱۸۶ (به زبان روسی).

۳. همان جا ص ۱۱۷ و ۱۱۳

\* درآمد زمین = La Rente foudiere

دستمزد کارگران صنعتی بیشتر باشد) (۱۷).

به همین دلیل، سرمایه تجاری - ربائی در کشورهای عقب افتاده به طرف کشاورزی می‌رود و نه به طرف صنایع.

اگر قبول داشته باشیم که ارزش اضافی، چیز دیگری به جز کار پرداخته نشده نیست و سود متوسط (یا سود معمول) مقدار کار پرداخت نشده‌ئی است که هر سرمایه‌دار به طور متوسط - متناسب با سرمایه - خود می‌برد، آن وقت واضح خواهد بود که به کار بردن سرمایه تجاری - ربائی در کشاورزی - که در آنجا به خاطر اشکال عقب افتاده اقتصاد، سرمایه بزرگ لازم نیست و از طرف دیگر نیروی کار نیز بسیار ارزان تر است - منفعت بیشتری در بر دارد. اما درباره ساعات کار. در کشاورزی از شیوه کار از سحر تا سحر - یعنی حداکثر آن چیزی که می‌توان از کارگر خواست - استفاده می‌شود.

مارکس، وقتی از متری بودن نقش سرمایه در کشاورزی صحبت می‌کند، سرمایه‌ئی مورد نظر اوست که شیوه‌های کشاورزی را بهبود بخشیده و از ماشین‌های نو و غیره استفاده می‌کند و در نتیجه، در ده طبقه سرمایه‌داران کشاورزی به وجود می‌آید. در ضمن، پرولتاریای حقیقی، یعنی کارگران کشاورزی نیز ظهور می‌کنند. ماشین‌هائی که از آن در کشاورزی استفاده می‌شود، شرایط را برای استفاده از کار دهقان مهیا می‌سازد (۱۸). آیا در ایران مسأله به این شکل پیش می‌رود و آیا طبقه سرمایه‌داران کشاورزی وجود دارد؟ البته که نه. اگر يك مالك ایرانی - چنانچه ایراندوست توصیف می‌کند - برای دل خوشی يك دستگاه جوجه‌کشی از خارج آورده است، او به صرف این کار به يك سرمایه‌دار کشاورزی تبدیل نمی‌شود.

تئورسین‌های ما - که می‌خواهند به هر قیمت ثابت کنند که در ایران صنعتی شدن، آغاز شده است - به هر نوع حيله‌ئی دست می‌زنند. تئوری بازار ایرانسکی - که ثابت می‌کند بازار بزرگ نبوده و محدود است - یکی از این حيله‌ها است (۱۹). ما مارکسیست‌ها، اتفاقاً، بازار واحد بزرگ، یعنی بازار به معنای سرمایه‌داری را در نظر داریم. بازار کوچک در انکشاف سریع سرمایه‌داری و، به طور اولی، در صنعتی شدن اصلاً نقشی ندارد. زیرا بازار کوچک (محلی) در تمام اعصار تاریخ وجود داشته و هنوز هم میان ملت‌های

۱. همان جا ص ۱۱۴ و ۱۱۳

۲. ك. مارکس سرمایه ج ۱ ص ۷۰۶.

۳. نگاه شود به «مسائل ایران معاصر» ص ۸۴ (اثر ایرانسکی به زبان روسی).

عقب افتاده مرسوم است. اما وقتی از تشکیل بازار بزرگ، بازار ملی صحبت می‌شود، همه کس می‌داند، که مقصود وجود راه‌های ارتباطی لازم و از بین بردن اشکال اقتصاد طبیعی است. این کار، یعنی تبدیل قسمتی از محصول دهقان به کالا، که به بازار ارائه می‌شود، و دهقان - در مقابل آن - در بازار محصولات صنعتی را می‌خرد. مارکس به وجود آمدن بازار ملی را که با از بین بردن اشکال اقتصاد طبیعی و جدا ساختن تولیدکنندگان کوچک از بازار تولیدشان (محروم ساختن دهقان از مالکیت زمین و پیشه‌ور از ابزار) به وجود می‌آید، شرط اصلی انکشاف سرمایه‌داری در هر کشوری می‌داند. این‌هاست، شرایط اصلی به وجود آمدن صنایع بزرگ سرمایه‌داری. هر قدر هم ایرانسکی اصرار ورزد باید اذعان کرد که ایران هنوز از این‌ها خیلی دور است<sup>(۱)</sup>.

بینیم ترانزنامه صنایع ایران از چه تشکیل شده، چه کارخانجاتی در این

کشور موجود و ساخته می‌شوند؟

تعداد کارخانجاتی که در ایران از نیروی بخار و یا برق استفاده می‌کنند، بسیار کم است. مؤسساتی که در آن از ۵۰ تا ۱۵۰ کارگر کار می‌کنند، بیش‌تر شبیه کارگاه‌های بزرگ هستند تا کارخانجات صنعتی، اگرچه به این اسم خوانده می‌شوند. به علاوه، این مؤسسات کوچک، با وجود رقابت خارجی قادر نبوده‌اند مدت زیادی به حیات خود ادامه دهند و اکثریت‌شان در سال دو و یا سوم بسته‌اند. فهرست کارخانجات ذیل وضع صنایع ایران را نشان می‌دهد<sup>(۲)</sup>.

(۱) کارخانه نخ‌ریسی در نزدیکی تهران که در سال ۱۸۶۹ تأسیس گردید. تجهیزات و ماشین بخار آن را به قیمت ۹۵۰۰۰ تومان از مسکو وارد کردند. این کارخانه چون نتوانست رقابت خارجی را تحمل کند، چند سال بعد بسته و ساختمان و وسائل آن را به قیمت ۱۰۰۰۰ تومان به ضرابخانه فروختند.

(۲) کارخانه تسلیحات تهران که در سال ۱۸۶۰ تأسیس شد و ظرفیت تولیدی آن ماهانه ۱۰۰۰ تفنگ بود. این کارخانه، تا این اواخر - به کار نیافتاده بود. گویا، دولت در حال حاضر، برای به کار انداختن آن مشغول

۱. ما از صنایع بزرگ سرمایه‌داری صحبت می‌کنیم، زیرا صنایع کوچک از سال‌های ۶۰ قرن پیش در ایران موجود بوده است.

۲. نگاه شود به کتاب ما «ایران» انتشار گیزر. ص ۴۱-۳۹.

به اقدام است.

۳) کارخانه تولید کاغذ واقع در تهران. این کارخانه بسته شد.  
۴) کارخانه قند مازندران (در خرم‌آباد). این کارخانه فقط زمان جنگ و به‌خصوص پس از سال ۱۹۱۸، زمانی که ورود قند از روسیه به ایران متوقف شد - تولید خود را افزایش داد.

۵) کارخانه نساجی در نزدیکی تهران.

۶) کارخانه شیشه‌سازی تهران که در سال ۱۸۶۹ تأسیس شد و به‌مناسبت کم بود مواد اولیه لازم، پس از چندی بسته و در سال ۱۸۹۱ جزو «شرکت سهامی بلژیک» گردید. لیکن این شرکت نیز خیلی زود مجبور به بستن شد.

۷) کارخانجات چینی‌سازی در تهران و در تبریز. این کارخانجات به‌مناسبت رقابت با شرکت‌های روسی ورشکست و ۱۳۰۰۰۰ تومان ضرر متحمل شدند.

۸) کارخانه شمع‌سازی در تهران. این کارخانه کار نمی‌کند.

۹) کارخانه کاغذسازی در اصفهان. این کارخانه کار نمی‌کند.

۱۰) زرادخانه در تهران، که این اواخر، به‌تعمیرگاه ابزار تبدیل شده است.

۱۱) کارخانه نساجی در اصفهان.

۱۲) کارخانه ابریشم‌بافی در گیلان (کارخانه امین‌الضرب) که تجهیزات آن از لیون وارد گردید.

۱۳) کارخانه ابریشم‌بافی در رشت. این کارخانه با سرمایه مختلط روسی - ایرانی ساخته شده. کارخانه به‌مناسبت رقابت روسیه بسته شد.

۱۴) کارخانه دولتی باروت.

۱۵) کارخانه پیستون‌سازی، تأسیس سال ۱۸۶۲.

۱۶) کارخانه گاز تهران که در سال ۱۸۶۰ توسط سپهسالار تأسیس شد. قیمت تجهیزات این کارخانه به ۳۰,۰۰۰ تومان می‌رسد. کارخانه به‌مناسبت کمبود ذغال مجبور به بستن شد. این کارخانه، چند سال بعد، به‌قیمت ۱۰۰۰۰ تومان خریداری و سپس به‌یک شرکت بلژیکی فروخته شد. این شرکت تعداد زیادی ماشین وارد کرد ولی چون ضرر می‌داد، کارخانه را بست. بعدها، این کارخانه با تمام تجهیزاتش به‌ایستگاه برق فروخته شد.

۱۷) کارخانه قند که توسط «شرکت سهامی بلژیک برای تولید قند در ایران» تأسیس گردید و در سال ۱۸۹۵ آغاز به کار کرد. کارخانه ۴ سال بعد به مناسبت گرانی مواد اولیه و متضرر شدن بست - این کارخانه چون حق نداشت برای کشت چغندر قند مساحت لازم زمین را خریداری کند، مجبور بود، چغندر قند را بدهقانان سفارش دهد و این کار به مناسبت گرانی حمل و نقل و مقاومت روحانی نمایان مانع رشد تولید می گردید. کارخانه در ده کهریزک، میان تهران و قم واقع بود. ساختمان آجری آن تا حال موجود است، لیکن قسمتی از ماشین های آن به غارت رفته است. در حال حاضر، برای احیای این کارخانه مذاکره می شود.

۱۸) کارخانه کبریت سازی در نزدیکی تهران. این کارخانه با مساعدت روسیه و سرمایه ثابت ۲۰,۰۰۰ لیره استرلینگ در سال ۱۸۹۰ تأسیس گردید. این کارخانه به مناسبت عدم توانائی رقابت با کبریت های ساخت اطریش و سوئد بسته شد.

۱۹) کارخانه پارچه های نخی در تهران که در سال ۱۸۹۴ با بهترین وسائل و ماشین ها تأسیس شد. این کارخانه نتوانست ارزان تر از خارج کالا تولید کند و بسته شد.

۲۰) کارخانه پارچه های نخی در تبریز. این کارخانه در سال ۱۹۰۸ تأسیس شد و در حال حاضر مشغول به کار است.

۲۱) کارخانجات پنبه پاک کنی که در نقاط مختلف موجودند: در مشهد سرا ۱ کارخانه، در بارفروش ۸ کارخانه، در ساری ۲ کارخانه، در بندرگز ۲ کارخانه، در خراسان ۹ کارخانه در قزوین ۲ کارخانه، در قم، مراغه و رستم کله، سبزوار و نیشابور ۱ کارخانه. کار این کارخانجات به مناسبت متوقف شدن صدور پنبه به روسیه و کم شدن تولید پنبه متوقف گردید.

۲۲) ایستگاه برق در تهران که مال امین الضرب است و توسط «آلمان الکتریستاتس گزلفشات» مجهز گردیده. این کارخانه در سال ۱۹۰۷ افتتاح شد. اکثر خیابان ها و ساختمان های تهران از این ایستگاه برق می گیرند.

۲۳) ایستگاه دولتی برق که برق ساختمان های دولتی تهران را می دهد.

۲۴) ایستگاه برق مشهد که در سال ۱۹۰۲ از روسیه وارد گردید و برای روشن ساختن مسجد امام رضا از آن استفاده می شود. قیمت این ایستگاه به ۸۰۰۰ تومان بالغ می شود.

- (۲۵) ایستگاه برق در رشت و تبریز.
- (۲۶) کارخانه آجرپزی در نزدیکی تهران که کار نمی‌کند.
- (۲۷) کارخانه نساجی در نزدیکی تهران که در زمان ناصرالدین‌شاه تأسیس گردید.
- (۲۸) کارخانه آجرپزی در ارومیه. این کارخانه در سال ۱۹۱۳ توسط آلمان‌ها تأسیس شد و به مناسبت وقوع جنگ و قیام کردستان بسته شد.
- (۲۹) کارخانه صابون‌پزی که بنا به امتیاز سال ۱۹۱۰ به شرکت ایرانی، ربی‌زاده و شرکاء داده شد. این کارخانه با موفقیت تمام مشغول کار است.
- (۳۰) کارخانه آبجوسازی در تهران که در سال ۱۹۱۰ تأسیس گردید.
- (۳۱) در تاریخ ۶ ژانویه سال ۱۹۲۳، مجلس امتیاز کارخانه کبریت‌سازی در آذربایجان را، که یکی از سرمایه‌داران محلی پی‌گیر آن بود تصویب کرد. ماده ۷ این امتیاز، واگذاری کارخانه را به خارجیان ممنوع اعلام می‌کند. ظرفیت تولید کارخانه ۵۰ جعبه کبریت در روز است. این کارخانه به‌ماشین بخاری به قدرت ۳۲ اسب مجهز می‌باشد.
- (۳۲) کارخانه قالی‌بافی در تبریز به نام «کاردینال گارفورد» (این کارخانه که آلمانی بود در زمان جنگ خراب گردید). در حال حاضر، شرکت «بهار، ویلسون و استیونس» آن را به قیمت ۲۵۰۰ تومان خریداری کرده است. لیکن کارخانه هنوز احیا نشده.
- (۳۳) کارخانه رنگرزی شرکت سهامی فرش شرق «ارینتال کارپت کمپانی» در تبریز. این کارخانه احتیاجات شرکت را تأمین می‌کند. وسایل تولید آن ابتدائی است.
- (۳۴) کارخانه پارچه‌های نخی و پشمی در تبریز. این کارخانه برای خزانه دولت ایران کار می‌کند و دارای ۳۵ دستگاه پارچه‌بافی است.
- (۳۵) کارخانه نساجی در قزوین.
- (۳۶) کارخانه پارچه‌های نخی در قزوین.
- (۳۷) کارخانه شیشه‌سازی مشهدی علی، کارگاهی استکه بطری و شیشه و لامپ می‌سازد. کیفیت تولیدات آن بسیار پائین است.
- (۳۸) ساختمان کارخانه پنبه‌پاک‌کنی در آراپلیا، پیش‌بینی شده. کارخانه به یک موتور که قدرت آن ۶ تا ۷ اسب است مجهز خواهد بود. کارخانه با ۸ کارگر و در یک شیفت، روزی ۱۰۰ پود پنبه‌پاک شده تولید خواهد کرد.

درحال حاضر دو کارخانه دیگر نیز در تبریز در دست ساختمان است: (۱) کارخانه وزارت مالیه. تجهیزات آن از برلین خریداری شده و از راه تراپزونند به تبریز وارد گردیده است. این کارخانه يك موتور نفتی به قدرت ۸ اسب خواهد داشت.

(۲) کارخانه دیگر که مال شرکت خویلی کلوچی و حاجی علی محمد چائیچی است. این کارخانجات، بنا به داده‌های موجود، ماشین‌های آخرین مدل خواهند داشت و ۱۲ کارگر در آن کار خواهند کرد.

شرائط کار در همه جا بسیار سنگین و دست مزد بسیار ناچیز می‌باشد. در کارخانجات و کارگاه‌های قالی بافی، به‌طور عمده، کودکان کار می‌کنند و در ازای کار از سحر تا سحر ۱۵ تا ۲۰ شاهی و گاه ده شاهی در روز دستمزد می‌گیرند. دست مزد کارگر مرد، به‌طور متوسط، ۱ تا ۱/۵ قران و استادان ۴ تا ۵ قران است.

بسیاری از کارگاه‌ها در محوطه‌های بسته که دارای نور و هوای کافی نیست قرار دارد. البته فهرست بالا کامل نیست. لیکن این فهرست به‌خوبی نشان می‌دهد که صنایع ملی ایران - تا به امروز - در چه وضع اسفناکی قرار دارند.

هیچ اقتصاددانی نمی‌تواند، پس از نگاه به این داده‌ها، به‌طور جدی مدعی شود که ایران وارد مرحلهٔ صنعتی شدن و انکشاف سریع سرمایه‌داری شده است. اما، تقریباً، همه آن‌هایی که در دو سه سال اخیر دربارهٔ ایران چیز نوشته‌اند این فکر قالبی را به‌انواع مختلف تکرار می‌کردند. اگر بخواهیم چنین قضاوت کنیم، می‌توان گفت که انکشاف سریع سرمایه‌داری در ایران از ۵۰ سال پیش آغاز گردیده.

لیکن، این مطلب، علمای ما را زیاد ناراحت نمی‌کند. به‌عنوان مثال، آ.ی. خودوروف، در پیش‌گفتاری که به‌کتاب د.ی. اشمورگونر «ایران، ا.ج.ش.س و انگلستان» نوشته، در این باره می‌نویسد:

«این کتاب، برای کسی که می‌خواهد راجع به ایران جوان و نو (- که در شرائط مبارزه دائمی بر ضد سرمایه غارتگر کشورهای امپریالیستی، از ریل‌های زنگ زده اقتصاد بسته و فتودالی به‌روی ریل‌های جدید انکشاف انتقال می‌یابد) - مطالعه کند، وسیلهٔ آموزشی لازمی است.» يك خواننده سطحی نیز حتی؛ با خواندن این جملات متوجه می‌شود که آ.ی. خودوروف با



وضعیت واقعی ایران هیچ آشنائی ندارد. اولاً، هیچ ایران «نو» و جوان وجود ندارد. ما ثابت کردیم که سلطنت رضاشاه بر همان دارودسته روحانی‌نما - مالک متکی است، که در گذشته سلسله قاجار بر آن متکی بود. ثانیاً، از طرف ایران «نو» رضاشاهی، علیه انگلستان نه مبارزه‌ئی شده است و نه مبارزه‌ئی می‌شود، زیرا رضاشاه مانند پیشینیانش، بدون کمک قدرت خارجی علیه دشمنان داخلی نیز نمی‌تواند حتی یک ماه دوام بیاورد. ثالثاً، تا زمانی که قدرت در ایران در دست ارتجاع انگلیسی و رضاشاهی است، هیچ انتقالی از «ریل‌های زنگ‌زده» اقتصاد بسته فئودالی به راه‌های جدید» ممکن نیست و نخواهد بود. مؤلف در قضاوتش نسبت به نویسنده پیش‌گفتار کتاب، تواضع نسبتاً بیش‌تری از خودنشان می‌دهد. او در مقدمه خود می‌نویسد: «در فرآیند مبارزه و نیروهای بورژوازی ملی و خرده بورژوازی علیه سلطنت قاجار که توسط ارتش ملی به سرکردگی شاه پهلوی کنونی انجام گرفت، همه خان‌های خودمختار و نیمه خودمختار از بین رفتند، دستگاه مرکزی کشوری و مالیاتی به‌وجود آمد، بودجه کشور تصحیح و توازن پیدا کرد، راه‌ها ترمیم و عملیات اولیه ساختمان راه آهن آغاز گردید، قانون تجارت و ثبت اسناد و پروژه قانون مدنی تصویب شد و قوانینی وضع گردید که به مملکت سامان بخشید. همزمان با این اقدامات، جوانه‌های سرمایه تجاری - صنعتی قوت گرفته و فرآیند صنعتی شدن کشور با سرعت بیش‌تری آغاز گردید. کشاورزی از سال ۱۹۲۳ یعنی پس از جنگ، به‌مناسبت برقراری مجدد تجارت با ا.ج.س.ش از نو رونق یافت.

شمورگر، همان اشتباه خدوروف را مرتکب می‌شود. این واقعیت که رضاشاه پهلوی دستگاه مالیاتی را سازمان بخشیده و راه‌های جدید احداث می‌کند، ابتداً با تمایل او در به‌وجود آوردن یک سلطنت مطلقه و متمرکز پلیسی تضادی ندارد. زیرا دولت پلیسی، بدون یک چنین اقداماتی نمی‌تواند برای مدت زیادی برپا بماند. اما، حرف‌های مربوط به آهنگ سریع صنعتی شدن و تقویت سرمایه‌تجاری - صنعتی، توخالی است و با واقعیت رابطه‌ئی ندارد. واقعاً چگونه می‌توان، به‌طور جدی، از آهنگ سریع صنعتی شدن سخن گفت، در حالی که در سال ۱۹۲۴، ارزش کل واردات ۷۷۱۴۴۵۰۰۰ قران و ارزش ماشین آلات وارده ۱۴,۴۲۰,۰۰۰ قران و در سال‌های ۱۹۲۵-۲۶ به‌ترتیب ۸۸,۱۰۲,۵۰۰ قران و ۱۴,۷۷۷,۰۰۰ قران، و در سال‌های

۲۷-۱۹۲۶، ۷۸۷۳۹۶۷۲۰ قران و ۲۴ میلیون قران و در سال‌های ۲۸-۱۹۲۷، ۸۰۷ میلیون قران و ۴۲/۲ میلیون قران بوده است. البته، طرفداران سلسله جدید، بنابر این داده‌ها می‌توانند اظهار کنند که: «بی‌خود نیست اگر ما می‌گوئیم که ایران در راه صنعتی شدن پیش می‌رود. زیرا، ارزش واردات ماشین‌آلات، فقط در عرض چهار سال گذشته، تقریباً سه برابر افزایش یافته است». این گفته که در وهله اول درست به نظر می‌رسد، بسیاری از ساده‌دلان را گمراه می‌کند. برای این که چنین اشتباهی رخ ندهد ما سعی خواهیم کرد خواننده را با ماهیت و نوع این ماشین‌ها بیش‌تر آشنا کنیم.

ارزش واردات ایران که در سال ۲۸-۱۹۲۷، ۴۲ میلیون ریال بوده است، مطابق آمار گمرک ایران به‌ترتیب ذیل تقسیم‌بندی می‌شود: (۱) ماشین‌های صنعتی ۳۷,۵۰۰,۰۰۰ قران، ماشین‌های زراعتی ۱,۲۰۴,۰۰۰ قران. بقیه واردات را ماشین‌های حفاری، لکوموتیو، ژانراتور و لوازم ماشین‌های دیگر و غیره تشکیل می‌دهد. البته، آنچه برای ما جالب است، ماشین‌های صنعتی و کشاورزی است. از ۱,۲۰۴,۰۰۰ قران که ارزش ماشین‌های کشاورزی را تشکیل می‌دهد، ۴۳۴,۰۰۰ قران آن از ایالت متحده آمریکا، ۲۰۶,۰۰۰ قران از فرانسه ۱۳۴,۰۰۰ قران از آلمان و ۳۵۷,۰۰۰ قران، یعنی تقریباً ۲۵٪ از انگلستان وارد گردیده است. بدین ترتیب، ۷۵٪ این واردات از تولیدات غیرانگلیسی است. اما، در مورد ماشین‌های صنعتی وضع کاملاً متفاوت است. از ۳۷,۵۰۲,۰۰۰ قران که ارزش واردات ماشین‌های صنعتی است، ۳۴,۴۸۸,۰۰۰ قران از انگلستان وارد شده است. در این رقم واردات از هند، عراق و دیگر مستعمرات انگلیسی منظور نگردیده است. همه می‌دانند که ماشین‌های انگلیسی خیلی گران‌تر از ماشین‌های آمریکائی و آلمانی می‌باشند. به‌چه علت ایران فقیر، برای صنایع خود ماشین‌های گران انگلیسی را خریداری می‌کند؟ شك نیست که این ماشین‌ها برای تحکیم مواضع مهم اقتصادی انگلستان در ایران به‌کار می‌رود و نه برای به‌وجود آوردن صنایع ملی. متأسفانه، آخرین گزارش گمرک نشان نمی‌دهد که چه بخشی از این ماشین‌ها مربوط به‌احتیاجات شرکت نفت انگلیس ایران است. در سال ۲۷-۱۹۲۶، برای احتیاجات امتیاز انگلیسی ۵۸,۵۳۶,۰۰۰ قران وسائل

۱. نگاه شود به‌آمار بازرگانی ایران در سال‌های ۲۸-۱۹۲۷ ص ۹ و ۲۸-۲۹ (به‌زبان فرانسه). گزارش گمرک. تهران سال ۱۹۲۸.

مختلف و، از جمله ۱۷ میلیون قران ماشین به ایران وارد شده بود. بنابراین، در سال ۱۹۲۶-۲۷، برای صنایع ایران ۷ میلیون قران ( $7=17-24$ ) ماشین آلات وارد گردیده بود. مسلم است که واردات ماشین نمی‌توانسته است در عرض يك سال از ۷ میلیون به ۴۲ میلیون قران افزایش یابد. هم چنین مسلم است که قسمت اعظم ماشین‌ها، تولیدات انگلستان بوده و حداقل ۹۵٪ آن به‌احتیاجات امتیاز انگلیس اختصاص داشته است.

بنابراین می‌توان حدس زد که در سال ۱۹۲۷-۲۸، ارزش ماشین‌های وارده برای اقتصاد ایران ۹ میلیون قران بوده است: ( $9=33-42$ ). چنین رشدی - به‌خصوص اگر ساختمان راه‌آهن را در نظر داشته باشیم - به‌نظر ما طبیعی است.

برای این که يك بار و برای همیشه به‌سخن‌پردازی راجع به‌آهنگ سریع صنعتی شدن ایران در رژیم رضاشاه خاتمه داده شود، لازم است واردات ماشین در سال ۱۹۲۷-۲۸ را با آمار سال ۱۹۱۳-۱۴ مقایسه کنیم. متأسفانه، در گزارشات سال ۱۹۱۳-۱۴ برای واردات ماشین تعرفه جداگانه‌ئی وجود نداشته و واردات آن جزو واردات ابزار فلزی به‌حساب می‌آمده است. در سال ۱۹۱۳-۱۴ مبلغ این واردات ۶,۵۷۵,۰۰۰ قران بوده است. درصد واردات ماشین در سال‌های اخیر و احتمالاً در سال ۱۹۱۳-۱۴، ۸۰ تا ۸۵٪ کل واردات ابزار فلزی بوده است. با در نظر گرفتن این مطلب واردات ماشین در سال ۱۹۱۳-۱۴ به‌مبلغ ۵,۵۰۰,۰۰۰ قران بالغ می‌گردد. اگر در نظر بگیریم که قیمت‌های بین‌المللی در حال حاضر تقریباً ۳۰ تا ۳۵٪ بیش از قیمت‌های سال ۱۹۱۳-۱۴ می‌باشد، واردات سال ۱۹۱۳-۱۴ را بدون اغراق می‌توانیم ۷ تا ۷/۵ میلیون قران محسوب داریم.

بدین ترتیب، ایران، برای انتقال از «ریل‌های زنگ‌زده اقتصاد بسته فتوالی به‌راه‌های جدید انکشاف» و «صنعتی کردن کشور به‌آهنگ سریع»، واردات ماشین را از ۷/۵ میلیون قران در سال ۱۹۱۳-۱۴ به ۹ میلیون قران در سال ۱۹۲۷-۱۹۲۸ ارتقاء داده است!

جالب است که ایران در سال ۱۹۲۷، ۱۷ میلیون قران عطریات و ۱۲ میلیون قران کالاهای ابریشمی وارد کرده بود. بدین ترتیب، روشن است که دولت شاه و مالکان بیش‌تر در فکر عطریات هستند، تا در فکر صنعتی کردن کشور.

البته این به آن معنا نیست که در ایران مؤسسات نوع سرمایه‌داری وجود ندارد. این نوع مؤسسات از قدیم‌الایام موجود است و تعداد آن در حال حاضر حتی از ۱۰ تا ۲۰ سال پیش کمی بیشتر نیز شده است. لیکن اهمیت آن آنقدر ناچیز است که نه فقط از انکشاف سرمایه‌داری، بلکه از صنعتی شدن نیز نمی‌توان سخن گفت. انکشاف سرمایه‌داری، بدلالی که ما قبلاً ذکر کردیم، با گام‌های لاک‌پستی پیش می‌رود.

به این دلیل است که ما معتقدیم، صحبت از «صنعتی شدن ایران جوان و نو»، تازه آن هم به آهنگ سریع، حرفی توخالی و بی‌محتوا است.

## امتیاز انگلستان و بهاسارت کشیدن ایران توسط انگلستان

---

آغاز «سیاست» واگذار کردن امتیاز توسط شاه‌های ایران. امتیاز به‌مثابه یکی از شیوه‌های تصرف کشورهای عقب افتاده. امپریالیسم انگلستان و مواضع استراتژیکی آن در ایران. بانک شاهنشاهی یا بانک انگلیسی و سیاست استعماری آن. امتیاز نفت جنوب. رشد سریع تولید نفت ایران امتیاز نفت شمال. برتری بحری انگلستان و سیاست نفتی امپریالیست‌های انگلیسی.

---

قدرت‌های امپریالیستی برای تسلط به کشورهای عقب‌افتاده‌ئی که هنوز به تسلط آن‌ها در نیامده‌اند معمولاً از شیوه‌های ذیل استفاده می‌کنند: به‌دست آوردن امتیازات بزرگ از قبیل امتیاز ساختمان راه آهن، نفت و غیره. بهاسارت کشیدن کشور عقب‌افتاده از طریق قرضه، وام و غیره. انگلستان با تمام قوا در طول قرن نوزده، این شیوه‌ها را در ایران به‌کار می‌بست. امروزه انگلستان می‌تواند به‌شجاعت ادعا کند که تنها قدرت بسیار ذینفع در امور ایران است. اشغالگران امپریالیستی وقتی می‌خواهند مقاصد حقیقی استعماری خود را مخفی کنند، معمولاً چنین سخن می‌گویند. باید قبول کرد که امپریالیست‌های انگلستان توانسته‌اند به‌کمک وزرای خود فروخته شاه و با توسل به رشوه و تهدید، مواضع حساس بسیار مهمی در ایران برای خود به‌دست آورند. ایران از برکت سر متمدن کنندگان اروپائی، همیشه محتاج به پول بوده و توسل به وام تنها راه برقراری توازن بودجه آن بوده است. امپریالیست‌های روسیه و انگلیس از روی رغبت به دولت ایران وام می‌دادند و هر وام جدیدی با دریافت امتیاز جدیدی از طرف آنان همراه بود. امتیاز گمرک شمال و یا جنوب، ساختمان راه‌ها، پست و تلگرام، شیلات و غیره و غیره از این زمره‌اند. زمانی ناصرالدین شاه کوشش کرد که خط تلگراف را در دست خود گرفته و آن را به‌منبع درآمدی جدید تبدیل کند. لیکن جانشین او

مظفرالدین شاه مجبور شد خط جنوب را در سال ۱۹۰۳ به انگلیس و خط شمال را به روس‌ها واگذار کند. انگلیسی‌ها و روس‌ها موافقت کردند - به شرط چند ساعت استفاده در روز از تلگراف - این خطوط را تعمیر کنند.

بدین ترتیب، به فروش رساندن رسمی ایران آغاز گردید. هر چه بیش‌تر شاه برای دریافت پول به پتربورگ و لندن مراجعه می‌کرد، به فروش رساندن ایران نیز زودتر انجام می‌گرفت. همه درآمدهائی که در گروی روسیه بودند - بعد از سقوط تزارسم - به مصرف استهلاك وام‌های انگلستان رسید.

بانك شاهنشاهی ایران، یکی از بزرگ‌ترین مؤسسات امتیازی انگلستان در ایران و وسیله به‌اسارت کشیدن ایران است.

از آنجا که همه عملیات اعتباری و چاپ اسکناس در دست بانك انگلیسی است - که در تمام شهرهای بزرگ ایران دارای شعبه است - وابستگی مالیه ایران نسبت به انگلستان هنوز هم بیش‌تر می‌شود.

این بانك با اسم پر صدای خود: «بانك شاهنشاهی ایران»، در حقیقت يك شرکت سهامی انگلیسی است که براساس امتیاز ۳۰ ژانویه سال ۱۸۹۹ با سرمایه ثابت ۴۰۰۰,۰۰۰ لیره استرلینگ تأسیس شده است. حق انحصاری چاپ اوراق بهادار تا سال ۱۹۴۹ به او واگذار گردیده. این بانك، در عین حال، واسطه عمده عقد قرارداد و ام‌ها میان انگلستان و ایران می‌باشد. این بانك هم چنین ناظر جمع‌آوری عوارض گمرکات جنوب ایران است که درآمد آن به استهلاك وام‌های انگلیسی اختصاص داده شده. لیکن نفوذ حقیقی بانك به این محدود نمی‌شود. این بانك به‌خاطر احتکار در هر زمان که بخواهد و در هر نقطه کشور که مایل باشد - قیمت ارزهای خارجی را بالا و پائین برده و از این طریق باعث ورشکستگی کامل بسیاری از تجار می‌گردد.

این بانك، در بدو تأسیس خود، برای ساختمان راه‌آهن‌ها و بهره‌برداری از منابع طبیعی ایران امتیازات انحصاری بسیار مهمی دریافت کرد. بعدها، تعدادی از این امتیازات - چون بانك از آن استفاده نکرد - از بین رفت.

بانك انگلیسی در ایران، در حال حاضر امتیازات مهمی از قبیل حق چاپ اسکناس، انحصار وارد کردن نقره و ضرب سکه را دارا است. بانك - در زمان جنگ و اشغال ایران - برای پرداخت پول به قشون انگلیسی و صدور نقره به‌هنگام مقدار زیادی اسکناس چاپ کرد و در نتیجه آن قیمت قران کاغذی نزول کرد. بانك، بعدها این پول‌ها را به قیمت ناچیزی دوباره

خریداری کرد. علاوه بر این‌ها، درآمد دولت ایران نزد این بانک نگهداری می‌شد و بانک، در این اواخر، نقش خزانه‌دار ایران را ایفاء می‌کرد. بانک، این امتیاز را در موقع انعقاد وام‌های ایران از انگلیس به‌دست آورد، زیرا درآمدهای دولت ایران که وام‌ها را تضمین می‌کرد، می‌بایست به‌بانک شاهنشاهی سپرده شود، و بانک مأمور بود از محل این درآمدها، بهره و اصل وام‌ها را پرداخت و فقط باقی مانده پول را در اختیار دولت ایران بگذارد. در نتیجه بانک انگلیسی، نقش بانک مرکزی ایران را بازی می‌کرد و بر همه شئون اقتصادی ایران نظارت داشت.

مقایسه تعیین قیمت متقابل قران و نقره که توسط بانک انجام می‌گرفت، نشان می‌دهد که بانک انگلیسی، تا چه اندازه خودسرانه و بدون در نظر گرفتن بازار جهانی ارز، ارزش قران را تعیین می‌کرده است. قیمت یک اونس نقره در بازار لندن، در ماه ژانویه، فوریه و مارس سال ۱۹۲۵، ۳۲/۵ تا ۳۲ پنس بود. از هر ۱۶ اونس نقره، می‌توان ۱۱۰۳ قران و ۵۰ دینار سکه ضرب کرد. با در نظر گرفتن قیمت نقره، ارزش یک لیره استرلینگ در لندن، تقریباً، مساوی با ۵۲ قران می‌شود. چنان که مخارج حمل نقره به تهران را نیز در نظر بگیریم، ارزش یک لیره استرلینگ در بازار تهران باید مطابق ۴۹ قران بشود. اما، بانک ارزش یک لیره استرلینگ در تهران را - در ماه ژانویه، فوریه و مارس سال ۱۹۲۵ - مطابق ۴۱/۵ تا ۴۲ قران تعیین می‌کرد. یعنی ۱۶٪ پائین‌تر از ارزش واقعی آن. این نوع موقعیت قران در برابر لیره استرلینگ و روپیه هندی، ورود کالاهای انگلیسی و هندی به ایران را با منفعت می‌ساخت و برای ا.ج.ش.س. به‌عنوان صادرکننده - مشکلات زیادی به‌وجود می‌آورد. زیرا تبدیل قران به پرونس (واحد پول شوروی در آن زمان. م) بی‌اندازه گران تمام می‌شد.

اما، فعالیت بانک شاهنشاهی به آنچه گفته شد محدود نمی‌شود. بانک شاهنشاهی به‌مثابه مأمور امپریالیسم انگلستان، بزرگ‌ترین سد انکشاف اقتصادی کشور است. روزنامه تهران ستاره ایران، در شماره ۵۸ سال ۱۹۲۹ خود، درباره فعالیت این بانک طی ۵-۶ سال اخیر، داده‌های بسیار جالبی ارائه می‌کند. قبل از هر چیز، جالب است بدانیم که بانک شاهنشاهی سرمایه را از چه منابعی بسیج می‌نماید. منابع بانک، قبل از همه عبارتند از: سپرده‌ها و حساب‌های جاری دولت ایران، اسکناس که بانک طبق امتیاز خود منتشر

می‌سازد، سپرده‌ها و حساب‌های جاری اشخاص و سرانجام سرمایه خود بانک. سپرده‌های اشخاص را که کنار بگذاریم، آن چه به‌طور عمده برای ما جالب است این است که چگونه دولت رضاشاه علیه این موسسه کاملاً استعماری امپریالیسم انگلستان «مبارزه می‌کند»، مبارزه‌ئی که ایرانسکی‌ها و ایراندوست‌ها، دائماً روی آن تأکید می‌کنند. جدول ذیل سرمایه‌هائی را که بانک در ۵ سال اخیر بسیج کرده، در رابطه با منابع آن، نشان می‌دهد. (سپرده‌های اشخاص در نظر گرفته نشده است):

سالها (پایان سال ۲۱ مارس)	اسکناس منتشره توسط بانک	سپرده‌ها و حساب‌جاری دولت ایران (واحد: قران)	سرمایه متعلق به بانک	درصد سرمایه بان نسبت به دو منبع دیگر
۱۹۲۴[۱۳۰۳]	۵۰,۷۸۵,۱۸۴	۱۹۹,۹۴۰,۵۴۴	۴۹,۹۲۰,۰۰۰	۱۰/۳
۱۹۲۵[۱۳۰۴]	۶۲,۴۵۵,۰۰۸	۱۸۸,۰۰۲,۶۰۸	۵۱,۳۶۰,۰۰۰	۱۰/۴
۱۹۲۶[۱۳۰۵]	۸۸,۳۸۸,۱۶۰	۲۳۲,۴۵۰,۹۴۴	۵۳,۷۶۰,۰۰۰	۸/۳
۱۹۲۷[۱۳۰۶]	۱۰۳,۴۳۵,۲۹۶	۳۱۱,۲۰۳,۰۰۸	۵۶,۱۴۰,۰۰۰	۸/۶
۱۹۲۸[۱۳۰۷]	۱۲۱,۳۱۸,۶۰۸	۳۷۴,۶۰۸,۱۲۰	۵۸,۵۶۰,۰۰۰	۵/۶

جدول مذکور نشان می‌دهد که قدرت بانک شاهنشاهی - از زمانی که رضاشاه نخست‌وزیر و سپس شاه شد - تقریباً دو برابر افزایش یافته است. انتشار اسکناس حتی دو برابر و نیم افزایش پیدا کرده است. هر شخصی که کم و بیش با طرز کار مؤسسات بزرگ بانکی آشنائی داشته باشد می‌داند که در رابطه با انواع مشتری ۱۰ تا ۲۰ درصد سپرده‌های به بانک همیشه در اختیار بانک باقی می‌ماند. بانک‌ها، معمولاً «این بخش از سپرده‌ها را به اعتبارات درازمدت، مانند اعتبار برای ساختمان کارخانجات، راه آهن، وام به دولت و غیره تخصیص می‌دهند.

اما در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره - که به‌اراده طبقات حاکم بانک‌های خارجی در آن حکمفرمایی می‌کنند - وضع به شکل دیگری است. در کشور مستعمره و نیمه مستعمره، بانک‌ها از این سپرده‌ها در جهت تثبیت نیروهای کشورهای استعمارگر استفاده می‌کنند و نه در جهت انکشاف صنایع بومی. بانک‌های خارجی در چین، هند، مصر، الجزائر، تونس و دیگر کشورها نیز چنین عمل می‌کنند. انکشاف صنایع ایران به هیچ وجه مورد توجه بانک



قرار ندارد. به این مناسبت، بانک شاهنشاهی، این قسمت از سپرده‌ها را به خارج فرستاده و در اوراق بهادار دولت انگلستان سرمایه‌گذاری می‌کند. داده‌های ذیل میزان سرمایه‌گذاری بانک شاهنشاهی را در اوراق بهادار دولت انگلستان نشان می‌دهد:

واحد: قران

سال	میزان سرمایه‌گذاری
۱۹۲۴[۱۳۰۳]	۷۹,۰۳۳,۵۵۱
۱۹۲۵[۱۳۰۴]	۸۱,۵۶۳,۳۴۴
۱۹۲۶[۱۳۰۵]	۹۷,۳۹۱,۲۳۲
۱۹۲۷[۱۳۰۶]	۹۵,۳۳۷,۰۴۰
۱۹۲۸[۱۳۰۷]	۱,۴۴,۱۷۸,۵۱۲

این ارقام نشان می‌دهد چگونه، بیش از پیش، سرمایه‌ئی که با عرق جبین مردم ایران تهیه شده، در زمان آقائی رضاشاه به این سوی، به جیب دولت «فقیر» انگلستان سرازیر می‌شود. اما این همه مطلب نیست. بانک شاهنشاهی، بخشی از وجه موجود خود را نیز در بانک‌های لندن نگاه می‌دارد. ارقام زیر این موضوع را کاملاً روشن می‌سازد:

سال	میزان وجه موجود بانک شاهنشاهی که در خارج نگاه داشته می‌شود
۱۹۲۴[۱۳۰۳]	۱۴۲/۶ میلیون قران
۱۹۲۵[۱۳۰۴]	۱۲۸/۴ میلیون قران
۱۹۲۶[۱۳۰۵]	۲۰۳/۷ میلیون قران
۱۹۲۷[۱۳۰۶]	۲۰۴/۶ میلیون قران
۱۹۲۸[۱۳۰۷]	۲۴۷/۴ میلیون قران

چنین به نظر می‌رسد، که گردانندگان بانک معتقدند که از پول‌های مردم ایران در هر کشور دیگری به غیر از ایران بهتر حفاظت می‌شود. بدین ترتیب، سپرده‌های دولت ایران در بانک شاهنشاهی، در واقع، به خارج فرستاده می‌شد.

سرمایه‌هایی که بدین ترتیب به انگلستان انتقال یافته بود، در ۲۱ مارس سال ۱۹۲۴ [اول فروردین ۱۳۰۳] - ۸۲/۲٪، در سال ۱۹۲۵-۶/۷۷٪، در سال ۱۹۲۶-۸۲/۴٪، در سال ۱۹۲۷-۶۸/۲٪ و در سال ۱۹۲۸-۷۴/۸٪ کل سپرده‌های دولت ایران را تشکیل می‌داد. بنابراین، می‌توان گفت از هر صد قران پول ملت ایران، ۷۵ قران آن برای تقویت امپریالیسم انگلستان به لندن انتقال می‌یافت. در عین حال، تجار ایرانی به‌خاطر کمبود پول مجبور بودند بهره‌های کلانی (نزدیک به ۱۰ درصد) به‌همان بانک شاهنشاهی بپردازند. بانک شاهنشاهی در عرض ۵ سال - از سال ۱۹۲۳ تا سال ۱۹۲۷ - در ازای اعتباراتی که در اختیار تجار گذارده بود، بهره‌های ذیل را دریافت کرد:

واحد: قران

سال	مقدار بهره
۱۹۲۳[۱۳۰۲]	۲۲,۱۰۰,۰۰۰
۱۹۲۴[۱۳۰۳]	۲۰,۹۰۰,۰۰۰
۱۹۲۵[۱۳۰۴]	۲۸,۳۰۰,۰۰۰
۱۹۲۶[۱۳۰۵]	۲۹,۹۰۰,۰۰۰
۱۹۲۷[۱۳۰۶]	۳۹,۶۰۰,۰۰۰

بانک - طبق قرارداد - از ۱۴۰ میلیون منفعت که در عرض این ۵ سال به‌دست آورد، فقط یک میلیون قران به‌دولت ایران پرداخت (یعنی سالانه ۲۰۰ هزار قران).

روزنامه ستاره ایران در مقاله مذکور خاطر نشان می‌سازد که بانک شاهنشاهی در فقیر کردن ایران مقصر است، زیرا این بانک سرمایه‌هایی را که ممکن بود از آن برای به‌وجود آوردن موسسات صنعتی استفاده کرد به‌خارج می‌فرستاد. ما با نظریه «ستاره ایران» کاملاً موافقیم. لیکن باید از جانب خود اضافه کنیم، که نه تنها بانک شاهنشاهی، بلکه آن‌هایی نیز که از این بانک در گذشته و حال حمایت کرده‌اند، در فقیر شدن ایران مقصرند. بدین ترتیب، بانک شاهنشاهی برای دخالت در امور اقتصادی و سیاسی ایران، وسیله نیرومندی در دست انگلیسی‌ها بود. بانک شاهنشاهی با بالا بردن و پائین آوردن خودسرانه ارزش تومان، تغییر ارزش لیره استرلینگ، واگذاری اعتبار

به تجاری که با انگلستان معامله می‌کردند و تحریم اقتصادی تجاری که با ا.ج.ش.س. رابطه برقرار می‌کردند، و بالاخره، با حمایت مالی از دوستان انگلستان برای انتخابات مجلس، مهم‌ترین وسیله نفوذ انگلستان در ایران می‌باشد. این بانک، قادر است به‌دستور سفارت انگلستان در تهران، با خودداری از پیش‌پرداخت درآمدهای گمرک و یا دیگر درآمدها، مانع پرداخت به‌موقع حقوق کارمندان و افراد ارتش گردد و دولت ایران را دچار بحرانی سازد که در نتیجه آن دولت «شاهنشاهی» اغلب مجبور به استعفا می‌شود. وزارت مالیه تزاری نیز در زمان خود بانک «استقراضی» را که رقیب بانک انگلیسی بود، در ایران تشکیل داد. این بانک - به‌نفع امپریالیسم روسیه - سیاستی مشابه سیاست بانک انگلیسی داشت. دولت شوروی، به‌خاطر تحکیم قدرت مقاومت ایران در برابر فشار خارجی، بانک مذکور را به‌مردم ایران واگذار کرد.

حکمرانان امروزی ایران - با وجود اعتراضات مداوم تجار ایرانی - مدت‌ها از تأسیس بانک ملی خودداری می‌کردند، مبدا که دوستان انگلیسی آن‌ها برنجند. دولت ایران - فقط پس از آن که رضاشاه کاملاً با اربابان خود ساخت و منافع بانک شاهنشاهی را تأمین کرد - «شجاعت» به‌خرج داده و طرح تأسیس بانک ملی را تسلیم مجلس نمود. تقریباً هم‌زمان با این، مدت امتیاز بانک شاهنشاهی نیز اضافه شد و حق انتشار اسکناس مانند گذشته، در دست بانک انگلیسی باقی ماند.

امتیاز نفت جنوب یکی دیگر از دست آوردهای بزرگ سیاست امپریالیستی انگلستان در ایران است. برای توضیح نقش ایران در سیاست خارجی انگلستان - به‌عنوان تقویت جبهه هند و هم‌چنین به‌عنوان منبع تمام نشدنی نفت - باید روی این مطلب تعمق بیشتری کرد.

منابع نفتی ایران - به‌استثنای همدان که در شمال غربی ایران واقع شده است و امروزه دارای اهمیت زیادی نیست - در دو ناحیه: در شمال و در جنوب غربی ایران به‌شکل خط ممتدی واقع شده است. طول منابع نفتی شمال، واقع در نزدیکی مرز ا.ج.ش.س. ۶۰۰ کیلومتر است. این منابع در گیلان، از دریای خزر آغاز و از طریق ایالات مجاور تا آسترآباد ادامه دارد. این منابع ادامه ناحیه نفتی باکو - چلکلن می‌باشد. ناحیه نفتی جنوب، در رابطه با منابع بین‌النهرین است و از قصرشیرین در نزدیکی مرز ترکیه و

جنوب شرقی کرکوک واقع در ساحل فرات تا بندرعباس و جزیره قشم، به سمت تنگه هرمز امتداد دارد. طول این منابع به خط مستقیم ۱۳۰۰ کیلومتر می‌باشد.

مناطقى که منابع آن دارای اهمیت می‌باشند عبارتند از:  
 (۱) ناحیه قصرشیرین در نزدیکی کرمانشاه. در این ناحیه مناطق نفتی قصرشیرین، داغ دره، و در شمال آن، چاه سرخ واقع شده است.  
 (۲) ناحیه شوشتر. مناطق نفتی قیرآب در نزدیکی دزفول و منطقه اهواز و میدان نفتون در این ناحیه واقع شده است. چنین به نظر می‌رسد که این ناحیه غنی‌ترین ناحیه نفتی ایران و دارای موقعیت بسیار مناسبی باشد، زیرا در نزدیکی دهنه قابل کشتی‌رانی رودخانه کارون قرار گرفته، که در نزدیکی محمره [خرمشهر] به‌شط‌العرب پیوسته و در ۲۵۰ کیلومتری خلیج فارس است. این ناحیه، در صنایع نفتی ایران مقام اول را حائز است و توسط لوله نفتی به خلیج فارس مربوط می‌شود.

(۳) منابع پراکنده دیگری نیز وجود دارد: در ایالت لرستان - به‌خصوص در شمال شرقی بندر بوشهر، منابع دالکه در نزدیکی شیراز، منابع نزدیک بندرعباس به سمت تنگه هرمز، منابع جزیره قشم در نزدیکی آمان [کذا].  
 نخستین کارهای اکتشافی نفت در ایران در سال ۱۸۹۰، توسط شرکت «پرشى يِن بَنک ماینینگ رایت کر پُری شین (Persian Bank Mining Right Corporation)» با سرمایه ۸۰ هزار لیره استرلینگ آغاز شد.

این شرکت، جزیره قشم و منابع دالکه و هم‌چنین، قصرشیرین را دقیقاً تحت مطالعه قرار داد. شرکت مذکور در سال ۱۸۹۴ به‌مناسبت کمبود امکانات مالی منحل گردید. داری - سرمایه‌دار انگلیسی - در سال ۱۹۰۱ امتیاز شرکت فوق را گرفته و برای مدت ۶۰ سال با دولت ایران قرارداد بست. لیکن بهره‌برداری منظم و شدید از منابع نفتی ایران از زمان تأسیس شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۹۰۹ آغاز شد. سرمایه اعلام شده شرکت ۲۰۰۰،۰۰۰ لیره استرلینگ بود. شرکت به‌علاوه به‌میزان ۶۰۰،۰۰۰ لیره استرلینگ اوراق قرضه منتشر ساخته بود.

با تأسیس شرکت نفت انگلیس و ایران، امتیاز شرکت «اکس‌فلوی تی‌شین کمپانی (Exploitation Co)» - که در سال ۱۹۰۳ و با سرمایه‌ئی به‌میزان ۵۴۴،۰۰۰ لیره استرلینگ تشکیل شده بود - به‌مساحت يك مايل مربع [کذا]

در منطقه خان‌نشین بختیاری و در نزدیکی میدان نفتون محدود شد. برای بهره‌برداری از دیگر مناطق نفتی موجود در خان‌نشین بختیاری، شرکت «بختیار اویل کمپانی» (Bakhtiar oil Co) با سرمایه ۴۰۰,۰۰۰ لیره استرلینگ تأسیس شد.

بخش اعظم سهام این شرکت‌ها، در دست شرکت نفت انگلیس و ایران است. طبق قرارداد امتیاز، این شرکت‌ها باید ۱۶٪ منفعت خالص سالانه خود را به دولت ایران بپردازند. استخراج نفت توسط «آنگلو پرشین کمپانی»، به‌طور عمده، در منطقه میدان نفتون واقع در ۱۴۰ مایلی شمال شرقی خرمشهر متمرکز گردیده است.

شرکت و اردوگاه‌هایی که کارگران و کارمندان محلی در آن سکنا دارند، خارج از میدان نفتون واقع شده است. انگلیسی‌ها، اکثر کارگران متخصص را از هند می‌آورند. نفت استخراجی، از سال ۱۹۱۲ توسط لوله به پالایشگاهی که در ۱۴۰ مایلی محل استخراج قرار دارد، وصل شده است. تولید نفت با سرعت فراوان سال به سال افزایش می‌یابد. بنا به آمار مجمع زمین‌شناسان آمریکا - ایران از لحاظ ذخائر نفت - (پس از ایالات متحده آمریکا) مقام دوم را در دنیا حائز است. ایران از لحاظ میزان تولید - پس از ایالات متحده آمریکا، مکزیک، ا.ج.ش.س. مرتبه چهارم را داراست. آمار ذیل میزان تولید و رشد استخراج نفت توسط شرکت نفت انگلیس و ایران را نشان می‌دهد:

سال	میزان تولید واحد: تن
۱۹۱۲-۱۳	۸۰,۰۰۰
۱۹۱۸-۱۹	۱,۱۰۶,۴۱۵
۱۹۲۰-۲۱	۱,۷۴۳,۵۵۷
۱۹۲۱-۲۲	۲,۳۲۷,۲۲۱
۱۹۲۲-۲۳	۲,۹۵۹,۸۲۸
۱۹۲۳-۲۴	۳,۷۱۴,۲۱۶
۱۹۲۴-۲۵	۴,۳۳۳,۹۳۳
۱۹۲۵-۲۶	۵,۷۰۰,۰۰۰
۱۹۲۶-۲۷	۶,۰۰۰,۰۰۰
۱۹۲۷-۲۸	۶,۸۰۰,۰۰۰

دولت ایران ۱۶٪ سود خالص سالیانه شرکت را دریافت می‌کند. لیکن، چنان که قبلاً اشاره کردیم، شرکت نفت، برای کم نشان دادن سود خالص خود از اسلوب «ماهرانه‌ئی» مانند هزینه شمردن مالیات‌های پرداختی به دولت انگلستان و بالا بردن قیمت تعرفه حمل و نقل شرکت‌های کشتی‌رانی که از آن خودش است - استفاده می‌کند. در نتیجه، درآمد دولت ایران از محل امتیاز به میزان فاحشی کاهش می‌یابد. با این همه این درآمد در بودجه ایران دارای اهمیت بسزائی است.

امپریالیست‌های انگلیسی که به داشتن قسمت اعظم نفت جنوب ایران اکتفاء نمی‌کنند، سعی دارند، مناطق نفتی واقع در جنوب غربی و شمال ایران را نیز به دست آورند. آنان با کمک رضاشاه، در حال حاضر، امتیاز نفت جنوب غربی ایران را گرفته‌اند. اما در مورد نفت شمال با دشواری‌هایی برخورد کرده‌اند. استخراج نفت شمال، نه تنها برای ایران بلکه برای روسیه شوروی نیز دارای اهمیت بسیار است.

مسئله این امتیاز چندی پیش مطرح شد. سپهسالار، یکی از زمینداران بزرگ ایرانی، امتیاز اکتشاف و بهره‌برداری از نفت مازندران را دریافت کرد. او در سال ۱۹۱۶، امتیاز خود را به خوشتاریا - تبعه روسیه - واگذار نمود. خوشتاریا خود نیز، امتیاز انحصاری استخراج نفت گیلان، آسترآباد، مازندران را از دولت دریافت کرده بود. در سال ۱۹۱۷، ناحیه اردبیل جزو حیطه امتیاز خوشتاریا قرار گرفت. دولت تزاری - با وجود مخالفت شدید شرکت «هوبل» در پتروگراد - امتیاز خوشتاریا را به رسمیت شناخت.

دولت جدید ایران، در سال ۱۹۱۸، همه امتیازات خارجی و در درجه اول امتیازات روس‌ها و از جمله، امتیاز خوشتاریا را لغو کرد.

خوشتاریا، در سال ۱۹۲۰-۱۹۱۹ با استفاده از قرارداد انگلیس و ایران همه حقوق امتیازی خود را به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخت. لیکن پس از سقوط دولت آنگلو فیل و ثوق الدوله، به این کار شدیداً اعتراض شد. این اعتراضات بر این مبنی بود که امتیاز مذکور توسط مجلس مطالعه و تصویب نشده بود و از طرف دیگر، طبق قرارداد ۲۶ فوریه سال ۱۹۲۱ - منعقد شده با دولت شوروی - امتیازات اتباع روسیه ملغی گردیده بود.

دولت ایران که امتیاز خوشتاریا را ملغی می‌شمرد، برای دادن امتیاز بهره‌برداری از زمین‌های نفتی شمال ایران، با شرکت آمریکائی «استاندارد

اوایل کمیانی» وارد مذاکره شد.

این مذاکرات در سال ۱۹۲۱، با انعقاد قرارداد امتیاز - که در ۲۲ نوامبر سال ۱۹۲۱ به تصویب مجلس رسید - خاتمه یافت.

شرایط امتیاز به این قرار بود:

(۱) ایالات آذربایجان، گیلان، مازندران، آسترآباد و خراسان، برای

بهره برداری از نفت واگذار می‌گردد.

(۲) مدت امتیاز ۵۰ سال است

(۳) دولت ایران حداقل ۱۰ درصد از ارزش نفت استخراجی را دریافت

می‌کند.

(۴) شرایط کامل امتیاز باید بعداً تسلیم مجلس گردد.

(۵) صاحب امتیاز حق واگذاری این امتیاز را به نماینده سرمایه خارجی

دیگری دارا نمی‌باشد. امتیاز در صورت عدم رعایت این اصل، ملغی شده اعلام می‌گردد.

دولت انگلستان، که اکثر سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را دارد،

تبلیغات شدیدی را علیه این امتیاز آغاز کرد و آن را نقض قرارداد منعقد شده با

دولت و ثوق الدوله اعلام نمود.

دولت شوروی نیز - براساس ماده ۱۳ قرارداد سال ۱۹۲۱ روسیه

و ایران - که طبق آن دولت ایران تعهد کرده بود امتیازات ملغی شده را به دولت

سومی و یا اتباع آن واگذار نکند - به دولت ایران اعتراض کرد.

لیکن بعد از این جریانات وضع به کلی تغییر کرد. شرکت نفت انگلیس

و ایران - که از رقابت «استاندارد اویل» واهمه داشت - نسبت به این شرکت

گذشت‌هائی کرد و با آن قرارداد بست. در نتیجه این قرارداد، «استاندارد

اویل» متعهد شد که از امتیازات نفت ایران صرف‌نظر کند. چنین به نظر

می‌رسد که «استاندارد اویل»، در عوض، مزیت‌هائی در بین‌النهرین، فلسطین و

دیگر نقاط دنیا از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت کرد.

چندی بعد، شرکت نفت آمریکائی دیگری نیز - سین کِلر - برای

دریافت امتیاز نفت وارد میدان شد. لیکن دولت قوام‌السلطنه، تحت فشار

انگلیسی‌ها، تصمیم درباره این مسأله را عمداً به درازا کشانده و سپس

تقاضای سین کِلر را رد کرد.

شرکت نفت انگلیس و ایران - تحت نظارت دولت انگلستان قرار دارد.

دولت انگلستان از ماه مه سال ۱۹۱۴، با شرکت نفت انگلیس و ایران قراردادی منعقد ساخته است که طبق آن، شرکت نفت به یک شرکت نیمه دولتی تبدیل گردیده و سرمایه آن توسط دولت به میزان ۲ میلیون لیره استرلینگ افزایش یافته است. دولت انگلستان هم چنین، به میزان ۱۹۹۰۰۰ لیره استرلینگ اوراق قرضه منتشر ساخته است. بدین ترتیب، شرکت نفت که در آغاز سرمایه اش ۴,۷۹۹,۰۰۰ لیره استرلینگ بود، در سال ۱۹۲۷ سرمایه ثابت خود را به ۲۴ میلیون لیره استرلینگ و سرمایه گردش خود را به ۲۳/۹ لیره استرلینگ ارتقاء داد.

سود شرکت هم به موازات سرمایه آن افزایش می یافت. سود خالص شرکت که در سال ۱۹۲۶ برابر ۴,۳۸۵,۰۰۰ لیره استرلینگ بود، در سال ۱۹۲۷ به ۶,۰۲۵,۰۰۰ لیره استرلینگ، و در سال ۱۹۲۸، حتی، به ۷,۲۰۳,۰۰۰ لیره استرلینگ افزایش یافت. یعنی در حقیقت، سود یک سال از ۱/۴ سرمایه ثابت پیش تر شد.

چنان که کدمن، رئیس شرکت نفت، در نطق خود در جلسه سهامداران شرکت در تاریخ ۲ نوامبر سال ۱۹۲۷ گفت: «آرامشی که در کشور در زمان شاه به وجود آمده است به توسعه صنعت نفت، چون دیگر صنایع، کمک می کند. مردم ایران با مقایسه کردن وضع آن قسمتی از کشور که در آن عملیات شرکت انجام می گیرد، با وضعی که در سابق حکمفرما بود، به خوبی می توانند درک کنند که وضع این قسمت ها تا چه اندازه بهبود یافته است. فعالیت کمپانی فقط به استخراج نفت محدود نیست، بلکه، این فایده را نیز دارد، که به طور عینی شیوه های صنعتی انگلستان را نیز به ایرانیان یاد می دهد. ما به ایرانیان می آموزیم، و به آنان کار کردن را برای احراز مقام های بالا در شرکت یاد داده و تعداد کارمندان ایرانی را اضافه می کنیم. تا حال بین ما و دولت ایران اختلافی نبوده است. لیکن ما می خواهیم حسن نیت مردم ایران را نیز جلب کنیم».

البته این که میان رضاشاه و شرکت نفت انگلیس و ایران رابطه حسنه و صمیمانه وجود دارد، تعجب آور نیست. لیکن وضع کارگرانی که در صنعت نفت مشغولند، از این بابت بهتر نمی شود. در همه صنعت نفت، در سال ۱۹۲۷، ۲۶۷۲۴ نفر اشتغال داشتند که از آن ها: ۱۶۴۵۶ نفر ایرانی، ۹۹۴ نفر اروپائی، ۴۲۹۲ نفر هندی و ۵۰۰۰ هزار نفر کارگر روزمزد (ایرانی و



عرب) بودند.

سازمان کارگران صنایع نفت تا حال با مشکلات بسیار بزرگی روبرو بوده است. هر نوع فعالیت و اقدام متشکل کارگران، در نتیجه فعالیت دفتر ویژه سیاسی شرکت نفت انگلیس و ایران که سیک یوریتی آفیس (security office) دفتر امور امنیتی) نام دارد، فوراً با اقدامات سرکوب کننده شرکت (تا اخراج کارگران) مواجه می‌گردد. دستگاه اداری شرکت، تا آن جا که ممکن است اصل تبعیض نژادی را دنبال می‌کند. کارگر غیرمتخصص ایرانی ماهانه ۸ تومان و کارگر متخصص تا ۳۰ تومان، حقوق دریافت می‌کنند. درحالی که کارمندان و کارگران اروپائی در ماه، از ۱۲۰ تا ۴۰۰ تومان و هندی‌ها از ۳۰ تا ۷۵ تومان حقوق می‌گیرند. کارمندان اروپائی، علاوه بر حقوق مذکور، خانه‌های مجهز که دارای چند اطاق، کولر، برق و آب لوله‌کشی می‌باشد دریافت می‌کنند و اتوموبیل و خدمتکار در اختیار آن‌ها گذارده می‌شود. در مناطق نفتی، اروپائیان، کلوب‌ها و مغازه‌های مخصوص به‌خودشان را دارند. هر يك از آنان يك ماه مرخصی دارد و شرکت خرج سفر آن‌ها را متحمل می‌شود. هندی‌ها نیز از برخی امتیازات برخوردارند. اما ایرانیان شرایط بسیار دشواری دارند. کارگر ایرانی و عرب، باید خودشان گوشه‌ئی پیداکنند، تا خانواده بدبخت‌شان را از باران و آفتاب سوزان پناه دهند. به‌عنوان مثال، خانه‌هایی که در محله کارگری آبادان ساخته شده، بدون در است و به‌جای آن پرده‌های ژنده آویزان می‌کنند. ارتفاع این خانه‌ها از قد متوسط يك انسان کوتاه‌تر است.

شرکت نفت انگلیس و ایران - با چنین شرایطی - سالانه ۷۵ میلیون درآمد دارد که توسط آن، تعداد زیادی از فعالین سیاسی ایران را می‌خرد و آنان را به‌خدمت به‌منافع خود وادار می‌سازد.

نفت، امروزه مهم‌ترین نقش را در سیاست خارجی انگلستان ایفاء می‌کند. امپریالیست‌های انگلیسی، برای حفظ برتری بحری خود، سلسله ایستگاه‌های دریائی ذغال را بر سر راه جبل الطارق - کلکته به‌وجود آورده‌اند. آنان در این اواخر، ایستگاه‌های نفت را نیز به‌آن اضافه کرده‌اند. نفت - همان طور که مجلس انگلستان در تاریخ ۱۷ سپتامبر سال ۱۹۱۳ و مارس سال ۱۹۱۴ بر آن تأکید کرده است - برای کشتی‌های جنگی و تجارتی اهمیت بسیار دارد. تأکید مجلس انگلستان دربارهٔ نفت، فوراً به‌مرحله اجراء گذارده

شد. انگلستان ذخیره نفت مورد احتیاج کشتیرانی را افزایش داد، زیرا وابستگی به نفت خارجی به‌مناسبت عدم امکان رساندن نفت و گرانی آن - می‌توانست اشکالات فراوانی به‌وجود آورد.

دولت‌های امپریالیستی - مانند دولت انگلستان و آلمان - برای تأمین نفت مورد احتیاج خود، قبل از جنگ با کنسرسیوم‌های نفتی نقاط مختلف دنیا رابطه برقرار کردند. این دولت‌ها، به‌علاوه سعی داشتند همه نفت مورد احتیاج را از محل شرکت‌های ملی خود تأمین کنند، تا نسبت به‌خارجیان وابستگی نداشته و بتوانند روی قیمت‌ها تأثیر بگذارند.

انگلستان این برنامه را قبل از جنگ اجراء کرد.

شرکت بزرگ انگلیسی به‌نام «مکزیکن ایگل اویل کمپانی» (Mexican Eagle Oil Co) با موفقیت و به‌نفع انگلستان، با شرکت رقیب خود «پی پیرسان اندسان (Pearson and Son) مبارزه می‌کرد. این شرکت سعی داشت، به‌نفع انگلستان، در اکوادور، کلمبیا و حتی در مراکش و الجزائر امتیازات نفتی به‌دست آورد. حتی از منابع نفتی مصر نیز انگلیسی‌ها بیش‌تر از شرکت هلندی «رویال شل» (Royal Shell) بهره‌برداری می‌کنند. انگلیسی‌ها، در سومالی بریتانیا نیز به‌دنبال نفت می‌گردند. انحصار نفت جنوب ایران این برنامه‌ها را تکمیل می‌کرد.

اگر موقعیت جغرافیائی صنایع نفت انگلستان را دقیقاً در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که علاوه بر واقع شدن این صنایع در نقاط مختلف، از نظر جغرافیائی نقشه معینی را تعقیب می‌کند. این صنایع اولاً، به‌دور کانال پاناما و ثانیاً، در امتداد مسیر جبل الطارق - جزیره مالت، و به‌دور کانال سوئز، یعنی به‌طور کلی، در امتداد مسیر سوئز - عدن - سکترا، کویت و بحرین، قرار گرفته‌اند.

امپریالیست‌های انگلیسی بدون نفت ایران، قادر نبودند چنین نقشه وسیعی را اجراء کنند. از این رو است که ایران در سیاست خارجی انگلستان بیش از پیش نقش مهمی دارد. اگر ایران درگذشته، در مرتبه اول به‌عنوان سپر و پوشش هند برای انگلستان حائز اهمیت سوق‌الجیشی بود، در دهه اخیر، ایران - به‌مناسبت نفت - اهمیت اقتصادی بسیاری برای انگلستان دارا شده است.

بهره‌برداری از نفت ایران، به‌یکی از پایه‌های تحکیم قدرت اقتصادی و

نظامی امپراتوری بریتانیا تبدیل می‌شود. به این دلیل است که تعرض امپریالیسم انگلستان در ایران، در سال‌های اخیر شدت بسیار یافته است. راه بین مصر و هندوستان از طریق فلسطین و عراق - از ایران عبور می‌کند. ایران، از طرف دیگر، در جنگ آینده میان انگلستان و روسیه شوروی (که ارتش در دست تشکیل در هند باید در آن نقش تعیین‌کننده‌ای ایفاء کند) بهترین موقعیت سوق‌الجیشی را داراست.

چنان که دیدیم مراکز فرماندهی اقتصاد کشور در دست‌های قوی امپریالیست‌های انگلیسی قرار دارد. اگر به امتیاز نفت و بانک انگلیسی، امتیاز تلگراف شرکت هند و اروپائی را نیز که در دست کامل انگلیسی‌ها است اضافه کنیم (دولت ایران فقط در ساعات معینی می‌تواند از آن استفاده کند) آن وقت تصویر نفوذ انگلستان در ایران کامل می‌گردد.

# نقشه‌های عظیم امپریالیست‌های انگلیسی و آغاز اجرای این نقشه‌ها

سلطنت پهلوی عامل اجراکننده نقشه‌های امپریالیستی انگلستان. قرارداد سال ۱۹۱۹ انگلیس و ایران و راه‌آهن سرتاسری ایران. انتخاب میان منافع انگلستان و منافع حیاتی اقتصاد ایران. نقشه مربوط ساختن مصر به هند از طریق ایران، طرح راه‌های جدید شوسه. امپریالیسم انگلستان و مبارزه علیه نفوذ بلشویسم در شمال ایران. کمک انگلستان به رضاشاه در جریان وقایع انقلابی. غصب جزائر بحرین توسط انگلستان.

حال ما باید ثابت کنیم که رضاشاه، مجری بسیاری از نقشه‌های انگلستان است. ما پیش از این متذکر شدیم که در اوت سال ۱۹۱۹، قرارداد معروف میان انگلستان و ایران به امضاء رسید. هدف قرارداد مذکور - چنان که قبلاً اشاره کردیم - چنین توصیف شده بود: انگلستان تعهد می‌کند، برای برقراری رابطه نزدیک‌تر میان انگلستان و ایران و کمک به ترقی و انکشاف موفقیت‌آمیز آن، تمامیت ارضی ایران را محترم شمرده و به ایران متخصص اعزام کند و برای ارتش - که وظیفه حفاظت امنیت را به عهده دارد - افسر و اسلحه بفرستد و برای ساختمان راه‌های آهن و دیگر خطوط ارتباطی با دولت ایران از نزدیک همکاری کند. خواست‌های امپریالیست‌های انگلستان در آن زمان این‌ها بود، و رضاشاه نیز تا به حال آن‌ها را دقیقاً انجام داده است. روزنامه اتحاد اسلام، حق داشت، هنگامی که در سال ۱۹۲۴ نوشت: دولت ایران، درست از روز ملغی کردن قرارداد انگلیس و ایران، کمر به اجرای آن بسته است!

بعد از مسأله تشکیل ارتش، اجرای یکی دیگر از مواد قرارداد سال ۱۹۱۹ باقی مانده است. راه‌آهن جدید سرتاسری ایران دقیقاً با ماده ۴ قرارداد مطابقت دارد و وجود همکاری نزدیک میان انگلستان و دولت ایران را در کار ساختمان راه‌های آهن به خوبی نشان می‌دهد. راه‌آهن سرتاسری ایران - که ساختمان آن در ۲۴ فوریه سال ۱۹۲۷ به تصویب مجلس رسیده است -

باید جزیره هرمز واقع در خلیج را به بحر خزر متصل سازد. در لایحه مربوط آمده است:

۱) مجلس شورای ملی به دولت اجازه می‌دهد ساختمان راه‌آهن بین جزیره هرمز و بندر گز - از طریق همدان و تهران - را اجراء کند  
۲) دولت مجازاست - با در نظر گرفتن منافع کشور - ساختمان راه را به شرکت ساختمانی خارجی و یا ملی واگذار نماید. دولت مجاز است، مصالح ساختمانی لازم را - که تهیه آن در داخل مملکت امکان‌پذیر نیست - از خارج خریداری کند  
۳) ساختمان راه‌آهن باید از روی نقشه کارشناس راه‌آهن که در خدمت مجلس خواهد بود انجام گیرد.

۴) برای ساختمان کارخانه ذوب‌آهن، ۴/۵ میلیون تومان، از محل درآمد انحصار قند اختصاص داده می‌شود. در چهار سال نخستین، هر سال یک میلیون تومان و در سال پنجم ۵۰۰ هزار تومان به ساختمان کارخانه اختصاص داده خواهد شد  
۵) وزارت خدمات عمومی و وزارت مالیه عهده‌دار اجرای این تصمیم می‌باشند.

سرمایه‌گذاری در ساختمان کارخانه ذوب آهن توسط بانک انگلیس تأمین شده است. درآمد انحصار قند به‌عنوان تضمین در گرو بانک است و بدین ترتیب، انحصار قند، در دست انگلستان است که در آمد انحصار قند را توسط شعبات بانک انگلیس جمع‌آوری می‌کند. اعتبار ساختمان کارخانه عجلتاً در بانک خوابیده است. در ضمن، نباید فراموش کنیم که بانک در ازای سپرده‌ها ۲ تا ۳٪ بهره می‌دهد، در حالی که خود ۱۰ تا ۱۲٪ بهره می‌گیرد. چنین به‌نظر می‌رسد که سرمایه ساختمان راه‌آهن نیز از محل درآمد انحصار قند تأمین خواهد شد. درآمد انحصار چای و قند - از بدو تشکیل تا ۲۱ نوامبر سال ۱۹۲۸، ۲۰۶/۸ میلیون قران بوده است. بنابر آماری که در گزارش شماره ۲۳ وزارت مالیه ایران (بخش ۲۴) منتشر شده است، درآمد سالانه این انحصار، ۵۵ تا ۶۰ میلیون قران است. درحالی که قیمت ساختمان راه‌آهن خلیج فارس - دریای خزر، ۷۵۰ میلیون قران برآورد می‌شود. اگر اساس را بر مبلغی بگذاریم که تا حال تهیه شده است، می‌توان حدس زد که ساختمان راه‌آهن تا قبل از سال ۱۹۳۸ پایان نخواهد یافت.

البته در صورتی که امپریالیست‌های انگلیسی بخواهند، ساختمان راه‌آهن خیلی زودتر تمام خواهد شد. کاملاً واضح است که این راه‌آهن، به‌طور عمده دارای اهمیت سوق‌الجیشی است، که باید بعدها به‌شبه‌که راه‌آهن عراق و هند مرتبط گردد. این مطلب یکی از خواست‌های دیرینه انگلستان است که لرد کروزون نیز زمانی آن را آرزو می‌کرد. اما این سؤال پیش می‌آید که وصل نمودن شبکه راه‌آهن ایران (آن هم قبل از همه) به‌شبه‌که راه‌آهن عراق، برای ایران چه نفعی در بر دارد؟ از نقطه نظر ما، تقریباً هیچ. هند، نه تنها صنایعش در حال رشد می‌باشد، بلکه دارای ذخائر عظیم مواد اولیه و موادغذائی (برنج) نیز هست و شك نیست که اجرای نقشه‌های راه‌آهن جنوب به‌جز افزایش صدور کالا از هند به‌ایران نتیجه دیگری نمی‌تواند داشته باشد. ایران، نمی‌تواند - به‌طور جدی - در فکر دست یافتن به‌بازار جهانی، از راه خلیج فارس و یا شمال باشد و یا بخواهد از راه دزدآب (زاهدان م) به‌بازارهند، برنج، خشکبار، پنبه، پشم، تیماج و چرم کار نشده صادر کند.

نقطه نظر مصطفی فاتح - اقتصاددان ایرانی - در این باره بسیار جالب است<sup>(۱)</sup>. فاتح معتقد است که خط اصلی راه‌آهن نمی‌بایست خط نصف‌النهار، شمال، جنوبی باشد و بحرخرزر را به‌خلیج فارس وصل کند. او معتقد است که این خط می‌بایست غنی‌ترین ایالات ایران، یعنی آذربایجان و خراسان را از طریق تبریز - تهران - مشهد به‌هم مرتبط سازد. خط دوم راه‌آهن، باید راه ذکر شده را، از طریق بغداد، به‌دریای مدیترانه وصل نماید. به‌عبارت دیگر راه دوم می‌بایست از تبریز به‌رواندوز و یا موصل، و یا از تهران به‌همدان و بغداد کشیده شود. فاتح بیم آن دارد که رشد کشاورزی ا.ج.ش.س، در آینده مانع صدور محصولات زراعتی، دامداری و باغداری ایران به‌آن کشور گردد. امکان صدور کالا به‌هند نیز که ابداً برای ایران وجود ندارد. انگلستان هم که در تحت‌الحمايه‌های خود بازارهای بزرگ مواد اولیه را دارا می‌باشد. به‌این مناسبت، فاتح معتقد است که بازارهای اروپا برای ایران می‌توانند بسیار جالب باشند، و ایران باید از طریق راه‌آهن بغداد به‌آن دست یابد. بدین ترتیب، فاتح نیز - اقتصاددان ایرانی که نمی‌توان او را به‌داشتن تمایل نسبت

۱. مصطفی خان فاتح موقعیت اقتصادی ایران The Economic Position of Persia لندن، ۱۹۲۶.  
 (فاتح طرفدار توسعه نفوذ سرمایه انگلیسی - آمریکائی در ایران است). برای اطلاع بیشتر  
 مراجعه شود به‌کتاب د. شمرنگر ایران، ا.ج.ش.س و انگلستان ص ۹۷-۹۶.

به ا.ج.ش.س. متهم کرد - خط تبریز - مشهد را محور اصلی ساختمان راه آهن آینده ایران می‌داند. این نقطه نظر با منافع بنیادی اقتصاد ایران تطابق دارد و به ا.ج.ش.س. امکان می‌دهد که هم‌آهنگ با انکشاف اقتصادی ایران صادرات و واردات خود را افزایش دهد. در نتیجه این کار، دست واردکنندگان انگلیسی و اروپائی نیز از بازارهای شمالی و شمال غربی و شمال شرقی ایران کوتاه خواهد شد. از آنجا که تبریز، توسط راه آهن به جلفا مربوط است و این راه ترمیم می‌شود، و از آنجا که مربوط ساختن تهران به آستارا پیش‌بینی شده است، فقط مسأله مربوط ساختن مشهد به عشق‌آباد باقی می‌ماند. اگر میزان حمل و نقل کالا میان دزدآب و مشهد را ملاک قضاوت قرار دهیم، چنین به نظر می‌رسد که مسأله وصل مشهد به عشق‌آباد توسط راه آهن، اهمیت اقتصادی بسیار یافته است. ساختمان خط مشهد - عشق‌آباد، نقش این منطقه را در تحکیم روابط تجارتی بین ایران و ا.ج.ش.س. بیش از پیش افزایش خواهد داد. واضح است که خط جلفا - تبریز تهران - مشهد باید توسط شاخه‌هایی به بنادر بحر خزر وصل گردد. اگر ساختمان راه آهن، فقط و منحصرأ، به خاطر مقاصد سوق‌الجیشی انجام نمی‌گرفت، و اگر در حال حاضر از پرتو دولت رضاشاه انگلیسی‌ها حکمرانان واقعی ایران نبودند، بدون شك ساختمان راه آهن به طریق کنونی انجام نمی‌شد. زیرا از دیدگاه انکشاف نیروهای تولیدی ایران و رشد کشاورزی آن و تقویت اقتصاد مناطق شمال غربی، شمالی، شمال شرقی و نیز مناطق مرکزی به خط تهران - مشهد و تهران - آستارا دارای اهمیت حیاتی است.

مطالعه تطبیقی حجم کالاهای صادراتی و وارداتی گمرکات نشان می‌دهد که راه‌های شمالی، شمال غربی و شمال شرقی ایران راه‌های صدور کالا، (به استثنای تریاک که به بوشهر فرستاده می‌شود) و راه‌های جنوبی، جنوب شرقی و جنوب غربی - به طور عمده - راه‌های ورود کالا می‌باشند. اگر این را قبول داریم که بدون رشد کشاورزی و بدون توسعه زمین‌های کشت برنج و پنبه و بدون بسط تولید ابریشم و صنعت قالیبافی و بدون تأمین بازار برای محصولات باغداری و دامداری، به وجود آوردن اقتصاد سالم ایران ممکن نیست، و اگر این اصل صحیح است، که ورود کالا فقط در رابطه با برنامه صدور آن باید انجام گیرد - واضح است که نخستین راه‌ها باید مناطق تولیدکننده کالا را به مناطق فروش آن مربوط سازد. اما، اگر ایران مصمم

است که علی‌رغم منافع حیاتی خود در حال حاضر، خلیج فارس را به‌بهر خزر وصل کند، برای ما کاملاً روشن است که الهام‌دهنده این پروژه انگلیسی‌ها می‌باشند. آنان، از دیر وقت آرزوی مربوط ساختن مصر را - از طریق فلسطین و بین‌النهرین - به‌هند در سر می‌پرورانیدند. دولت ایران به‌سرکردگی رضاشاه - درست به‌خاطر رسیدن به این هدف - علاوه بر راه آهن سرتاسری ایران، ساختمان راه‌های دیگری را با مساعدت انگلیسی‌ها در نظر دارد. این راه‌ها عبارتند از:

(۱) راه خانقین - همدان - تهران

(۲) راه دزدآب [زاهدان] - مشهد - شاهرود (که به‌شاهراه هند - ایران معروف است)

(۳) تهران - شاهرود

(۴) دزدآب - کرمان - شیراز - بهبهان - هندریجان - [خرمشهر]

(۵) خرمشهر - بصره

(۶) موصل - رواندوز - تبریز

(۷) تبریز - تهران.

این راه‌ها علاوه بر اهمیت سیاسی - اقتصادی - از نظر سوق‌الجیشی نیز بسیار مهم‌اند. انگلستان در اثر ساخته شدن این راه‌ها مزاید ذیل را به‌دست می‌آورد:

(۱) وجود رابطه توسط راه آهن با هند (فواد - حایفا - بغداد)،

(۲) امکان گسترش قوای نظامی در مناطق بسیار دور از هند

(۳) موقعیت مناسب برای گسترش عملیات نظامی علیه مرزهای قفقاز و

ترکستان ا.ج.ش.س

(۴) تبدیل عراق و ایران به یک منطقه سوق‌الجیشی واحد و نخستین خط

جبهه هند.

اگر به آن چه ذکر شد این را نیز اضافه کنیم که شرکت نفت انگلیس و ایران - برای رساندن نفت به شمال و به‌وجود آوردن مخزن نفت و بنزین در مزره‌های شوروی - (بدون آن انگلستان در جنگ آینده با مشکلات عظیمی برخورد خواهد کرد) به این راه محتاج است، آن وقت خوش خدمتی رضاشاه به‌دوستش، یعنی انگلستان، روشن می‌گردد.

اما، این همه مطلب نیست. انگلستان، فعالیت خود را در جهت دیگری



نیز دنبال می‌کند. مسأله بر سر این است که راه آهن به سرعت ساخته نمی‌شود در حالی که وقایع به سرعت پیش می‌رود. انقلاب چین، رشد جنبش انقلابی در هند، عملیات انقلابی مداوم در آذربایجان، گیلان و خراسان، انگلیسی‌ها را مجبور می‌سازد، تا در فکر از بین بردن سریع نفوذ روسیه شوروی در ایران باشند. انگلیسی‌ها، در هر حرکت انقلابی دست روسیه شوروی را می‌بینند. درست زمانی که، در اینجا، در روسیه شوروی، ایران دوست، ایرانسکی و غیره، آوازه مدح و ثنای پادشاه جدید ایران را سر می‌دهند، شاه جدید ایران، همراه انگلستان، در فکر از بین بردن نفوذ مسکو سرخ است. او همیشه هر حرکت انقلابی را با بیرحمی خاصی سرکوب کرده است، و انگلیسی‌ها، برای این که او بتواند در آینده نیز این جنبش‌ها را سرکوب کند، ساختمان چندین راه شوسه را در نظر دارند. دولت، در حال حاضر، ساختمان ۸ گروه از این راه‌ها را تصویب کرده است. این راه‌ها باید، از يك طرف، راه‌های بین‌النهرین را - از طریق تهران - به تبریز مربوط سازد و، از طرف دیگر، باید به راه‌های دیگر مربوط و سرانجام به شبکه راه‌های هند مربوط گردد. نقشه ساختمان و توسعه این راه‌ها طوری تنظیم شده که ایالات شمالی و مرکزی ایران را به شبکه راه آهن‌های هند و عراق به خلیج فارس ربط دهد.

در حال حاضر، ساختمان راه‌های ذیل با عجله بسیار به پایان می‌رسد:

(۱) راه بندر شاهپور - بروجرد - همدان - تهران - بندرگز

(۲) راه تبریز - رواندوز - موصل - بغداد.

انگلیسی‌ها ساختمان این دو راه را که از نظر سوق الجیشی و اقتصادی

اهمیت بسیار دارد، با سرعت پیش می‌برند، تا هر چه زودتر شمال ایران را غصب، و آن را از نفوذ ا.ج.ش.س. آزاد سازند.

ضوابط امر چنین نشان می‌دهد که دولت عراق نیز مشغول مطالعه طرح

ساختن راه آهن در منطقه مذکور است. راه بندر شاهپور - بروجرد نیز به زودی خاتمه خواهد یافت. وضعیت راه این امکان را می‌دهد که خاک‌ریزی راه آهن نیز انجام شود. شرکت نفت انگلیس و ایران، ساختمان راه شوسه ناصری [اهواز] - هندیجان - گناوه - برازجان - کازرون، که صنایع نفت شرکت را به مسجد سلیمان و مناطق نفت‌خیز گناوه و بندر بوشهر ربط می‌دهد به اتمام رسانده است.

شبکه‌ئی که در دست ساختمان است اهمیت بسیار دارد:

(۱) ساختمان راه آهن موردنظر از لحاظ تکنیکی آسان می‌گردد (به‌خصوص موقع ساختن راه آهن سرتاسری ایران، بندر شاهپور - تهران - بندرگز و شاخه راه آهن بغداد - خانقین - همدان)،

(۲) شبکه راه‌های درجه دوم و شاهراه‌هایی که برای انکشاف حمل و نقل با ماشین در نظر گرفته شده است تکمیل می‌گردد

(۳) در نتیجه برقراری رابطه بین ایالاتی که دور از یکدیگر واقع شده‌اند روابط تجارتی به‌وجود خواهد آمد

(۴) برای شمال ایران، مسأله ترانزیت از خاک ا.ج.ش.س. تا اندازه‌ئی حل شده و ایران امکان پیدا می‌کند محصولات خود را به بازارهای کشورهای و بنادر مدیترانه بفرستد.

(۵) برای توسعه نفوذ امپریالیسم انگلستان شرایط مناسب‌تری ایجاد می‌گردد

(۶) این راه‌ها که در حقیقت، ادامه راه آهن‌های هند و عراق به سمت مرزهای قفقاز و ترکستان ا.ج.ش.س. می‌باشد، اهمیت راه‌های سوق‌الجیشی را می‌یابد.

بدین ترتیب، شرایطی به‌وجود می‌آید که می‌توان توسط ماشین، هر لحظه، ده‌ها هزار سرباز را از هند و عراق، برای سرکوبی جنبش‌های «بلشویکی» تبریز، خراسان و دیگر نواحی به کمک دولت فرستاد.

انگلستان، علاوه بر این، کوشش می‌کرد در جنوب ایران پایگاه هوائی به‌وجود آورد تا در صورت لزوم، درآینده پایگاه هوائی آماده‌ئی در اختیار داشته باشد.

همه شواهد نشان می‌دهد که انگلستان خود را برای اقدامی مهم در ایران آماده می‌سازد.

به موازات مطلب فوق‌الذکر، در این اواخر، متخصصین مطبوعات انگلستان به مطالعه مسأله «امنیت» مرزهای هند پرداخته‌اند. این مسأله، برای نخستین بار - همزمان با اوج تبلیغات ضدشوروی که به دنبال «یادداشت خطاری» بهار سال ۱۹۲۷ چمبرلن قوت گرفت - در مطبوعات محافظه‌کار مطرح گردید. فرمانده نیروهای نظامی بریتانیا، طی بیانات معروف خود، راجع به خطری که گویا از طرف «همسایگان» هند راتهدید می‌کرد سخن گفت. این

مسأله کاملاً به چشم می‌خورد که فرماندهی نظامی بریتانیا، زمینه را برای اعزام نیروهای نظامی از انگلستان به هند آماده می‌سازد. چندی پيش، «دبلی تلگراف»، روزنامه نزدیک به محافل وزارت امور خارجه انگلستان، اطلاع داد که بین کابینه لندن و دولت هند تبادل نظرهای پرهیجانی درباره مکانیزه کردن ارتش مرزی و تقویت قوای انگلستان در شمال هند انجام گرفته است. اهداف مورد نظر کابینه لندن نسبتاً ساده است. امپریالیست‌های انگلیسی، مصمم‌اند نیروهای نظامی هند را در دست گرفته و از آن در جهت اجرای مقاصد ضدشوروی خود استفاده کنند.

انگلستان به موازات توسعه سیاست تجاوزکارانه خود در شتون اقتصادی سیاسی ایران، بر علیه نفوذ ا.ج.ش.س در این کشور نیز به شدت مبارزه می‌کند.

هدف انگلستان از ساختن راه آهن‌ها و راه‌های شوسه تحت پروژه، به دست گرفتن بازارهای شمالی ایران - که به طور سنتی متمایل به ا.ج.ش.س می‌باشد - و انحراف کالاها و جلب آن به راه‌های ترانزیت جنوبی و غربی ایران می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

جالب است که همزمان با این کار، شعبات بانک انگلیس در پهلوی باز می‌شود و بانک انگلیسی به تجاری که ارگان‌های اقتصادی ا.ج.ش.س را تحریم کنند اعتبارات زیاد می‌دهد و شعبات نفت جنوب در قزوین، رشت، تبریز و دیگر نقاط تأسیس می‌گردد.

در عین حال، با شرکت مستقیم دولت ایران در گیلان (شمال) و دیگر ایالات جنبش تحریم سازمان‌های تجاری ا.ج.ش.س به وقوع می‌پیوندد و از طرف دیگر، به نفع انگلستان که گویا در عمل، سیاست دوستانه‌ئی نسبت به ایران دنبال می‌کند، تبلیغ می‌شود.

دولت رضاشاه بنا به اطلاعات موجود - برای اثبات دوستی خود و جلب اعتماد امپریالیسم انگلستان، هم اکنون با انگلستان راجع به تمدید زمان امتیاز

۱. مجله نی‌یرایست آنداین دی یا NEAR EAST AND INDIA در شماره ۸۵۶ خود در این باره چنین می‌نویسد «روسیه، همیشه بمثابة نیروئی در ایران حاضر بوده و خواهد بود و حداقل، تا زمانی که ساختمان راه آهن شمالی جنوبی ایران خاتمه نیافته است وضع به همین منوال ادامه خواهد داشت» در این چند کلمه، هدف سیاست انگلستان از ساختن راه آهن ایران بیان شده است. این مطلب يك بار دیگر نشان می‌دهد که این راه‌ها به خاطر منافع انگلستان که می‌خواهد از نفوذ ا.ج.ش.س جلوگیری کند ساخته می‌شود و نه به خاطر ایران.

نفت جنوب، بانک انگلیس و امتیاز تلگرام قرارداد بسته است. این اقدامات، با تقاضای دولت ایران برای دریافت وام از انگلستان از نزدیک در رابطه است. از طرف دیگر مسأله وام مستقیماً، به نقشه‌های نظامی انگلستان مربوط می‌شود.

رضاشاه پهلوی - بدین ترتیب - در اتحاد با دارودسته مالکین - روحانی‌نمایان، به‌طور عینی، تکیه‌گاه سیاست توسعه‌طلبانه امپریالیسم انگلستان در ایران است. انگلیسی‌ها او را به‌خاطر چشم و ابرویش جلو نیانداختند، و او «شرافتمندان» و صادقانه به آن‌ها خدمت می‌کند. انگلستان هم به او - به‌خصوص وقتی مسأله سرکوبی جنبش‌های کارگران و دهقانان مطرح باشد - کمک می‌کند. انگلستان، برای نجات سلطنت رضاشاه از هیچ تلاشی خودداری نمی‌کند. همان‌طور که این مسأله در جریان قیام اخیر خراسان مشاهده شد، در مدت بسیار کوتاه، هواپیماها، زره‌پوش‌ها و ماشین‌ها برای سرکوب کردن «شورشیان» و «لامذهبان» به کمک قوای دولتی شتافتند.

رضاشاه مجری سیاست امپریالیست‌های انگلستان است و اینان نیز با تمام قوا از سلسله جدید پهلوی حمایت می‌کنند. و فشار همه این اقدامات به‌روزی گرده‌دهقان ایرانی وارد می‌شود. راست است که «شاهنشاه» در بعضی موارد، از خود استقلالی نشان داده و چنین وانمود می‌سازد که به‌دوستان انگلیسی خود اعتنائی ندارد. سفارت انگلستان، در چنین مواردی - مانند قرارداد تجارتي شوروی و ایران<sup>۱)</sup> - یا عوض دریافت می‌کند و یا همه مکانیسم‌های مخفی خود را به کار انداخته و حکمروای «کشور شیرخورشید» را چنان تحت فشار قرار می‌دهد که این يك به‌ر نوع گذشت راضی می‌شود. انگلیسی‌ها، شانتاژ کردن به‌وسیله طرح مسأله کردستان و خوزستان را خوب آموخته‌اند و توسط دست‌نشاندهگان خود، برای کردستان خودمختاری، و برای خوزستان یکی شدن با عراق (به‌بهانه این که اعراب در عراق سکنا دارند) را درخواست می‌کنند. انگلیسی‌ها، در مجموع، به‌قسم و آیه رضاشاه پهلوی اعتماد ندارند و به‌این مناسبت، سعی دارند همه امکانات تهدید کردن او را از

---

۱. چنان که همه می‌دانند، انگلستان در ازای «بی‌طرفی» خود در قرارداد شوروی و ایران امتیازات جدید نفتی دریافت نمود و موفق شد زمان امتیازات سابق را افزایش دهد، در حالی که انگلستان به‌خوبی می‌دانست که رضاشاه چاره‌ئی جز عقد این قرارداد ندارد، زیرا بدون آن همه شمال ایران به‌منطقه فقرزده‌ئی تبدیل می‌شد.

دست ندهند و چنین امکاناتی را برای مواقع حساس احتمالی نگاه دارند.<sup>(۱)</sup>

همه مطبوعات و وطن پرست ایران، نسبت به تصرف جزائر بحرین توسط انگلستان شدیداً اعتراض کردند. وزارت امور خارجه ایران در تاریخ ۲۲ نوامبر سال ۱۹۲۷ یادداشت اعتراض خود به دولت انگلستان را تقدیم دبیرکل جامعه ملل نمود. علت این اعتراض اصل ۶ قرارداد منعقد شده میان انگلستان و حجاز [عربستان سعودی] در تاریخ ۲۵ مه سال ۱۹۲۷ بود. طبق این قرارداد، «اعلیحضرت پادشاه حجاز به انگلستان تعهد می‌کند که با کویت و بحرین و شیوخ سواحل قطر و عمان - که قراردادهای ویژه‌ای با دولت فحیمه بریتانیا دارند - روابط دوستانه و صلح‌جویانه برقرار کند». دولت ایران، در یادداشت خود، این عمل انگلستان را غیرقانونی دانسته و «حفظ حقوق غیرقابل انکار ایران بر روی جزائر بحرین» را در خواست می‌کرد.

بحرین مجمع الجزایری است که از پنج جزیره تشکیل شده و ۱۲۰ هزار نفر جمعیت دارد. این جزایر در ۳۰ تا ۳۵ کیلومتری شبه‌الجزیره عربستان واقع شده است. حکمران آن عیسی ابن علی الخلیفه با دولت هندوستان که نزد شیخ نماینده رسمی دارد (ماژوربرت) روابط قراردادی دارد. بنا به نوشته تایمز (۱۹۲۷/۱۲/۲۹) ساکنین این جزایر که در خارج از بحرین اقامت داشتند، مدت نیم قرن از حمایت کنسولگری‌های بریتانیا برخوردار بودند و انگلستان بارها از تمامیت مجمع‌الجزایر بحرین در برابر تجاوز کشورهای مختلف حمایت کرده است. دولت بریتانیا، گویا به این مناسبت، شیخ را شاهزاده‌ئی مستقل و متحد هندوستان تلقی می‌کرده است. البته، حقیقت کاملاً چنین نیست. انگلستان با شیخ خوزستان [خزعل] که یکی از ایالات جنوبی ایران است نیز قرارداد منعقد کرده است. دیری است که این سیاست استعماری انگلستان برای همه روشن است. شك نیست که انگلستان سیاست غارتگرانه خود را در شرق ادامه داده و حاضر است مناطقی که موقعیت او را در هند تقویت کند غصب نماید. جزایر بحرین می‌تواند در تحکیم راه‌های امپراتوری نقش نسبتاً به‌سزائی داشته باشد. این

۱. مجله انگلیسی فوق‌الذکر که با محافل وزارت مستعمرات نزدیک است، طی مقاله‌ئی تحت عنوان «سیاست‌ها و سیاست در ایران» (شماره ۸۵۶) آشکارا نوشت: «تهران همه ایران نیست. اغلب صدای ایلات که ستون فقرات کشور را تشکیل می‌دهد به گوش غرب نمی‌رسد». این به آن معنا است که انگلستان تنها کشور غربی است که این صدا را می‌شنود و از آن به‌خاطر منافع خود استفاده می‌کند.

جزایر - به خصوص به عنوان پایگاه برای هواپیماهای انگلیسی دارای اهمیت است. این جزائر در این مورد به انگلستان خدمت بزرگی می‌کند. روزنامه ستاره ایران به تاریخ ۱۹۲۸/۱/۲ اطلاع داد، که در اواخر دسامبر سه کشتی جنگی انگلیسی به بحرین آمده و در یکی از جزائر به نام هنگام لنگر انداختند. به علاوه، چهار هواپیما نیز در این جزائر فرود آمد. بنا به نوشته روزنامه، یکی از افسران هوایی گفت «این جزائر از آن ما هستند و ما حق داریم، بدون اجازه کسی از آن برای نیروهای هوایی خود استفاده کنیم».

اما سوالی که مطرح می‌گردد این است که چرا دولت رضاشاه، ۶ ماه پس از انعقاد قرارداد بین انگلستان و حکمران حجاز، چنین سروصدائی راه انداخت؟ به خصوص که رضاشاه، از هر کس بهتر از دوز و کلک‌های انگلستان در جنوب ایران اطلاع داشت.

مگر نه این است که قدرت انگلیسی‌ها در بحرین، به خصوص، در دوره رضاشاه فزونی یافت. مگر نه این که انگلستان - در برابر چشمان رضاشاه - در بحرین پایگاه هوایی می‌ساخت. شاهنشاه، مدت‌ها بود که می‌دانست مأموران گمرکی او در جزایر هیچ قدرتی ندارند و میزان کالای قاچاقی که از آنجا وارد ایران می‌شود مقیاس تهدیدکننده‌ئی یافته و از این قبیل.

اگر به روحیه توده‌های مردم کشور «شاهنشاهان» واقف باشیم جواب به این سؤال بسیار ساده خواهد بود. مسأله این است که مردم کشور بیش پیش معتقدند که رضاشاه به کمک انگلیسی‌ها به حکومت رسیده، و عامل آنان می‌باشد. مردم معتقدند که کشور را مأموران انگلیسی اداره می‌کنند و علیهذا، به این مناسبت این مستبد شرقی - که در فریب و دورویی دست دیگران را از پشت بسته است، برای نشان دادن استقلال خود نسبت به انگلیسی‌ها و این که او به منافع مردم ایران خدمت می‌کند - گاه به گاه یادداشت‌هایی بر ضد انگلستان می‌فرستد و در روزنامه‌ها، طی چندین ماه، درباره این عمل وطن پرستانه خود هو و جنجال به پا می‌کند. در ضمن، مطبوعات خود فروخته تهران نیز که تمایلات ارباب خود را می‌شناسد به مدح و ثنا گفتن از این مدافع «کبیر» کشور بزرگ می‌پردازد. به عنوان مثال، ستاره ایران در تاریخ ۱۹۲۷/۱۲/۳۰ چنین می‌نویسد «این اعتراض نشان‌دهنده آن است که دولت شاه سعی دارد از منافع ملت ایران دفاع کند بدین مناسبت، ما به نام ملت ایران صمیمانه از دولت‌مان تشکر می‌کنیم». چند ماه قبل از این، به مناسبت

یادداشت ایران به انگلستان مبنی بر تمایل دولت ایران به لغو کاپیتولاسیون نیز هیاهو و جنجال مشابهی راه انداختند. این اقدامات همگی برای فریب دادن توده‌های مردم انجام می‌شود. درست در همین هنگام، در هیئت‌های مخفی ادارات امتیازات جدید تهیه و به انگلیس داده می‌شود و زمان امتیازات قدیم افزایش می‌یابد. شك نیست که همه این اعتراضات - مانند اعتراضات قبلی - بی‌نتیجه خواهد ماند، چون رضاشاه پهلوی هیچ گاه در فکر مقاومت جدی در برابر زورگویان انگلیسی نبوده است. حتی، سروصدای راجع به بحرین، فقط به آن خاطر بوده است که تصرف بحرین توسط انگلیسی‌ها صورت قانونی پیدا کند.

در مورد لغو قرارداد کاپیتولاسیون نیز هیاهوی وطن‌پرستانه‌ئی به راه انداختند. درحالی که ایران امکان داشت قرارداد کاپیتولاسیون را فردای روزی که روسیه شوروی قراردادهای نامساوی منعقد با روسیه تزاری را لغو کرد - کم‌کم یکن اعلام کند. همه می‌دانند که از رژیم کاپیتولاسیون سرنیزه‌های تزاریسم روس حفاظت می‌کرد. مگر نه این که، ایران در قرارداد با انگلستان و دیگر کشورها تصریح کرده است که حق دارد، در هر لحظه، با دادن اطلاع از پیش (یک سال) حقوق کنسولی را لغو کند. چرا رضاشاه در طول ۸ سالی که فرمانروای واقعی بود، از این حق مردم ایران استفاده نکرد؟ فقط به خاطر این که انگلستان اجازه نمی‌داد. اما، چرا انگلستان حال این مسأله را پذیرفته است؟ موقعیت انگلستان در ایران - تحت رژیم رضاشاه - ده‌ها بار نیرومندتر شده، زیرانه تنها اهرم‌های اساسی اقتصاد ایران در دست او است، بلکه تمام قدرت رژیم شاه جدید نیز از انگلستان پشتیبانی می‌کند.

انگلستان، با وجود همه این شرائط، موافقت خود را با لغو کاپیتولاسیون به قیمت گرانی فروخت. انگلستان، در ازای موافقت خود، حق یافت در مناطق مختلف ایران فرودگاه تأسیس کند. این بدین معناست که انگلستان حق دارد «براساس قانون» در جهت منافع عملیات تهاجمی خود علیه ایران و ا.ج.ش.س پایگاه نظامی بسازد.

## روابط اقتصادی در کشاورزی و قوانین کشاورزی رژیم جدید

اشکال موجود مالکیت زمین و مشخصات آن: خالصه، عمومی، وقف، خرده مالکی، اربابی، مالیات‌ها و دیگر وظایف دهقان ایران. اشکال مختلف استثمار کار دهقان. سهم دهقان از محصول در نقاط مختلف ایران. خودکامگی بی‌حد اربابان. سلف‌خری محصول دهقان توسط ارباب. کسری بودجه دهقان. کمبود آب. قوانین رضاشاه پهلوی. بدون درهم کوبیده شدن ارتجاع انگلیسی - شاهی راه نجات دیگری برای دهقان ایرانی وجود ندارد.

ایران يك کشور کشاورزی است. زندگی اقتصادی کشور به‌شرایط مساعد انکشاف کشاورزی وابستگی کامل دارد. کوچک‌ترین وقفه در کار کشاورزی، خشکسالی، تقلیل صدور فرآورده‌های کشاورزی و جز این‌ها، فوراً، و به‌طور دردناک، در تمام شئون اقتصادی کشور اثر می‌گذارد.

اشکال عمده مالکیت زمین که در ایران امروز نقش اساسی دارند عبارتند از: زمین‌های خالصه (زمین‌های دولتی)، زمین‌های وقف (زمین‌های اماکن مقدس)، زمین‌های اربابی. زمین‌های اربابی نقش عمده را دارا بوده و قسمت اعظم زمین‌های قابل کشت و حاصل‌خیز را در برمی‌گیرد. زمین‌های خالصه، شامل کوه‌ها و صحراهای متعلق به دولت نیز می‌شود، لیکن در مورد حاضر مقصود ما از زمین‌های خالصه، زمین‌های قابل کشت است که به‌اجاره داده می‌شود. علاوه بر این اشکال عمده مالکیت زمین، زمین‌های عمومی وجود دارد که شامل زمین‌های سای‌همپای و زمین‌های عشایر (متعلق به روسای عشایر) می‌باشد و بالاخره، زمین‌های خرده مالکین که زمین‌های دهقانان و اربابان کوچک محلی را در برمی‌گیرد<sup>(۱)</sup>.

تقریباً در همه ایران محصول پنج قسمت می‌شود که این تقسیم

۱. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به کتاب ما «ایران» انتشار گس ایزدات سال ۱۹۲۵؛ و جلد چهارم اسناد تاریخی، انتشارات مزدک فلورانس، انتشارات علم - تهران.



براساس عوامل عمده مشارکت در کار کشاورزی (زمین، آب، بذر، احشام کاری و کار دهقان) انجام می‌گیرد.

میلسو مستشار مالی سابق آمریکائی در ایران - در آخرین کتاب خود وظیفه آمریکا در ایران (The American Task in persia) این مسأله را تأیید می‌کند. نحوه‌های مختلف تقسیم محصول میان ارباب و دهقان براساس تقسیم محصول به پنج قسمت شکل گرفته است.

این نحوه‌ها عبارتند از: سه یک بر، نصفه کار و چهار یک دار. در نحوه سه یک بر، دهقان بذر و احشام و ابزار را از ارباب دریافت می‌کند. یک پنجم محصول در ازای زمین به ارباب تعلق می‌گیرد. باقی مانده محصول به ۳ سهم تقسیم می‌شود که  $\frac{2}{3}$  آن را ارباب و  $\frac{1}{3}$  را دهقان می‌برد. در نحوه نصفه کار، احشام و ابزار کار از دهقان است. در این مورد نیز، نخست  $\frac{1}{5}$  محصول به ارباب پرداخت می‌شود و دهقان نصف باقیمانده محصول را دریافت می‌کند. در نحوه چهار یک دار - دهقان چیزی جز نیروی کار خود ندارد و با وسائل ارباب روی زمین کار می‌کند. در این نحوه، ارباب نخست  $\frac{4}{5}$  محصول را دریافت می‌کند و از باقیمانده محصول  $\frac{3}{4}$  به ارباب و  $\frac{1}{4}$  به دهقان تعلق می‌گیرد. بدین ترتیب، در تقسیم محصول به نحوه چهار یک دار، دهقان فقط  $\frac{1}{25}$  کل محصول را می‌برد. نحوه چهار یک دار، بیش‌تر در مورد زمین‌هایی به کار می‌رود که زیر کشت برنج می‌باشد. دهقانانی که تحت سیستم سه یک بر و چهار یک دار کار می‌کنند، از پرداخت مالیات به دولت معاف هستند. در نحوه تقسیم نصفه کار، نیمی از مالیات را دهقان و نیمی را ارباب می‌پردازد.

بنابه آمار مقتدر سنجابی<sup>(۱)</sup>، درصد زمین‌های قابل کشت و زیر کشت، از لحاظ نوع مالکیت تقریباً به‌قرار ذیل است:

۶۶٪ کل زمین‌های قابل کشت متعلق به ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ ارباب است که آن را به دهقانان اجاره می‌دهند.

۴٪ زمین‌ها که خالصه نام دارد، متعلق به دولت است که این زمین‌ها را نیز به دهقانان اجاره می‌دهد.

۱. مقتدر سنجابی، از کمونیست‌های ایرانی است که در سال ۱۹۲۷ به شوروی پناهنده شد و به‌کار تحقیق اقتصادی مشغول شد. او همانند دیگر کمونیست‌های ایران قربانی کشتارهای رژیم استالینی شد. (ویراستار)

۱۰٪ زمین‌ها متعلق به اماکن مقدس است (زمین‌های وقف). روی این زمین‌ها، دهقانان تحت شرایط اجاری کار می‌کنند.

۱۴٪ زمین‌ها (زمین‌های عشایر) متعلق به رؤسا و خان‌های ایلات است. در واقع این زمین‌ها در ردیف املاک اربابی قرار دارد.

۳۱/۲٪ زمین‌ها مال دهقانان است که زمین‌های خرده مالک را تشکیل می‌دهد.

۱/۵ درصد زمین‌ها را زمین‌های سای - همپائی تشکیل می‌دهد. همپائی نوعی استفاده از زمین است که در آن دهقان حق مالکیت کامل بر زمین ندارد و فقط می‌تواند روی آن کار کند و یا حق خود را به دیگری واگذار نماید.

۱٪ زمین‌ها را زمین‌های عمومی تشکیل می‌دهد.

بدین ترتیب، تعداد معدودی ستمکار مالک ۹۴٪ زمین‌ها، و ۱۰ میلیون دهقان مالک ۶٪ زمین‌های قابل کشت می‌باشند.

ما برای بررسی وضع مادی دهقانان، آمار دو ایالت - ارومیه و گیلان - را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. در هر دوی این ایالات، کمبود بازوی کار احساس می‌شود. دهقانان ارومیه، در این اواخر نسبت به دیگر مناطق ایران وضع تا اندازه بهتری دارند و از آزادی و حقوق بیش‌تری برخوردارند. مثلاً، بسیاری از مقامات ده را خود آن‌ها انتخاب می‌کنند. این مسأله به آن خاطر است که ارومیه در زمان جنگ جهانی بیش از نیمی از جمعیت خود را از دست داد و از ۱۵۰,۰۰۰ نفر جمعیت آن فقط ۶۵,۰۰۰ نفر در ارومیه باقی ماندند. این کاهش عظیم جمعیت، مسأله نیروی کار را به عنوان مسأله حادی برای اربابان مطرح ساخت، و به این مناسبت مزد کارگر، اجباراً افزایش قابل توجهی یافت. اربابان از این که دهقانان زمین‌های اجاری را ترك کنند بیم بسیار دارند و به این جهت به آنان ارج زیادتری می‌نهند. از سوی دیگر، در این اواخر رقابت میان اربابان برای جلب دهقانان به زمین‌های اربابی بالا گرفته است. این عوامل باعث گردیده که دهقان آزادتر باشد و تحت فشار کم‌تری قرار گیرد. لیکن این پدیده موقتی است. درصد زمین‌های متعلق به دهقانان - نسبت به کل زمین‌های زیر کشت - در این منطقه ۱۳٪ است. در ضمن این ۱۳٪ درصد زمین میان انواع مختلف دهقانان این منطقه به ترتیب ذیل تقسیم گردیده است:

۱۲٪ را دهقانانی تشکیل می‌دهند که مالک ۲ تا ۲۰ جریب زمین‌اند.

۶۸٪ از دهقانانی تشکیل می‌شود که ۲ جریب زمین دارند.

۱۲٪ دهقانان بدون زمین‌اند.

۸٪ کارگران کشاورزی می‌باشند.

بدین ترتیب، بخش اعظم از دهقانانی تشکیل شده است که تا ۲ جریب زمین دارند. ۷۵٪ این دهقانان قادر نیستند مایحتاج‌شان را از زمین خود به‌دست آورند. مساحت زمین‌های اربابان - که دارای املاک وسیعی می‌باشند - به‌ترتیب ذیل است:

۷۷٪ زمین‌ها، ملک اربابانی است که ۴ هزار جریب و بیش‌تر زمین دارند.

۱۵٪ زمین‌ها، متعلق به اربابانی است که تا ۴ هزار جریب زمین دارند.

۸٪ زمین‌ها، متعلق به کسانی است که تا ۵۰۰ جریب زمین دارند.

با وجود این که شرائط این منطقه کم و بیش مساعد و وضع دهقانان نسبت به سایر نقاط بهتر است، درصد دهقانانی که می‌توانند از محصول زمین خود ارتزاق کنند، در همه منطقه ارومیه از ۱۲٪ نمی‌گذرد.

ایالت گیلان از این لحاظ نمونه است. دهقانان را - بنا به مساحت زمینی که اجاره می‌کنند - می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱. دهقانانی که زمین اجاره نمی‌کنند ۱۲٪

۲. دهقانانی که یک جریب زمین اجاره می‌کنند ۲۵٪

۳. دهقانانی که از ۲ تا ۴ جریب زمین اجاره می‌کنند ۵۶٪

۴. دهقانانی که از ۴ تا ۱۰ جریب زمین اجاره می‌کنند ۷٪

قریب ۳۰ تا ۴۰٪ دهقانان دارای احشام کاری می‌باشند. ۶۰ تا ۷۰ دهقانان احشام کاری را اجاره می‌کنند. وضع گروه‌های دهقانی از نقطه نظر بودجه آنان از این قرار است (ما وضع دسته اول، یعنی کارگران کشاورزی را در نظر نمی‌گیریم).

دهقانانی که تا یک جریب زمین اجاره می‌کنند به‌سختی دخل و خرج می‌کنند. درآمد آن‌ها ۶۶۰ قران و مخارج آنان نیز تقریباً به‌همین میزان است. در ضمن اجاره زمین و عوارض دیگری که به ارباب می‌پردازند، بخش اعظم مخارج این دهقانان را تشکیل می‌دهد. به‌عنوان مثال، دهقان باید علاوه بر اجاره زمین، ۱۸۵ قران بابت استفاده از احشام کاری، آب و بذر به ارباب بپردازد. واضح است که درآمد ناچیز دهقان، حتی، احتیاجات مبرم او را نیز

برآورده نمی‌کند. اگر جریمه‌ها و ربحی را که ارباب از دهقان می‌گیرد به آنچه که ذکر شد نیز اضافه کنیم، روشن می‌شود که دهقان کاملاً تابع ارباب است. حال، بودجه دهقانی را در نظر بگیریم که سه جریب زمین اجاره می‌کند. خانوادهٔ چنین دهقانی معمولاً از ۷ نفر تشکیل می‌شود که چهار تن از آن کار می‌کنند (بودجه یک چنین خانواده‌ئی را می‌توان برای ایالت گیلان، کم و بیش، به عنوان یک بودجه نمونه در نظر گرفت). درآمد چنین دهقانی ۱۶۱۲ قران و مخارج آن ۱۷۱۳ قران است، یعنی بودجه او ۱۰۰ قران کسری دارد. ۵۰٪ درآمد دهقان نصیب ارباب می‌شود. این دسته از دهقانان نیز وضع اسفناکی دارند، زیرا آنان مضافاً باید ۱۲ مرغ، ۲۰۰ بسته کاه برنج، ۶۶ تخم مرغ و غیره به ارباب بدهند. واضح است که این دهقانان نیز شدیداً زیر سلطهٔ ارباب‌اند. اینان نیز مجبورند، برای تأمین خوراک خانوادهٔ خود کارهای فرعی جست‌وجو کنند. وضع دهقانی که سه جریب زمین اجاره می‌کند ولی خانواده‌اش از کم‌تر از چهار نفر فرد کارکن تشکیل شده، و از کار افراد خارج از خانواده‌اش استفاده می‌کند، نسبتاً بهتر است. لیکن تعداد این نوع دهقانان زیاد نیست. وضع این دهقانان راحت‌تر است و قادرند با درآمد خود امرار معاش کنند. اما حتی این دهقانان نیز نمی‌توانند به خود اجازه دهند که هر روز جای بنوشند و فقط در مواقع جشن جای می‌نوشند. آن بخش از دهقانان که از کار دهقان روزمزد استفاده می‌کند - با وجود همهٔ شرائط فتودالی و اسارت اربابی - در راه تبدیل شدن به سرمایه‌دار (کولاک) پیش می‌رود. تعداد این دهقانان در گیلان بسیار کم بوده و از ۱ تا ۲ درصد تجاوز نمی‌نماید. این دهقانان، از طریق اجارهٔ به‌شخص ثالث سرمایه انباشت کرده و راه را برای خود می‌گشایند. آنان به عنوان مثال - ۴ تا پنج جریب زمین اجاره می‌کنند، و از آن ۱ یا ۲ جریب را برای خود گذاشته و بقیه را به فقیرترین دهقانان - که نمی‌توانند مستقیماً از ارباب زمین بگیرند - به قطعات ۱، ۱/۵ و ۱/۴ جریب اجاره می‌دهند. کولاک (سرمایه دار ده) اگر خود ۱/۳ محصول را به ارباب می‌پردازد، نصف محصول را از دهقان فقیر، می‌گیرد و بدین ترتیب، از راه اجارهٔ به‌شخص ثالث مبلغی پس‌انداز می‌کند و راه ارتقاء خود را می‌گشاید. سرانجام، بخشی از دهقانان گیلان در ازای مزدکار می‌کنند، که بیش‌تر آنان از نقاط کوهستانی می‌آیند. از اینان، قسمتی در شیلات سواحل دریای خزر کار می‌کنند. تعداد این نوع دهقانان که به گیلان می‌آیند تقریباً ۲۰۰۰۰ تن است.

البته درآمد اربابان با درآمد دهقانان به هیچ وجه درخور مقایسه نیست. درآمد ارباب متوسطی که ۲۲۰۰ جریب زمین داشته باشد به شرح ذیل است: حق الاجاره از برنج زارها ۶۱۶,۰۰۰ قران، از باغ‌های توت ۵۰,۰۰۰ قران، از زمین‌های بازار و بازار مکاره ۱۰۰,۰۰۰ قران، بنابراین درآمد کل یک ارباب متوسط به ۸۶۶,۰۰۰ قران بالغ می‌گردد. کل مخارج او را می‌توان ۲۹۹,۰۰۰ قران برآورد کرد. بدین ترتیب درآمد خالص او ۵۶۷,۰۰۰ قران خواهد بود.

معمولاً، اربابان ایرانی، املاک خود را توسط مباشر و یا شخص مورد اعتماد، اداره می‌کنند. حتی میلیسپو نیز از این مطلب اظهار نارضایتی کرده است. بنا به گفته او، اربابان - که در تهران و یا در شهرهای ایالتی زندگی می‌کنند - به ندرت به املاک خود می‌روند و در آمدشان را توسط مباشر و یا شخص مورد اعتماد خود وصول می‌کنند. درصد معینی از درآمد به‌مباشر پرداخت می‌شود که حتی به ۱۵٪ درآمد کل نیز می‌رسد. گاه، شخص مورد اعتماد ارباب، خود مباشر استخدام می‌کند و برای این کار در ماه ۸۰ تا ۱۰۰ تومان حقوق می‌پردازد. واضح است، که نه شخص مورد اعتماد ارباب و نه مباشر (او که جای خود دارد) به حقوق خود اکتفاء نمی‌کنند. آن‌ها به‌میزان درآمد ماهانه خود، از دهقان جریمه‌های گوناگون می‌گیرند. اگر به‌یاد داشته باشیم که آن‌ها حق دارند دهقان را به‌نام ارباب محاکمه کنند - تصویر خودکامگی بی‌حدی که در ده حکمفرماست بر ما روشن می‌گردد.

وضع دهقانان مناطق دیگر ایران نیز، از وضع دهقانان ایالت گیلان و ارومیه بهتر نیست. میلیسپو در کتاب خود *وظیفه آمریکا در ایران* (ص ۲۵۱-۲۴۸) موارد وحشتناک بسیاری را از زندگی دهقانان نقاط دیگر ایران ذکر می‌کند. در بسیاری از مناطق، در اثر ولخرجی و خشونت اربابان دهات زیادی ویران و ورشکست می‌شود. بنا به آمار میلیسپو در ناحیه گروس از ۲۱۴ ده، ۱۰۶ ده ویران و بقیه موقعیت بسیار اسفناکی دارد.

بدین ترتیب، یوغ اسارت شاه و اربابان در همه جا به‌طور یکسان محسوس است.

وضع دهقانان مرکز ایران نیز - ناحیه اصفهان - تعریفی ندارد. معمولاً، دهقانان باید نصف محصول خود را به ارباب بپردازند. در صورتی که ارباب بذر و یا وسائل دیگر کشاورزی - مانند ابزار کار، احشام

کاری و غیرو - در اختیار آنان بگذارد، بهره مالکانه به میزان قابل توجهی افزایش می‌یابد. دهقان، در این منطقه، مانند سایر نقاط - از هر نوع حقوقی محروم است. او حتی، در انتخاب کشت نیز آزاد نمی‌باشد. دهقان مجبور است آنچه را که ارباب می‌خواهد و در آن ذینفع است بکارد. به عنوان مثال، دهقان حق ندارد پنبه آمریکائی در زمین خود کشت کند، چون این به نفع ارباب نیست. پنبه آمریکائی باید ۳ تا ۴ بار در سال - یعنی موقع به عمل آمدن آن - جمع‌آوری شود و بدین مناسبت، ارباب مطمئن نیست که همه بهره مالکانه را دریافت کند. در حالی که پنبه محلی یک بار جمع‌آوری می‌شود و ارباب امکان دارد توسط مباشر خود و بدون زحمت سهم خود را بگیرد. در غیر این صورت او مجبور است مرتباً مواظب دهقان بوده و جمع‌آوری محصول پنبه را به موقع رسیدن آن زیر نظر داشته باشد.

اراده ارباب برای دهقان حکم قانون را داراست. در صورت سرپیچی دهقان از ارباب، دهقان از امکان اجاره زمین محروم می‌گردد. به این دلیل، دهقان دندان روی جگر گذاشته و از ارباب اطاعت می‌کند. در مضیقه بودن دائمی دهقان - پس از آنچه ذکر شد - تعجب‌آور نیست. اما، ارباب، حتی از این وضع بد دهقان نیز به نفع خود استفاده می‌کند: مقصود ما سلف‌خری محصول است که در ایران به پدیده‌ئی عادی تبدیل شده است. اربابان با استفاده از وضع دشوار دهقانان ۵۰ تا ۶۰٪ ارزش محصول را به آنان می‌پردازند. این «نحوه عمل» به خصوص در مناطق کشت‌های صنعتی معمول است. مثلاً، در مازندران، ۸۵٪ پنبه دهقان از پیش خریداری می‌شود. در ضمن، این نحوه خرید و فروش تابع هیچ قانونی نیست.

کشاورزی در ایران بدون آبیاری امکان‌پذیر نیست، زیرا آب پایه آن را تشکیل می‌دهد. در نقاطی که آب نیست، مزارع در ماه ژوئن - مانند صحرا - از علف خاردار پوشیده می‌شود. در ایران - مانند همه کشورهای گرمسیر - باغات، شهرها، دهات و مزارع در کنار آب به وجود می‌آید. رودخانه‌های ایران که اغلب در ماه ژوئیه خشک می‌شود - قادر به تأمین آب لازم نیست. آب و هوای ایران (به استثنای ایالات کناره‌های بحر خزر) بسیار خشک است و در همه تابستان و تقریباً برای مدت ۵ ماه باران نمی‌بارد و به همین علت آب رودخانه‌ها کافی نیست.

کوه‌ها و قله‌های برفی‌شان، دریاچه‌های کوهستانی و آب‌های زیرزمینی،

منابع اصلی آب در ایران‌اند. آب مزارع، باغات و شهرها از محل آب‌های کوهستانی تأمین می‌شود.

آبی که از آن برای آبیاری مزرعه استفاده می‌شود اغلب متعلق به ارباب است. کمبود آب کار کشاورزی را بسیار دشوار می‌سازد. نه تنها باغات میوه، تاکستان‌ها و در بعضی مناطق جنگل‌ها، بلکه، حتی مزارع گندم که به آب زیاد محتاج نیستند و غیرو باید آبیاری بشوند. بدین مناسبت آن کس که آب منطقه را در اختیار داشته باشد، صاحب انحصاری و واقعی ناحیه است. واضح است، که آب مال ارباب است و او از این موقعیت خود دائماً سوءاستفاده می‌کند. قیمت آب - مانند بهره مالکانه - کاملاً مربوط به اداره ارباب است. مقامات محلی دولت نیز مانند اربابان - از مسأله آب سوءاستفاده می‌کنند. آب رودخانه‌ها، در ایران، در انحصار دولت است و حاکمان آن را اداره می‌کنند. آنان اغلب اداره این انحصار را به مالکین بزرگ واگذار می‌نمایند. بدین ترتیب، سختی‌های ناشی از این انحصار بر گرده دهقان بدبخت وارد می‌شود. به‌عنوان مثال، دولت در تهران از فروش آب برای آبیاری مزارع و رامین و شهریار قریب ۳۰,۰۰۰ تومان دریافت می‌کند، در حالیکه مصرف‌کنندگان پنج برابر این قیمت را می‌پردازند. اغلب اتفاق می‌افتد که دهقان برای پرداخت قیمت آب، پول ندارد و مجبور است از رباخواران با بهره‌ئی گزاف پول قرض کند، و یا محصول آینده خود را به قیمت بسیار ارزان به فروش برساند، تا، بدین ترتیب، بتواند به‌موقع مقدار آب مورد احتیاج خود را از مأمورین دولتی خریداری کند. از سوی دیگر، مأموران، آب را به قیمت تعیین شده در اختیار دهقان نمی‌گذارند و آن را گران‌تر می‌فروشند. همه این شرایط، کاهش مساحت کشت و در نتیجه گرانی غلات را باعث می‌شود. قیمت نان در پنج سال اخیر، در تهران، از خرواری ۶۵ تومان به ۲۰ تا ۲۵ تومان افزایش یافته است.

اگر دهقانان امکان داشتند محصولات گرانبهرتری کشت کنند، موقعیت آنان کمی بهبود می‌یافت. لیکن دهقانان چنین امکانی ندارند، زمین‌هایی که برای کشت محصولات گران‌بها - مانند پنبه، خشخاش، برنج و تنباکو - مناسب است، اغلب، توسط اربابان تصاحب شده و آنان با به‌کار بردن سیستم بیگاری و یادهقان روزمزد از آن بهره‌برداری می‌کنند. اربابان، گاه نیز، این نوع زمین‌ها را به قیمت گران اجاره می‌دهند، اجاره زمین در این موارد

به ۵۰٪ درآمد ناخالص (ناویژه) بالغ می‌گردد.

طرح قانون نظام جدید مالیاتی، در بهار سال ۱۹۲۲، تسلیم مجلس گردید. قانون جدید، نقشه‌برداری از زمین‌ها و تعیین حدود آن را در نظر گرفته و به جای مالیات‌های متعدد و مالیات‌هایی که به جنس پرداخته می‌شد، مالیات واحد پولی که برابر ۱/۱۰ درآمد بود مقرر می‌ساخت. این قانون مالیات‌ها و عوارض دیگر و نیز مالیات سرانه و پرداخت عوارض معمول دیگر را ملغی اعلام می‌کرد. نقشه‌برداری از زمین‌ها در بهار سال ۱۹۲۶ به تصویب مجلس رسید و در حال حاضر در شرف اجراست.

مقدار مالیات جدید اگر از مقدار کل مالیات‌های قدیم بیش‌تر نبود، کم‌تر هم نبود.

دولت رضاشاه مالیات واحد پولی را نه به خاطر کمک به دهقانان، بلکه برای تثبیت قدرت سلطنت جدید وضع کرد. دولت شاه با کمک مستشاران آمریکائی (در حقیقت، انگلیسی) به این مسأله پی برد، که اخذ مالیات پولی از دهقانان مزاید بیش‌تری دارد. زیرا در صورت اخذ مالیات به جنس، مبلغ کل مالیات تابع میزان محصول و قیمت گندم بوده و سخت متغیر است و توازن بودجه را به خطر می‌اندازد. در حالی که اخذ مالیات به پول تنظیم خرج و دخل بودجه را خیلی سهل‌تر می‌سازد. اما، آیا این مسأله برای دهقان مشکلی را حل می‌کند؟

ایراندوست - که دیگر او را شناخته‌ایم - در این باره می‌نویسد: «سال‌های اخیر برقراری مالیات‌ها و عوارض جدید را برای دهقان ایرانی به همراه داشته است. راه‌سازی، ساختمان پل‌ها، بهبودی وضع آبیاری و کارهای عام‌المنفعه دیگر، که رشد دائمی و تمرکز کشور جدید آن را ایجاد می‌کند - به علت کمبود درآمد دولت، باعث افزایش مالیات‌های جنسی برای دهقانان شده است. به طور کلی، دوره حاضر، که دوره شکل‌گیری دستگاه دولتی به جای قدرت فئودالی است، در یک سلسله از نواحی، با بدتر شدن وضع دهقانان و افزایش بار مالیات بر دوش آنان همراه است» (۱).

وقتی ایراندوست اعتراف می‌کند که رژیم رضاشاه وضع دهقانان را بدتر ساخته است، باید مطمئن بود که وضع واقعی دهقانان خیلی وخیم است.



اما بپردازیم به اقدامات قانون‌گذاری دولت رضاشاه در پنج - شش سال اخیر. هنوز هم، تعداد زیادی از «متخصصین» ما در مسأله ایران، رضاشاه را شخصی می‌دانند، که گویا، زندگی دهقانان را آسان‌تر کرده است. به‌عنوان مثال، در شماره ۳ مجله اکونومی چسکی وستینک آذربایجانا به سال ۱۹۲۶، در صفحه ۱۰۳-۱۰۲ چنین می‌خوانیم:

«دهقان ایرانی در اسارت اربابان قرار داشت و فقط دولت رضاشاه در جهت بهبود وضع اقتصادی دهقانان تغییراتی به‌وجود آورد. دهقانان امکان یافتند زمین‌های دولتی را برای کشت اجاره کنند، و این کار، آغاز بهبودی وضع دهقانان ایرانی بود - اگر چه نه به‌طور کامل (همین مانده بود که بگویند رضاشاه وضع دهقان را به‌طور کلی بهبود بخشیده. آ.س.). دولت رضاشاه به‌بهبودی وضع دهقانان توجه کرد و مسأله ملغی ساختن عشریه را در مجلس مطرح کرد. ایران نیز - مانند ترکیه که عشریه را در اوت سال ۱۹۲۴ ملغی کرد - مایل است عشریه را ملغی کند». البته، این مطلب، عجالتاً صحتی ندارد و دولت ایران حتی در فکر الغای عشریه نیست. اگر گفته مؤلف مقاله اکونومی چسکی وستینک آذربایجانا را بپذیریم، چنین برداشت می‌شود که رضاشاه به‌طور جدی نسبت به‌دهقانان ایران دلسوزی می‌کند. مقاصد «دلسوزانه» «شاهنشاه» به‌خصوص، از گفته‌های اسونتیستیکی روشن می‌شود. او در مقاله خود تحت عنوان «اقتصاد ایران معاصر» که در مجله مؤردونارد نایاز یزن (حیات بین‌الملل) (شماره ۱، سال ۱۹۲۶) به‌چاپ رسیده می‌نویسد: «در عین حال توسط مقررات ویژه دادگاه‌های نظامی اصل جدیدی اجرا می‌شد که [برای دهقانان] سپری در برابر زورگویی مقامات دولتی بود. جالب است که این دادگاه‌های نظامی - برعکس اروپا - از دادگاه‌های عادی مترقی‌ترند». چنین تأکیدی فقط ناآگاهی سیاسی مؤلفان آن را نشان می‌دهد. زندگی دهقانان، با پیدایش این دادگاه‌های نظامی نه تنها بهتر نشده، بلکه صدها و هزاران دهقان در بالای چوبه‌های دار که به‌دستور این دادگاه‌های نظامی به‌پا شد، قهرمانانه جان سپرده‌اند. در سلماس - به‌دستور شخص رضاشاه - ۱۵۰ نفر، در عرض چند ساعت تیرباران شدند. خدا می‌داند، چه تعدادی به‌دستور همین دادگاه‌های نظامی در رشت، تبریز، خراسان و دیگر جاها تیرباران شدند؟ دهقان ایرانی حق دارد این جملات ارتجاعی و نادانه را ریشخندی به‌سرنوشت فلاکت‌بار و محقر خود بداند. و حال بپردازیم به‌قوانین

سلسله جدید.

از قانون واگذاری زمین‌های دولتی که در فوریه سال ۱۹۲۸ به تصویب مجلس رسیده است آغاز کنیم. این قانون برای چه لازم بود؟ دولت زمین‌های خالصه را که مالک آن است، معمولاً، برای ساده کردن کار خود، اجاره می‌داد. این زمین را بیشتر، اشخاصی اجاره می‌کردند که نه از کشاورزی و نه زمین‌های مورد اجاره اطلاعی نداشتند. از آن جا که اجاره زمین‌های دولتی کار پرسودی بود، بسیاری از اربابان برای اجاره آن تلاش می‌کردند. لیکن، فقط آن‌هایی زمین دریافت می‌داشتند که با دارودسته حاکم رابطه نزدیک داشتند. در ضمن، اغلب، این معامله بدون «کمک متقابل به یکدیگر»، یعنی بدون رشوه پا نمی‌گرفت. البته، چنین مستأجری هیچ نوع محدودیتی برای خود احساس نمی‌کرد. او فقط به پول و آن هم پول هر چه بیش‌تر چشم داشت و دهقانان و کارگران را بی‌رحمانه استثمار، و از زمین حداکثر استفاده رami کرد. با وجود این، اگر مستأجر ۲۰۰ تا ۳۰۰ درصد منفعت نمی‌برد به‌عجز و لایه متوسل می‌شد و تسهیل شرایط اجاره را تقاضا می‌نمود.

در چنین موردی، مسأله در دست حامی او قرار می‌گرفت. اگر این حامی فرد بانفوذی بود، حق‌الاجاره کاهش می‌یافت، در غیر این صورت، مستأجر می‌بایست بار دیگر نحوه معمول «کلک متقابل به یکدیگر» را به‌کار برد. بدین ترتیب، این املاک و این زمین‌ها، سرانجام، در دست عزیز دُردانه‌های حکومت شاه قرار گرفت، که بعدها، از پرداخت اجاره زمین نیز خودداری کردند. قانون فوریه این غارت را قانونی ساخت. دولت در عین این که اعتراف دارد که این املاک مال ملت است و مستأجران حاضر نیستند اجاره آن را به‌دولت بپردازند - به‌جای اعلام مبارزه بی‌رحمانه علیه این غاصبان و اخذ اجاره سالیان دراز، مسأله فروش این زمین‌ها را به‌کسانی که در ۲۰ سال گذشته در واقع صاحب آن شده بودند، مطرح می‌کند. و مجلس نیز به‌جای این که آنان را مجبور سازد تا دارائی دزدیده شده دولت را پس دهند، قانون فروش این زمین‌ها را تصویب می‌کند. بدین ترتیب، اربابان که در مجلس نشسته‌اند، ثروت‌های عظیم مملکت را به‌هم‌قطاران خود می‌بخشند. فهیمی - گزارش دهنده این قانون - برای آرام کردن مردم گفت: «املاک دولتی به‌طور کلی ضرر بسیار می‌دهد و واگذاری آن به‌این و یا آن ارباب، حداقل، درآمد مالیاتی دولت را افزایش خواهد داد». این قانون، به‌وضوح نشان می‌دهد که

چگونه ایران اربابان سعی دارد پایه‌های اقتصادی خود را با استفاده از مال دولت گسترش دهد.

قانون دوم، مسأله ثبت اموال غیرمنقول را مطرح می‌کند (قانون سال ۱۹۲۷-۱۳۰۶). این قانون تمرکز ثروت در دست اربابان را به قیمت فقر بیش‌تر دهقانان کامل می‌سازد.

همان‌طور که می‌دانیم، در مناطق مختلف ایران، دهات بسیاری (مثلاً، ارومیه، قره‌داغ، میانه و جز آن‌ها) ملك خصوصی خرده مالکان بود. لیکن با گذشت زمان، این دهات در پرتو سوءاستفاده‌ها و غصب قسمتی از ده و یا استفاده از نظام تیول<sup>(۱)</sup>، به مالکیت اربابان درآمد. اکنون، دولت رضاشاه، با وضع این قانون، سعی دارد هر چه زودتر به شکایات بی‌نهایت دهقانان از عملیات غیرقانونی اربابان خاتمه دهد. طبق این قانون، زمین‌ها، پس از ثبت توسط مأمور وزارت مالیه به مالکیت رسمی در می‌آید و دهقانان دیگر نخواهند توانست زمین‌های خود را باز ستانند. غائله غصب زمین‌های دهقانی توسط اربابان - در زمان گذشته و حال - با وضع این قانون، به نفع اربابان خاتمه می‌یابد.

قانون سوم، که در آغاز سال ۱۹۲۸ به تصویب مجلس رسید - مربوط به فروش زمین‌های خالصه است. مطبوعات خودفروخته تهران به موقع خود، این قانون را به عنوان تقسیم زمین میان دهقانان و تشکیل شرکت‌های دهقانی برای بهره‌برداری از آن، معرفی کرده و این قانون را دلیل مقاصد خیرخواهانه دولت شاه نسبت به دهقانان زحمتکش دانست. لیکن، همه خیلی زود، فهمیدند که این قانون نیز به خاطر منافع اربابان وضع شده است. از آنجا که دهقانان قادر به خرید این زمین‌ها نیستند، این قانون زمین‌ها را به‌طور قطعی در انحصار اربابان قرار می‌دهد. بدون شك، حتی اگر ۱ یا ۲ درصد دهقانان بتوانند مقداری از این زمین‌ها را بخرند، زمین نامرغوب و بدون درآمد قسمت آن‌ها خواهد بود و زمین‌های خوب سهم اشخاص معروف و بانفوذ خواهد شد. دولت رضاشاه که داشتن زمین را مضر می‌دانست (چنان که فیهمی تأکید کرده بود که زمین‌های دولتی زیان می‌دهد) معتقد بود که بهتر است این زمین‌ها را

۱. تیول - نهاد اداره کشاورزی ایران قدیم است که بنفیس قرون وسطایی را به یاد می‌آورد. تیول دارای اشکال مختلف است: تیول گاه اعطای موقتی زمین، گاه ارثی، گاه مشروط و گاه نامحدود است.

به کسانی واگذار کند که پول دارند و از آن «بهتر» بهره‌برداری می‌کنند، تا به دهقانان. این قانون، در حقیقت، بر باد دادن ذخیره ارضی دولت به نفع اربابان و بورژوازی تجاری - ربائی می‌باشد.

قوانینی که در زمان سلسله جدید وضع شده، نادرستی نظریات «تئورسین‌هائی» را که (در ظاهر کارشناس) بر سر هر چهار راهی راجع به نسب بورژوائی سلسله پهلوی ندا سر داده‌اند برای صدمین بار به اثبات می‌رساند. اگر این سلسله حقیقتاً به بورژوازی به عنوان طبقه‌ئی که در حال بالندگی است متکی بود، حتماً بعضی از قوانین مصوبه، با روحیه دیگری تنظیم می‌شد. از نقطه نظر تئوریک، سرمایه‌دار در شیوه تولید سرمایه‌داری، يك عامل لازم و حاکم بر تولید است و به عکس، مالك زمین اصلاً بیهوده است. مارکس در این باره می‌گوید:

«برای شیوه تولید سرمایه‌داری کافی است که زمین در مالکیت عمومی نباشد و به عنوان وسیله تولیدی که از آن طبقه کارگر نیست، در مقابل او قرار گیرد. اما این منظور - در صورتی که زمین به مالکیت دولت در آید و در نتیجه دولت اجاره زمین (Rente fonciue) را دریافت کند - کاملاً برآورده می‌شود، مالك زمین، این عامل مهم تولید در جهان قدیم و قرون وسطی، در دنیای صنعتی زایده بی‌فایده‌ئی است». (نگاه کنید به تئوری ارزش اضافی جلد اول، بخش اول ص ۱۳۸ چاپ ۱۹۲۴ به زبان روسی) واضح است، قدرتی که متکی به «بورژوازی» است قوانینی تدوین نمی‌کند که منحصرأ در جهت منافع مالکین زمین باشد.

سرانجام ما لازم می‌دانیم، در بررسی يك قانون دیگر نیز تعمق کنیم. این قانون از ۱۱ ژانویه سال ۱۹۲۶ تحت عنوان «قانون مالیات از زمین‌ها و احشام اربابی» وضع شده است. طبق این قانون، ارباب باید ۳٪ از درآمد ناخالص زمین آبی و دیمی و باغات و ۱۰٪ از درآمد جنگل‌ها و مراتع و ۵٪ از درآمد آب و آسیاب‌ها را به عنوان مالیات به دولت بپردازد و غیره. در ضمن، قسمتی از مالیات می‌تواند به جنس پرداخت شود. این قانون، ارباب را از پرداخت مالیات از درآمد کشت‌های صنعتی: شاهدانه، کنف، نیل پر طاووس، رنگ‌های نباتی، نی‌شکر، چغندر قند، چای، زعفران، درختان زیتون و توت برای تولید ابریشم - معاف می‌سازد. این قانون نیز چون بقیه قوانین به نفع

مالکان بزرگ تنظیم گردیده. این قانون، قبل از هر چیز، میزان مالیات را نسبت به گذشته کاهش می‌دهد. و اما معاف کردن صاحبان کشت‌های صنعتی از مالیات، باعث می‌شود که دهقان بتواند برای این نوع کشت‌ها از ارباب زمین مناسب اجاره کند، زیرا از چنین قطعاتی خود ارباب استفاده خواهد کرد. این امر در سال‌های اخیر کاملاً به چشم می‌خورد. اگرچه این اقدامات از لحاظ اقتصاد ملی و به‌خودی خود، بسیار مفید می‌باشند، لیکن لطمه آن قبل از هر چیز متوجه دهقان است.<sup>(۱)</sup>

جالب است که در بودجه ایران، مالیات‌های غیرمستقیم از مالیات‌های مستقیم با سرعت بیش‌تری رشد می‌کند. قسمت مهمی از مالیات‌های مستقیم بر زمین را دهقان می‌پردازد، لیکن دهقان به‌خصوص از مالیات‌های غیرمستقیم لطمه می‌بیند. به‌عنوان مثال، مالیات‌های مستقیم در سال ۲۳-۱۹۲۲، ۴۴ میلیون قران و در سال ۲۸-۱۹۲۷، ۶۸ میلیون قران بوده است. مالیات‌های غیرمستقیم در عرض همین مدت از ۷ میلیون به ۹۰ میلیون قران افزایش یافت (درآمد انحصار چای در این ارقام منظور شده است). بدین ترتیب، دهقانان و دیگر توده‌های زحمتکش ایران بیش از نیمی از درآمد دولت را متحمل می‌شوند و در عوض چیزی دریافت نمی‌کنند.

محرومیت از حقوق اجتماعی و سیاسی، همراه با مالیات‌ها و عوارض بی‌شمار به اقتصاد دهقانی لطمه سنگین می‌زند. بی‌خود نیست که در ایران، هنوز هم اغلب از خیش استفاده می‌شود و فقط در بعضی نقاط زمین را با گاواهن شخم می‌زنند. استثمار بی‌حد و حصر و وحشیانه باعث می‌شود که هر ساله ده‌ها هزار دهقان ایرانی وطن خود را ترک کرده و در مراکز صنعتی ترکستان، قفقاز و دیگر مناطق ا.ج.ش.س. در پی نان روز خود بگردند. آن‌ها چون برای به‌کار بردن نیروی خود امکانی نمی‌یابند وطن خود را ترک می‌کنند و این امر در موقعی انجام می‌گیرد که در ایران زمین‌های وسیع قابل کشت متعلق به دولت وجود دارد. لیکن، دارودسته حاکم فئودال‌ها و اربابان که سلطنت پهلوی نیز متحد آن‌هاست، دهقانان را عمداً به‌این زمین‌ها راه

۱. با وجود این ک. کارپوف در کتاب خود اقتصاد ایران معاصر که توسط «ذاک کنیکا» در سال ۱۹۲۸ منتشر شده، در ص ۲۱-۲۲ نوشته است، که این قانون گام بزرگی در جهت اصلاح نظام مالیات بر زمین و احشام کشاورزی می‌باشد، او معتقد است که این قانون، تا اندازه‌نی، وضع دهقانان را بهبود بخشیده و از آن در برابر خودکامگی اربابان محافظت می‌کند. این تأکید همان قدر ساده‌لوحانه است که صحبت‌های درباره نقش «مترقی» سلطنت رضاشاه.

نمی‌دهند. زیرا در غیر این صورت آنان صدها هزار برده را از دست می‌دادند و دهقانان با کم‌ترین امکان موجود، اربابان غارتگر را رها کرده و زمین‌های جدید را اشغال می‌کردند.

واضح است، تا زمانی که قدرت کشور در دست اربابان است، در جهت حل مسأله ارضی قدمی برداشته نخواهد شد. فقط انقلاب پیروزمندانه توأم با از بین رفتن قدرت استبدادی و فئودال‌ها است که به دهقان ایرانی امکان خواهد داد حداقل تا اندازه‌ئی، به شرایط زندگی دوزخی خود بهبودی بخشیده و زنجیرهای بردگی صدها ساله را پاره کند.

و اما بدبختی دهقان ایرانی تنها در این نیست که اربابان، روحانیون [همدست پهلوی]، مأموران شاه، کارمندان ارتش و صدها هزار مفت‌خورد دیگر بر گرده او نشسته و از نتیجه کار او زندگی می‌کنند. او، علاوه بر این از طرف سرمایه خارجی نیز استثمار می‌شود. انکشاف سرمایه‌داری که در کشورهای اروپائی با وجود آوردن صنایع بومی دهقان را از زمین جدا کرده و به‌او امکان داد توان کار خود را در کارخانجات به‌کار گیرد، در ایران با صدور کالاهای ارزان، به‌بزرگ‌ترین مانع انکشاف صنایع بومی و علت فقیر شدن دهقانان و پیشه‌وران تبدیل گردید و آنان را به‌مثابه توان کار ارزان مجبور به ترک وطن کرد.

Leveau (V. Berrane)، مفسر مسائل اجتماعی و سیاسی فرانسوی، ۱۸ سال پیش از این، درباره ایران زمان قاجار نوشت: «در رأس کشور، شاه و دربار او قرار دارد و در پائین ملت دهقان، میان این دو، سه قشر طفیلی موجود است: تجار، روحانیون [درباری]، اشراف... آنچه را که ما انقلاب ایران می‌نامیم، قیام ملت علیه این انگل‌ها نبود... اداره امور مملکت بیش‌تر شبیه قمار است. رفاه و ترقی ملت مسأله مورد توجه نیست. در این باره حتی فکر هم نمی‌کنند. مسأله فقط بر سر این است که چه کسی از امتیازات سیستم موجود استفاده خواهد برد: شاه یا طفیلی‌های دیگر» (۱۱).

این توصیف، سیمای ایران امروزی را نیز بسیار درست منعکس می‌سازد. امروز، در رأس رضاشاه و دربار او قرار دارد - که نه روز به‌روز، بلکه ساعت به‌ساعت - ثروتمندتر می‌شود و در پائین، «ملت دهقان» قرار دارد که روز به‌روز فقیرتر می‌گردد. میان این دو، طفیلی‌ها، گرگ‌صفتان،

فرصت طلبان خود فروخته و یا به اصطلاح حکمفرمایان «ملت»، از قبیل وثوق الدوله‌ها، داورها، نصرت‌ها، تیمورتاش‌ها، تدین‌ها و دیگر خبیثان شناخته شده، قرار گرفته‌اند. برای این دارودسته، ادارهٔ امور مملکت چون قماری بیش نیست. هر يك سعی دارد، در جهت اهداف شخصی از «امتیازات نظام موجود» به نحو احسن استفاده کند. و امپریالیسم انگلستان - که بهای هرگونه فرومایگی، فساد و خودفروشی را که در جهت منافعش انجام گیرد با طلا می‌پردازد - در رأس این دارودسته قرار دارد.

شك نیست، تا زمانی که دارودسته انگلیسی - شاهی امور مملکت را اداره می‌کند، «ملت دهقان» مانند سابق، در محرومیت از حقوق و شرایط قرون وسطی باقی خواهد ماند و صحبت از مدرنیزه کردن و انکشاف واقعی نیروهای تولیدی ایران زجر کشیده دهقانان سخنی بیهوده است.

## جنبش انقلابی مردمی و جنبش دهقانی

زمان انقلاب گیلان، تاریخچه آن و ماهیت رهبران آن. کوچک خان به‌عنوان حکمران گیلان تا آوریل سال ۱۹۱۹. دولت موقت سال ۱۹۲۰، شعار نخست پیروزی و سپس واگذاری زمین به‌ملت. کوچک خان و «حکومت شورائی» او. اشتباهات عمده کوچک خان، قیام سلماس تحت شعار مبارزه با دولت تهران. قیام خراسان. شعارهای عمده جنبش، مصادره زمین‌های اربابی. تیرباران ارباب فنودال و افسران. سرکوب کردن قیام با کمک فنی انگلیسی‌ها. قیام دوباره در گیلان، شیراز و دیگر مناطق. نقص عمده این قیام‌ها.

ما، در آغاز این کتاب خاطرنشان کردیم که مظفرالدین شاه زیر فشار لزوم اقتصادی و جنبش اجتماعی، فرمان مشروطه و تشکیل مجلس را صادر کرد. نخستین مجلس در تاریخ اول اکتبر سال ۱۹۰۶ افتتاح شد. مجلس تحت تأثیر احساسات ملی طرح وام انگلیس - روس (۴۰۰ هزار لیره استرلینگ) را رد و تشکیل بانک ملی و انتشار قرضه داخلی را پیشنهاد می‌کند، و شاه در فوریه سال ۱۹۰۷ [بهمن - اسفند ۱۲۸۵] فرمان تأسیس بانک ملی را امضاء می‌کند.

شاه، در دسامبر همان سال، قانون اساسی را که در آن دو مجلس: مجلس شورای ملی و مجلس سنا در نظر گرفته شده بود - امضاء می‌کند. مجلس سنا از ۶۰ نماینده تشکیل می‌شد: ۳۰ نماینده انتصابی و ۳۰ نماینده منتخب توسط مجلس شورای ملی. مجلس شورای ملی از ۱۲۰ تا ۲۰۰ نماینده تشکیل می‌شد. پس از مرگ مظفرالدین شاه، تاج و تخت ایران به‌پسر او محمدعلی شاه رسید.

از آنجا که عناصر غیرمسلمان و بخش اعظم دهقانان بی‌زمین از شرکت در انتخابات مجلس محروم مانده بودند، و از طرف دیگر، ماهیت قانونگزاری و یا مشورتی بودن مجلس روشن نبود، حرکت یکدلی درمجلس برای تعیین حقوق قانونگزاری مجلس و دادن حق رأی و انتخاب شدن به‌همه اتباع ایرانی صرف نظر از تعلق آنان به‌مذاهب و اقلیت‌های ملی به‌وجود آمد.



قرارداد انگلیس و روسیه، راجع به تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ و تابع کردن کامل ایران از لحاظ سیاسی و اقتصادی به انگلستان و روسیه تزاری، در تاریخ ۳۱ ژوئیه سال ۱۹۰۷ بر همه فاش شد.

شاه به مناسبت اعلامیه مجلس در ماه سپتامبر، «متمم قانون اساسی» را امضاء کرد. طبق متمم قانون اساسی، قوه مجریه در دست شاه باقی می ماند و قوه قانونگزاری به مجلس داده می شد.

در نوامبر سال ۱۹۰۷، شاه را مجبور کردند که برای دومین بار به مشروطه (به شکل جدید آن) قسم وفاداری یاد کند.

لیکن، روحیه دشمنی برضد شاه و اطرافیان درباریش - چه در مجلس و چه در کشور - در حال رشد بود. در سال ۱۹۰۸، به پادشاه جدید حمله جانی شد که ناموفق ماند. نارضایتی مردم از سیاست شاه و اطرافیانش که امیربهادر جنگ - رئیس حفاظت دربار در رأس آن قرار داشت، شدت می یافت. شاه از بیم سوءقصد های احتمالی - تحت حفاظت بریگاد قزاق به سرکردگی لیاخوف - با عجله تهران را ترک و به باغشاه، اقامتگاه تابستانی خود پناه برد.

در پایتخت حکومت نظامی اعلام و مجلس بنا به فرمان ۲۳ ژوئن شاه منحل گردید و وکلا و فعالین مشهور اجتماعی توقیف و تبعید شدند. لیاخوف به دستور شاه - مجلس را به توپ بسته و وکلانی را که در آن جا بودند توقیف کرد. در ضمن، رضاشاه پهلوی کنونی نیز در بمباران کردن مجلس شرکت داشت.

انحلال مجلس موج اعتراض در ایالات را برانگیخت و ستارخان و باقرخان در تبریز - قبل از دیگران - به خاطر حفظ مشروطه مبارزه مسلحانه را اعلام کردند. تبریز محاصره شد. محاصره تبریز توسط قوای ارتجاع، از اوت سال ۱۹۰۸ تا آوریل سال ۱۹۰۹ به طول انجامید، لیکن پیروزی نصیب انقلاب شد. زدوخوردهای خونینی نیز میان فدائیان - ناسیونالیست ها و قوای دولتی، در مشهد، رشت و دیگر شهرها به وقوع پیوست. گروه های انقلابی، برای سرنگون ساختن شاه آماده حرکت به تهران شدند. همزمان این وقایع، در محافل که در پایتخت به گرد شاه جمع شده بودند، تمایل به از بین بردن کامل مشروطه مشاهده می شد (نوامبر سال ۱۹۰۸).

پس از چند روز، فرمان تأسیس «مجلس شورای دولتی» مرکب از ۴۰ عضو - که برای مدت دو سال توسط شاه منصوب می شدند - صادر شد.

شاه تحت فشار جنبش انقلابی، در آوریل سال ۱۹۰۹ فرمان جدیدی مبنی بر برقراری مجدد مشروطه صادر کرد.

سپهدار و یفرم‌خان - در ژوئیه سال ۱۹۰۹ - در رأس گروه سپاهیان انقلابی شمال و سردار اسعد در رأس گروه سواران بختیاری، تهران را اشغال کردند. محمدعلی با اضطراب فرار کرده و به ساختمان میسیون روسیه واقع در زرگنده پناه برد. ناسیونالیست‌ها و دموکرات‌ها در مجلس جمع شده و ولیعهد - سلطان احمد - را به پادشاهی برگزیده، شاهزاده عزیزالملک را به مقام نیابت سلطنت منصوب کردند. رهبران مشروطه در دولت جدید - که توسط ناصرالملک تشکیل شد - وارد شدند: سپهدار به‌عنوان وزیر جنگ و سردار اسعد به‌عنوان وزیر داخله.

همزمان با این، کمیته عالی فوق‌العاده، مرکب از ۲۰ نماینده مجلس اول به ریاست حسین قلی نواب در پایتخت تشکیل شد. این کمیته، عملاً اداره امور کشور را در دست گرفته و مبارزه قاطعانه‌ئی علیه دخالت خارجیان در امور داخلی ایران آغاز کرد.

کمیته عالی به قید خروج فوری شاه از ایران، ۶۵ هزار لیره استرلینگ، به‌عنوان مستمری سالیانه برای او تعیین کرد. روزنامه‌ها و انجمن‌های جدید در پایتخت به وجود آمد و روزنامه مجلس بار دیگر انتشار یافت.

دادگاه عالی برای رسیدگی به اعمال مرتجعین و مخالفان مشروطه، از تاریخ ۱۵ ژوئیه آغاز به فعالیت کرد. تعدادی از مرتجعین معروف به دار آویخته شدند و تعدادی از تهران اخراج گردیدند.

در ماه اوت، يك کمیسیون موقت دولتی مرکب از ۲۰ تن - که سپهدار و سردار اسعد نیز جزء آن بودند - جای کمیته عالی را گرفت. این کمیسیون حق اداره امور مملکت و نظارت بر کار وزراء را - مانند کمیته عالی - دارا بود.

شاه سابق - محمدعلی - در ۱۳ اکتبر سال ۱۹۰۹، ایران را به قصد روسیه ترک کرد. مجلس دوره دوم فوراً تشکیل و در ۱۵ نوامبر سال ۱۹۰۹ افتتاح شد. مجلس دوم از مجلس اول کم‌تر انقلابی بود. در این مجلس، لیبرال‌ها ۴۸ نماینده، دموکرات‌ها ۲۲ نماینده داشتند و ۹ نماینده به‌گروهی وابستگی نداشتند. سپهدار، در رأس دولت قرار داشت. برنامه دولت او شامل نکات ذیل بود:

- ۱) اصلاحات مالی و برقراری نظارت بر آن
  - ۲) استقرار نظم در کشور
  - ۳) اصلاحات در دستگاه عدلیه و معارف عمومی
  - ۴) دعوت کردن مستشاران خارجی (۵) اخذ وام خارجی به میزان ۵ هزار کرور (۲/۵) میلیون تومان). مجلس این برنامه را تصویب کرد.
- مجلس دوم کار خود را با اعتراض به بودن سپاهیان روس در خاک ایران آغاز کرد. دولت روسیه به بهانه وجود اغتشاش در کشور، از خروج سپاهیان خودداری کرد. ستارخان و باقرخان - در مارس سال ۱۹۱۰ - وارد تهران شدند و مردم از آنان استقبال بسیار شایانی نمودند.
- مجلس در اوت سال ۱۹۱۰ به دولت جدید که مستوفی الممالک در رأس آن قرار داشت رأی اعتماد داد. برنامه دولت جدید از این قرار بود:

- ۱) حفظ امنیت کشور
  - ۲) استخدام خارجیان به عنوان کارمند (نه مستشار)
  - ۳) انجام اصلاحات مالی، قضائی و نظامی
  - ۴) تجدید سازمان پلیس و ژاندارمری
  - ۵) تشکیل ارتش در پایتخت مرکب از ۶۰۰۰ نفر
  - ۶) نگاهداشتن ارتش ۳۰ هزار نفری در ایالات.
- مجلس برای عملی ساختن این برنامه، لایحه دعوت از سه تعلیم‌دهنده خارجی را برای سازمان امنیه، و دعوت از یک متخصص فرانسوی برای اصلاحات قضائی را تصویب و قرارداد با بلژیکی‌ها مربوط به اداره گمرکات را تجدید کرد.
- شاه سابق محمدعلی در ژوئیه سال ۱۹۱۱ در بندر قمش تپه (در مازندران) پدیدار و به همراهی برادرش شاهزاده شعاءالسلطنه، در رأس یک دسته ترکمن، برای بازستاندن تاج و تخت روانه تهران شد. از سوی دیگر، سپاهیان برادر دیگر او - سالارالدوله - (در کرمانشاه) و سپاهیان سردار ارشد، شجاع‌الدوله و اسماعیل خان به طرفداری و حمایت از شاه سابق برخاسته و به طرف پایتخت حرکت کردند. دیپلماسی روس و انگلیس - به طور رسمی - عدم دخالت خود را در مبارزه میان شاه و مردم اعلام کردند، ولی در عمل از شاه طرفداری می‌کردند.
- دولت ایران، ورود شاه به ایران را نقض اصل دوم قرار داد سال ۱۹۰۹

توسط دولت روسیه دانست، زیرا طبق آن، روسیه می‌بایست از تبلیغات شاه جلوگیری و در صورت ورودش به ایران مستمری او را قطع کند. طرفداران شاه، در نتیجه مبارزه کوتاهی در نزدیکی تهران شکست خورده، خود شاه به‌قمش تپه گریخته، از آنجا توسط کشتی دوباره عازم روسیه شد.

از آن زمان تا به‌حال اتفاقات زیادی در ایران رخ داده است. طبقه حاکم با کمک امپریالیست‌های خارجی، همه دست آوردهای انقلاب را از بین برده است. لیکن این تجربه بیهوده نبوده: توده‌های انقلابی آگاهی بیشتری یافته‌اند. اکنون دیگر همه کس می‌داند که هیچ انقلابی بدون آزاد کردن میلیون‌ها دهقان از اسارت اربابان، نمی‌تواند به‌پیروزی نهائی برسد.

یک جنبش انقلابی و یا قیام نیست که در ده ساله اخیر، به‌ترتیبی شعارهای دهقانی را مطرح نسازد. شعارها - در بعضی نقاط که بخش‌های مهم دهقانی در جنبش شرکت می‌کنند، ماهیت ارضی بارزتری را دارا می‌باشند، و در بعضی نقاط، شعارهای سیاسی بر شعارهای ویژه ارضی برتری پیدا می‌کند. ولی در هر حال، همه جنبش‌ها و قیام‌های سال‌های اخیر، حل مسأله ارضی را الزاماً هدف خود قرار می‌دهند. توده‌ها می‌دانند که بدون تقسیم زمین‌های دولتی، وقف و اربابی، هیچ انقلابی به‌هدف خود نمی‌رسد. همه به این حقیقت پی می‌برند که فقط زیر پرچم انقلاب ارضی است که انقلاب آینده ایران می‌تواند با موفقیت گسترش یابد.

اگر رهبری که تاریخ در رأس این جنبش قرار خواهد داد، این حقیقت را به‌اندازه کافی درک نکند و یا به آن ارزش کافی ننهد، به‌شجاعت می‌توان گفت که این جنبش ابعاد بزرگی نخواهد یافت. تجربه عظیم زمان انقلاب گیلان، ما را باز هم بیش‌تر به این نکته معتقد می‌سازد.

این سؤال به‌حق مطرح می‌شود: چرا جنبش انقلابی گیلان در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۱ با شکست روبرو شد؟ توده‌های مردم با چه شور و هیجان و شعفی از اعلام جمهوری مستقل ایران در رشت استقبال کردند. شعارهای مبارزه علیه امپریالیسم انگلستان و دولت شاه از چه محبوبیتی در میان مردم برخوردار بود! ولی با وجود همه این حقایق، انقلاب شکست خورد.

برای درک علل یک چنین واقعیت اسف‌انگیز، لازم است به‌طور خلاصه به‌تاریخچه و خصوصیات رهبران این جنبش بپردازیم.

در ایران به‌طور مداوم از آغاز سال ۱۹۰۷-۱۹۰۶ تا به‌حال، در این و

آن گوشه، عصیان‌ها و قیام‌های مردمی به وقوع پیوسته است، لیکن جنبش گیلان، بدون شك بزرگ‌ترین این جنبش‌ها است. انقلابیون و آن‌هائی که علیه زورگوئی شاه مبارزه می‌کردند، پیش از سال ۱۹۱۳ نیز اغلب در جنگل‌های گیلان مخفی می‌شدند. اما انقلابیون جنگلی - تا قبل از سال ۱۹۱۳ - نقش مهمی نداشتند. آغاز جنگ امپریالیست‌ها با کوشش آلمان برای وارد کردن ایران در جنگ بر ضد روسیه و به‌وجود آوردن جبهه واحد ایران - ترکیه مصادف است. آلمان برای رسیدن به این هدف، با بعضی از رهبران گروه‌های ضدروس در ایران تماس برقرار کرد. یکی از صحنه‌های عمده این جبهه گیلان بود. مأموران آلمان و ترکیه - به این مناسبت - مصمم شدند، فوراً با جنگلی‌ها تماس بگیرند. موقعیت جنگلی‌ها - از این زمان به بعد - به سرعت تغییر یافت: آنان پول، مهمات و مریبان نظامی در اختیار داشتند میرزا کوچک خان، که در آن زمان در رأس جنگلی‌ها قرار داشت، فعالانه به آماده شدن برای جنگ با روسیه پرداخت. لیکن این نقشه به مناسبت قوی شدن دوباره نفوذ انگلیس و روسیه در تهران - ناموفق ماند. کوچک خان اجباراً همچون گذشته در جنگل‌ها مخفی ماند. اکنون دیگر او پول، مهمات و مریبی در اختیار داشت. او معمولاً می‌بایست گام‌های جدی در جهت سازمان دادن گروه‌های بزرگ چریکی بردارد، اما او این کار را نکرد. وضع - تا زمان خروج ارتش روسیه، یعنی تا زمان انقلاب اکتبر، بدین منوال باقی ماند. کوچک خان که با خروج قشون اشغالی روس از گیلان، به عنوان تنها قدرت باقی مانده بود، از جنگل‌ها خارج شده و همه ایالت گیلان را گرفت و مأموران و حاکمان خود را مستقر ساخت. حکمرانی کوچک خان در گیلان قریب ۹ ماه به طول انجامید. کوچک خان می‌توانست در عرض این مدت خود را به عنوان يك انقلابی که می‌خواهد ایران را تغییر دهد نشان دهد. او - که هفت سال را در میان جنگل‌های غیرقابل عبور، آواره و تنها، بدون نیرو و دور از مردم گذرانده بود - سرانجام حکمفرمای تام گیلان شده و امکانات بسیاری را داشت که افکار اصلاحی خود را عملی سازد. زمان ورود او به گیلان، تعداد کمی از اموال نظامی ارتش سابق روسیه نیز به دست او افتاد. اما کوچک خان، در يك چنین موقعیت مناسب استثنائی چه عملی انجام داد؟ او در مدت حکومتش در گیلان مانند حاکمان معمولی شاه عمل کرد: سیستم اداره امور ایالت - که يك سیستم مبتذل بود - دست نخورده باقی ماند. کوچک خان همه

دستگاه اقتصادی و مالی ایالت را در دست داشت. او وظیفه بسیار مهم تغییر بنیادی طریقه زندگی را برعهده داشت. اما درست در همین مورد، عدم وجود کامل برنامه نزد کوچک‌خان ظاهر شد.

دهقانان در همه ایران و از جمله در گیلان ستم‌دیده‌ترین طبقه را تشکیل می‌دهند. لیکن، دهقانان از رژیم کوچک‌خان چیزی دریافت نکردند و مجبور بودند - مانند سابق - تا هفتمین عرق جبین برای اربابان کار کنند. در جهت تأمین اجتماعی و یا حتی آن چه که به‌خیریه بورژوازی معروف است: مساعدت به آن همه فقیر و ناخوش که ایران از آن مملو است - عملی انجام نگرفت. نویسنده این سطور، شخصاً بارها کوشش نمود تا کوچک‌خان را به‌صورت قانونی راجع به آزادی سازمان‌های سیاسی و صنفی در ایالت راضی سازد. لیکن، کوچک‌خان این کار را بیهوده می‌دانست و دقیقاً چنین می‌گفت: «کارگران و دهقانان چه احتیاجی به سازمان و اتحادیه دارند، در حالی که آنان می‌توانند همه احتیاجات خود را به‌من اطلاع دهند و من با رغبت به آن‌ها کمک لازم را خواهم کرد؟». واضح است که با یک چنین درکی از پیش پا افتاده‌ترین مسائل سیاسی - انقلابی که در برابر دولت انقلابی قرار داشت، انتظار برداشتن گام‌های جدی در جهت تثبیت و گسترش پایگاه انقلاب ممکن نبود. انتظار انجام اقدامات در جهت یک سیاست اجتماعی مطابق با منافع انقلابی ایالت فقط ساده لوحی بی‌نهایت بود. میرزا کوچک‌خان هیچگاه، در جهت گسترش جنبش مردمی و مطرح کردن شعار مبارزه ملی، تقریباً کوشش نکرد. و در عین حال، دستگاه اداری شاهی یعنی دادگاه‌های شاهی و سیستم شاهی اخذ مالیات، کتک زدن، دزدن، در یک جمله، همه شیوه‌های نظام فئودالی را دست نخورده گذارد، درحالی که ریشه‌کن ساختن نظام فئودالی کاملاً امکان‌پذیر بود. پیروان کوچک‌خان در روزنامه خود به‌نام جنگل می‌نوشتند: «ما دیده‌بان‌های حکومت مرکزی در گیلان هستیم و تا زمانی که مجلس نیست به‌جای آن هستیم و تمام شایعات درباره این که ما قصد حمله به‌تهران را داریم، بی‌پایه است» (نگاه شود به‌روزنامه جنگل شماره ۳۱ ص ۳). اگر به‌آنچه آمد اضافه کنیم که کوچک‌خان تمام دستورات و اقدامات دولتی در گیلان را به‌نام شاه اعلام می‌داشت، آن وقت سیمای حکمرانی کوچک‌خان در گیلان، برما کاملاً آشکار می‌گردد.

دولت تهران، در آوریل سال ۱۹۱۹، مصمم شد که به‌استقلال

کوچک‌خان خاتمه دهد و با این قصد، یکی از قسمت‌های قزاق را به سرکردگی سرهنگ استراسلسکی علیه او فرستاد. کوچک‌خان شکست خورد و دوباره به جنگل‌ها فراری شد.

شکست انگلیسی‌ها در انزلی و آمدن بحریه روسیه شوروی به سرکردگی رفیق راسکونیکف به آنجا، در ایران تأثیر بسزائی گذارد. توده‌های مردم، آشکارا دشمنی خود را نسبت به انگلیسی‌ها ابراز و به روسیه شوروی به‌عنوان ناجی می‌نگریستند. کوچک‌خان نیز، تاکتیک خود را کاملاً تغییر داد. پس از اشغال رشت و انزلی توسط کوچک‌خان، دولت موقت تشکیل گردید. این دولت در نخستین جلسه خود اعلام کرد که اجرای سوسیالیسم بر پایه آموزش لنین، در اساس کار او قرار دارد، لیکن به‌خاطر منافع عمومی جنبش و در لحظه حاضر، معتقد است که باید فقط يك شعار را مطرح کرد: «مرگ بر انگلیسی‌ها». دولت موقت هم چنین اعلام کرد که اصلاحات اجتماعی را پس از گرفتن تهران آغاز کرده و واگذاری زمین‌ها را به‌ممت اعلام خواهد نمود. اعضاء دولت موقت انقلابی، در ضمن، از رفیق راسکونیکف تقاضا کردند تا متخصصین لازم را برای کار در دستگاه‌های دولت جدید در اختیار آنان بگذارد. اعضاء دولت - قبل از هر چیز - به‌متخصصینی در امور سازمان شورائی و مسائل مالیات بر درآمد احتیاج داشتند. مردم رشت - همه اقشار - از کوچک‌خان با شور و شغف بی‌نظیری استقبال کردند. کوچک‌خان طی میتینگی که انبوه زیادی از مردم در آن شرکت داشتند، اتحاد خود با بلشویک‌ها را اعلام کرد، و در میان فریادهای شغف‌انگیز مردم، با بعضی از رفقای روس که در میتینگ حاضر بودند، به‌نشانه این اتحاد روبوسی کرد. او، چندی بعد تلگرام ذیل را به‌شورای انقلابی جنگ در مسکو فرستاد: «شورای انقلابی جنگ جمهوری ایران - که بنا به‌تصمیم شورای کمیسرهای ملی تشکیل شده است - درودهای صمیمانه خود را به‌ارتش و بحریه سرخ ارسال می‌دارد. حکومت شوراهای، به‌اراده ملت زحمتکش، در ایران مستقر گردیده و به‌تشکیل دادن ارتش سرخ، بر پایه اصول تشکیل ارتش سرخ روسیه، آغاز کرده است. زنده باد اتحاد برادرانه میان ارتش سرخ روسیه و ارتش سرخ جوان ایران. زنده باد اتحاد همه زحمتکشان جهان. زنده باد انترناسیونال سوم!».

البته واضح است که در ایران، يك جمهوری شورائی به‌هیچ وجه وجود

نداشت. حداقل آنچه را که می‌توان گفت این است که این تلگرام با واقعیت نمی‌خواند. عجب حکومت شورائی که دولت آن، واگذاری زمین به دهقانان را به بعد از تسخیر تهران موکول می‌کند و دهقان گیلانی ستمدیده که زیرزورگوئی ارباب له شده و در سر حد فقر به سر می‌برد، باید عجالتاً سپر بلای دیگران گردیده و در انتظار روزهای بهتری بنشیند.

همه انقلاب‌ها در تاریخ جهان، برعلیه و به‌زیان طبقه‌ئی انجام شده است. انقلاب ایران باید به‌طور عمده، علیه سلطنت و اربابان انجام گیرد. عناصر ارتجاع - در شرایط يك کشور نیمه مستعمره - از پشتیبانی مصمم نیروی خارجی، یعنی پشتیبانی امپریالیسم برخوردارند. نقش ژاندارم بین‌المللی را در ایران، امپریالیسم انگلستان ایفاء می‌کند. به این مناسبت، جنبش انقلابی‌ئی که فقط علیه يك یا دو عامل از عوامل سه گانه ارتجاع مبارزه کند، شکست آتی خود را در بطن خویش به همراه دارد.

مؤلف کتاب حاضر، در نطق خود در کنگره اول حزب کمونیست ایران در انزلی<sup>(۱)</sup>، در تاریخ ۲۰/۵/۱۹۲۰ شعارهای زیر را به‌خاطر پیشرفت انقلاب که در گیلان آغاز شده بود پیش کشید و مطرح ساخت:

(۱) مبارزه برضد امپریالیسم انگلستان

(۲) مبارزه علیه دولت شاه

(۳) مبارزه برضد خان‌ها و زمین‌داران بزرگ<sup>(۲)</sup>

۱. مراجعه شود به مجله کمونیستی چس کی بی انترناسیونال (بین‌الملل کمونیست) شماره ۱۴ سال ۱۹۲۰ ص ۲۸۸۹؛ و نیز ترجمه فارسی آن صورت جلسه کنگره اول حزب کمونیست ایران، در اسناد تاریخی، جلد یکم، انتشارات مزدک، (فلورانس) انتشارات علم، تهران، ۱۳۵۸.

۲. ایراندوست (اوسترف) در شماره ۲ سال ۱۹۲۷ مجله میراویا پلیتیکا، ای میراؤیدی خازپستوا سیاست جهانی و اقتصاد جهانی مقاله‌ئی تحت عنوان «طبقات و احزاب ایران معاصر» چاپ کرده است. امکان ارزشیابی انتقادی در این جا برای من میسر نیست، لذا فقط به پاسخ به‌تهمت خطرناکی که او نسبت به کمونیست‌های ایران زده - اکتفاء می‌کنم. او در صفحه ۸۶ چگونگی گرد آمدن کمونیست‌های ایران، در بندر انزلی، و تصمیماتی را که گرفتند چنین توصیف می‌کند: «فعالین حزب کمونیست ایران به‌برنامه‌ئی که تعیین شده بود اکتفا نکردند. جناح چپ آنان - با استناد به تئورسین‌هائی که با نظام اقتصادی و اجتماعی ایران آشنائی نداشتند - شعار وحدت همه نیروهای مبارز برضد امپریالیسم انگلستان را کنار گذاشتند، و خط مشی افروختن تضادهای طبقاتی را به اجرا گذارند. این فعالین شعارهای انقلاب شوروی روسیه را به‌طور مکانیکی در ایران مطرح کردند. آن‌ها تصمیم گرفتند، بدون وقفه، در راه کمونیستی کردن و شورائی کردن گیلان، گام نهند، و با تمام قوا تبلیغات قاطعانه و تند کمونیستی و آژیاسیون علیه مذهب را آغاز نمودند. این تاکتیک، که در محیطی کاملاً نامآمده و مذهبی، و در شرایط محیط زندگی پادشاهی اجرا می‌شد، و با



اما، کوچک‌خان و دولت او نپذیرفتند و نه قادر به درک این حقیقت بودند که، انجام وظائف انقلاب ملی بدون اعلام مبارزه بی‌رحمانه برضد تمام ارتجاع امکان‌پذیر نیست. البته، ممکن نبود آن گونه که او می‌خواست فقط با انگلیسی‌ها مبارزه کرده، سلطنت مرتجع «شاهنشاه» و وجود فتودال‌ها و زمینداران را نادیده گرفت.

کوچک‌خان این مطلب را درک نمی‌کرد. شور و شغف انقلابی مردم که در آغاز حکمفرما بود جای خود را به بی‌اعتنائی داد. اختلاف میان کوچک‌خان و کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران بر سر مسائل اساسی، روز به روز شدت می‌یافت. روحیه گروه‌های انقلابی در جبهه نیز، به‌مناسبت این عوامل تضعیف شد. کوچک‌خان که قادر نبود جهت حوادث را تغییر دهد، کمیته مرکزی حزب

شعار برداشتن چادر زنان و دعوت مردم (مردمی که نیمی از آنان از پیشه‌وران، صنعتگران و خرده تاجران تشکیل شده است) با خراب کردن بازار و ضرب و شتم بورژوازی همراه بود، فقط می‌توانست باعث ناراضی‌تی شدید توده‌ها از کمونیست‌ها شود. شعار ملی کردن وسائل تولید - در حالیکه صنایع بزرگ در ایران وجود نداشت - فقط به‌معنای مصادره ابزار کار پیشه‌ور و صنعتگر کوچک درک می‌گردید».

این - تهمت بزرگی به کمونیست‌های ایران است. تمامی آنچه در بالا آمد، دروغ است و فقط مدرکی در دست رضاشاه برای تبلیغات علیه کمونیست‌های ایران است. ایران‌دوست یا هر شخص دیگری، حتی، یک مدرک و یا یک مقاله در روزنامه و یا اعلامیه، به‌ما نشان بدهد که در آن کمونیست‌های ایران مردم را به برداشتن چادر زنان، ملی کردن وسائل تولید و خراب کردن بازار دعوت کرده باشند، یا حداقل چیزی شبیه به آنچه ایران‌دوست نوشته است مطرح کرده باشند. اما من، مصرا نه تأکید می‌کنم، کسی که چنین چیزهایی می‌نویسد، به‌طور عینی، مدافع امپریالیسم انگلستان است. او خواسته یا نخواست، همان تهمتی را می‌زند که انگلیسی‌ها، او همان چیزی را می‌گوید که - به‌موقع خود - کرزن در مجلس انگلستان می‌گفت: «بگذار کمونیست‌ها، کمونیسم را در گیلان اجراء کنند. این بهترین وسیله است که ایرانیان از آن‌ها دور شوند». این که کمونیست‌های ایران خواسته‌اند چادر برداری کنند و یا این که وسائل تولید پیشه‌وران راملی کنند و یا مردم را به خراب کردن بازار دعوت کرده‌اند - شایعانی بود که عمال انگلستان پخش می‌کردند. همه این تهمت‌ها، مانند تهمت از بین بردن ازدواج در روسیه، برای بی‌آبرو ساختن ایده کمونیسم به‌کار رفته است و ایران‌دوست با نوشته بی‌ربط خود به این تهمت‌ها دامن می‌زند (آ.اس). [این راست است که در هیچ یک از مقالات تشریحی یا انتقادی‌تی که مخالفین جناح چپ حزب کمونیست ایران درباره نهضت جنگل منتشر کرده‌اند، در تأیید اتهامات خود به کوچک‌ترین سندی احتمالی توسل نجسته‌اند، زیرا چنین امری میسر نبوده است. این نیز راست است که برخی تحریکات ضدمنه‌بی در گیلان صورت گرفت و به‌طوری که در کتاب یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، و نیز بایگانی وزارت خارجه فرانسه آمده است این تحریکات به‌دست عمال سردار مچی انجام می‌گرفت، و دست انگلیسی‌ها و آلمان‌ها در آن ملاحظه می‌شده است. [ویراستار]

کمونیست ایران را مقصر عدم موفقیت اعلام کرد. او برای نجات موقعیت خود، در ۱۹ ژوئیه سال ۱۹۲۰ به فومن (مقر جنگلیان) پناه برد. گیلان طی چند روز بدون حکومت ماند. در شب ۳۱ ژوئیه «کودتا» به وقوع پیوست. طرفداران کوچک‌خان توقیف شدند و حکومت کمیته انقلابی جمهوری شورائی ایران اعلام شد. احسان‌الله خان که یکی از نزدیک‌ترین پیروان کوچک‌خان بود در رأس این کمیته قرار گرفت. کمیته انقلابی برنامه ذیل را اعلام کرد:

۱- تشکیل ارتش سرخ ایران

۲- حمله به تهران

۳- لغو عوارض فتودالی و تأمین مایحتاج شهر و ده

۴- برقراری روابط عادی تجارتي با روسیه و آذربایجان شوروی.

لیکن برنامه ناقص کمیته انقلابی نیز قادر به تغییر دادن وضع موجود نبود. از هم پاشیدگی جبهه چون سابق ادامه داشت مأموران انگلیسی و شاه نیز که با کاردانی از هر شکست انقلاب استفاده می‌کردند به‌این از هم پاشیدگی دامن می‌زدند. این مطلب مخصوصاً زمانی روشن شد که کمیته شاپور در شب ۱۴-۱۵ اوت دستور حمله به قزوین را صادر کرد. عدم وجود تدارکات قبلی باعث شکست کامل جبهه شد. پس از این، وقایع با سرعت سرسام‌آوری به وقوع پیوست. اکثر کمونیست‌های ایران از همکاری با کوچک‌خان خودداری کردند. لیکن گروهی از رفقا به‌رهبری حیدرخان همکاری با جنگلی‌ها را نه تنها مطلوب بلکه لازم دانستند. آن‌ها مذاکرات با کوچک‌خان را بار دیگر آغاز کردند و مشترکاً دولت جدیدی تشکیل دادند. در ضمن برای نزدیکی بین جناح چپ جنگلی‌ها که در رأس آن احسان‌الله خان قرار داشت با جناح راست آن به‌رهبری کوچک‌خان اقداماتی انجام گرفت. لیکن این کوشش‌ها نمی‌توانست موفقیت‌آمیز باشد. شور و شغف موقت دوباره جای خود را به یأس داد. چندی نگذشت که حمله قاطعانه سپاهیان تهران به گیلان آغاز گردید. موفقیت‌های زودگذر احسان‌الله خان نیز که سعی داشت قشون دولتی را دور زده و تهران را اشغال کند با شکست روبه‌رو شد. حمله قزاقان با قاطعیت کامل انجام می‌گرفت. نزدیکان کوچک‌خان مردد گشته و از خود تزلزل نشان دادند. خالو قربان به‌قوای دولتی پیوست و به آن‌ها در

امر اشغال پناه‌گاه‌های جنگلیان کمک کرد. کوچک‌خان، قبل از فرار، با حیدرخان اختلاف پیدا کرده و حیدر و رفقاییش را تیرباران نمود. او پس از انجام این عمل بیرحمانه اقدام به فرار نمود لیکن توسط قزاقان کشته شد. احسان‌الله خان که قادر نبود، بیش از این، مبارزه با دولت شاه را ادامه دهد به آذربایجان (باکو) مهاجرت کرد<sup>(۱)</sup>.

انقلاب گیلان که نزدیک به هیجده ماه ادامه داشت، بدین ترتیب خاتمه یافت.

دهقانان، با وجود کوشش رهبران جنبش گیلان در جهت جلوگیری از گسترش انقلاب ارضی، تقریباً همگی از پرداخت بهره مالکانه - که در بعضی نقاط به هشتاد درصد محصول آنان می‌رسید - خودداری می‌کردند. در شرائط ایران که اکثریت دهقانان از خود زمین ندارند و روی زمین ارباب کار می‌کنند، عدم پرداخت بهره مالکانه نخستین مرحله انقلاب ارضی را تشکیل می‌دهد. عدم وجود برنامه ارضی و رهبری لازم در رأس جنبش دهقانی، باعث گردید که از شور و شعل انقلابی توده‌های دهقانی به اندازه کافی استفاده نشود<sup>(۲)</sup>.

۱- این توضیح لازم است که سلطانزاده نیز روایت رسمی را در مورد قتل حیدرخان تکرار می‌کند. روایت جنگلی‌ها (در کتاب فخرانی، سردار جنگل) و روایت شورویست‌ها نمی‌توانند رضایت‌بخش باشند. [ویراستار]

۲. از آنجا که درباره این مسأله اختلافات زیادی وجود داشت و بسیاری از رفقا قویاً نسبت به صحت خط مشی تاکتیکی کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران شک داشتند، نه بسنده این سطور که در آن زمان در مسکو، در کنگره دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به مراجعہ کرد (تابستان، سال ۱۹۲۰) و از او خواهش نمود درباره کار آینده حزب ما را راهنمایی کند. درست در همین روزها، در کمیسیون کنگره، تزه‌های لنین درباره مسائل ملی و مستعمراتی - که عصر جدیدی را در جنبش آزادیبخش ملی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره می‌گشاید - مورد بحث بود. به این مناسبت رفیق لنین راجع به مسائل ایران علاقه بسیار از خود نشان می‌داد.

بعضی از رفقای باکو، در جلسۀ می که مربوط به مسائل ایران بود، تحت تأثیر قیام گنجه که تازه سرکوب شده بود معتقد بودند که مطرح کردن شعار انقلاب ارضی در ایران به موقع نیست. به اعتقاد آنان، این شعار به مناسبت عدم آگاهی توده‌های دهقان باعث بروز همان نوع قیام‌هایی خواهد شد که در گنجه به رهبری دهقانان ثروتمند (کولاک) و اربابان به وقوع پیوست. رفیق لنین، پس از آن که در نهایت دقت به سخنان همه گوش داد گفت: «در کشورهای عقب‌افتاده‌ی چون ایران که بخش اعظم زمین آن در دست اربابان است، شعارهای انقلاب ارضی، برای میلیون‌ها دهقان دارای اهمیتی اساسی است. اما آنچه مربوط به قیام‌های دهقانی می‌شود، این نوع قیام‌ها در روسیه نیز به وقوع می‌پیوندد. لیکن این به آن معنی نیست که ما باید از سیاست ارضی خود دست برداریم.»

ولی شکست انقلاب گیلان و سرکوبی خونین آن همراه با پیروزی ارتجاع انگلیسی و شاهی، نتوانست اراده توده‌های مردم را برای به‌دست آوردن آزادی خود، در هم شکنند. از پایان سال ۱۹۲۱ یعنی پس از سرکوبی شورش‌های گیلان توسط سپاهیان رضاخان، موج انقلابی در مناطق مختلف ایران دوباره نضج گرفت. در ضمن ماهیت دهقانی این جنبش‌ها کاملاً آشکار بود.

گروه‌های محمدتقی‌خان که در سال ۱۹۲۱ علیه تهران قیام کرد، از دهقانان فقیرتری تشکیل یافته بود که ستم فتودال آنان را به‌ورشکستگی کشانده و از مزارع‌شان بیرون رانده بود. این نهادهای انقلابی در جنبش تقی‌خان تبلور خاصی پیدا کرد و قیام - خیلی زود - ماهیت دهقانی به‌خود گرفت. دهقانان، با حمایت مستقیم سربازان، به‌تصاحب زمین‌های اربابان و خان‌ها پرداخته، و آنان را توقیف و به‌زدان می‌افکندند. در بسیاری از نقاط، اخذ بهره و عوارض به‌نفع اربابان و خان‌های غارتگر ملغی گردید(۱۱).

رضاشاه پهلوی، در ۳۱ اکتبر سال ۱۹۲۵، به‌جای سلسله قاجار به‌تخت و تاج «شاهنشاهان» نشست، همان رضاشاهی که در زمان صدارتش در وزارت جنگ، خود را طرفدار جمهوری وانمود کرده و از شعارهای چپ پشتیبانی می‌کرد. امید دهقانان نیز به‌این که رضاشاه بار مالیات آنان را سبک‌تر کرده و خواست آنان را به‌داشتن زمین تحقق بخشد، نقش بر آب گشت. اربابان و زمین‌داران مانند سابق یعنی مانند زمان قاجار، به‌غارت خود ادامه می‌دادند، و ساکنین شهرها به‌علت عدم وجود کار روز به‌روز فقیرتر می‌شدند. بی‌کاری تبدیل به‌پدیده‌ئی دائمی در شهرها شد.

→ اکثریت رفقای صاحب‌نظر که در جلسه حضور داشتند از نقطه نظر رفیق لنین حمایت کرده و به‌رفیق باولویچ و من پیشنهاد شد که نقطه نظر لنین را به‌شکل تزهائی که با شرایط ایران مطابقت کند مطرح سازیم. مدت کمی، پس از این نیز، کنگره دوم [کمینترن]، براساس گزارش رفیق لنین در باره ماهیت جنبش‌های انقلابی ملی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، تصمیمات مشخص‌تری اتخاذ کرد. من فوراً، عقیده رفقای صاحب نظر و تصمیم کنگره را به‌ایران اطلاع دادم لیکن با تأسف زیاد باید گفت، حوادث بعدی با چنان سرعتی به‌وقوع پیوست که انقلاب ایران نتوانست در مقابل حمله متحدهانه سپاهیان انگلیس و شاه مقاومت کند و شکست خورد. (آ.س.) [سلطانزاده همین نکته را عیناً در کتاب ایران خود، ۱۹۲۴، مطرح کرد که بعدها نیز مورد استناد آندره چروونی [شومیاتسکی سفیر پیشین شوروی در ایران] در مجله بلشویک، شماره ۴، ۱۹۲۷ قرار گرفت. تا آنجا که ما مطالعه کرده‌ایم، تاکنون کسی در شوروی یا خارج از آن، این ادعای سلطانزاده را نفی نکرده است. ویراستار.]

رضاشاه با گرفتن تاج و تخت شاهی، املاک بزرگی به دست آورده و یکی از ثروتمندترین اربابان ایران گردید. لازم است به این واقعیت گویا اشاره شود: رضاشاه که می‌توان او را صاحب مازندران دانست، از دهقانان بابت هر جریب، یک سوم محصول (۱۲ تا ۱۵ تومان) را به عنوان بهره مالکانه می‌گرفت در حالی که اربابان دیگر، از هر جریب ۵ تومان اخذ می‌کردند.

قیامی که توسط رفیق لاهوتی در تبریز رهبری شد، «بلوای» سربازان در سلماس، قیام مجدد خراسان تحت رهبری سالار جنگ، قیام گیلان در سال ۱۹۲۶ و قیام اخیر در جنوب - همه این‌ها دانه‌های به هم پیوسته زنجیری هستند که قیام‌های شجاعانه زحمتکشان را علیه رضاشاه پهلوی تشکیل می‌دهند.

قیام قهرمانانه ارتش مستقر در تبریز با عدم موفقیت خاتمه یافت. با وجود این، چندی بعد جنبش ارتش مستقر در سلماس به وقوع پیوست. چگونگی این قیام - طبق گزارش رفقا - چنین بوده است: پادگان دیلمان واقع در منطقه سلماس مدت شش ماه حقوقی دریافت نکرده و در نتیجه دکانداران از فروش نسبه مواد غذایی به آنان سر باز زدند - از طرف دیگر وضع جیره غذائی سربازان نیز در پادگان نامنظم گردیده بود.

در آغاز ژوئن سال ۱۹۲۶ در پادگان جنب و جوش به وجود می‌آید - دهم ژوئن به سربازان اطلاع می‌دهند که در تهران تصمیم بر این گرفته شده که با موافقت سربازان «وطن پرست» حقوق دو ماه آنان را نپرداخته و آن را به مصرف احتیاجات مملکتی برسانند. «سربازان متوجه شدند که حقوق آنان به مصرف مخارج تاجگذاری رسیده و این باعث برانگیخته شدن احساسات ضد دولتی آنان گردید».

سربازان سواره نظام، جلسات مخفی تشکیل داده و تصمیم می‌گیرند که «اسلحه به دست، عدالت را برقرار سازند» آن‌ها نامه‌های بدون امضاء به رئیس پادگان نوشته و از او خواستند حقوق‌شان را بپردازد یا در غیر این صورت تمام افسران را کشته و به طرف تبریز حرکت خواهند کرد.

شرکت کنندگان در جلسه ۲۰ ژوئن معتقدند که دولت و «قزاقی چون خود آن‌ها» یعنی شاه، مقصر عدم پرداخت حقوق آنانند. پادگان - که از ۱۲۵ سواره و ۶۵ پیاده تشکیل شده - در شب ۲۴ ژوئن تصمیم به قیام، کشتن افسران و حرکت به سوی خوی و تبریز که «سربازان آنجا نیز برای قیام علیه

دولت آماده‌اند» می‌گیرد.

قیام از همان آغاز رنگ سیاسی پیدا می‌کند و این بسیار گویاست. شعار اصلی، مبارزه برضد شاه و دولت تهران است.

در این قیام، برخلاف آنچه منابع رسمی ایران گزارش داده‌اند، نه ۱۸۰ نفر بلکه ۷۰۰ نفر شرکت داشتند. این قیام جنبه کاملاً ضد دولتی و ضدشاهی داشت. سربازان قیام‌کننده که از دهقانان اطراف بودند اصل انتخابی بودن اشخاص مسئول را مقرر و سردوش‌های افسران را کردند. لیکن سربازان قیام‌کننده بدون رهبری لازم عمل می‌کردند. آن‌ها پس از کشتن رئیس پادگان - به طرف بازار رفتند و آغاز به خراب کردن آن نمودند.

سربازان، ساعت ۴ صبح به سربازخانه برگشته و از میان خود سرکرده و معاون او را انتخاب کردند. ۴۰۰ توپچی همراه دو توپ و ۳۰ مسلسلچی با ۴ مسلسل نیز به آنان پیوسته و تمام پادگان با نظام جنگی به طرف خوی به حرکت در آمد.

همزمان با این، در منطقه دیگر سلماس - کهنه شهر - که محل توقف هنگ سواره نظام است، اتفاقات ذیل به وقوع می‌پیوندد: سواران از دیلمان دستور دریافت می‌کنند که فوراً راه بیفتند. اینان تصمیم می‌گیرند که فرمانده را کشته و آنگاه حرکت کنند. لیکن فرمانده هنگ از تصمیم با خبر شده و فوراً به سربازخانه می‌آید و «در حضور سواران هیجان‌زده، سردوش‌های خود را می‌کند و به دولت ناسزا می‌گوید و می‌خواهد که به عنوان یک سرباز ساده به آنان پیبوندند.» سربازان او را مجبور می‌کنند که به قرآن قسم بخورد و آنگاه او را دوباره به عنوان سرکرده انتخاب می‌کنند. سرکرده نیز به نوبه خود از سربازان می‌خواهد که سوگند وفاداری بخورند و سواران نیز موافقت می‌کنند. پس از این، فرمانده، با فریب آن‌ها را به طرف شورشیان دیلمانی که به خوی می‌رفتند برده و به آن‌ها دستور شلیک می‌دهد. این امر خیلی مؤثر واقع می‌شود. شورشیان سرکوب و بسیاری از آنان توقیف و تیرباران شدند - با وجود همدردی شدید مردم، خوش باوری سربازان به دارودسته افسران امکان داد که پیروز شده، سرکوبی بیرحمانه‌ئی به عمل آورند. دادگاه نظامی صحرائی ۱۵۰ نفر را به تیرباران محکوم کرد.

تقریباً همزمان با این وقایع، در قسمت دیگری از ایران یعنی در خراسان، قیام گسترش می‌یافت - آندره چرونی [شومیانسکی] این قیام را

چنین توصیف می‌کند: (۱)

مرکز سازمانی که قیام را رهبری نمود در محله‌ئی به نام مُراو تپه قرار داشت - پایگاه انقلابیون، پادگان این محل بود که از ۲۰۰ تن سوار بلوچ، ۱۵۰ تن پیاده نظام و ۵۰ مسلسلچی تشکیل شده بود. سازمان در میان دهقانان ناحیه نفوذ نسبتاً گسترده‌ئی داشت. در رأس این سازمان، سالار جنگ یکی از همکاران جنبش محمدتقی خان در سال ۱۹۲۱ - قرارداداشت.

قیام با توقیف افسران - که تعدادی از آن‌ها موفق به فرار شدند - و آمادگی سریع برای حمله به بجنورد که سربرزخانه بزرگی داشت و قیام‌کنندگان روابط نزدیک با آن داشتند، آغاز شد - قیام‌کنندگان پس از خروج از مراو تپه، با نخستین دسته قوای دولتی که مرکب از ۳۰۰ نفر بود برخورد کردند و تیراندازی آغاز شد. سربازان دولتی زیاد دخالت نمی‌کردند و فقط افسران بودند که با مسلسل‌ها تیراندازی می‌کردند. قوای دولتی، پس از دو ساعت جنگ در هم شکسته شد. بخشی از افسران فراری شدند و بیش‌تر سربازان به قیام‌کنندگان پیوستند - یک افسر نیز اسیر شد. راه بجنورد باز بود. انقلابیون به طرف بجنورد به حرکت در آمدند.

پادگان بجنورد، مرکب از ۸۰۰ نفر، آماده جنگ بود لیکن با نزدیک شدن سپاهیان قیام‌کننده، افسران پادگان فرار را بر قرار ترجیح دادند - سربازان همگی به قیام‌کنندگان پیوستند و شهر در حقیقت بدون جنگ به دست اشغال‌کنندگان افتاد.

پس از اشغال شهر، دهقانان دهات اطراف، از قیام‌کنندگان استقبال شایانی کردند. قیام‌کنندگان یک میتینگ عمومی تشکیل دادند و چندین هزار نفر، از جمله انبوهی از دهقانان در آن شرکت جستند - پس از نطق‌هائی که در آن انقلابیون برنامه خود را تشریح کردند، از قبیل مصادره اراضی و اموال اربابان و صاحب منصبان بزرگ دولت، تقسیم زمین میان دهقانان و غیره... آنگاه به سخنان دهقانان گوش فرا دادند که خواستار محاکمه مردمی حاجی عمل (امل؟) بزرگ‌ترین فئودال و ارباب ناحیه بودند - دهقانان این فئودال را که وحشی‌گری‌هایش معروف بود توقیف کرده بودند. تصمیم گرفته شد فوراً دادگاه نظامی انقلابی انتخاب شود و حاجی امل را همراه چهار تن از افسران

اسیر محاکمه کنند. قریب ۲۰ نفر سرباز و دهقان به‌عنوان اعضای دادگاه انتخاب شدند.

پس از بازجویی و يك سلسله سخنرانی محکوم‌کننده سربازان و دهقانان، شرکت‌کنندگان در میتینگ، متفق‌الرأی حکم محکومیت به‌اعدام را صادر کردند و این حکم همان روز عصر به‌مرحله اجرا گذارده شد. اموال فتودال تیرباران شده نیز ضبط و به‌دهقانان واگذار شد.

نیروهای انقلابی بجنورد و پادگان یکی شده و در نتیجه کلاً دارای ۱۵۰۰ قبضه تفنگ و سرنیزه و تعدادی مسلسل شدند. آن‌ها مرتجعین را از مقامات کنار گذارده، در تمام ادارات دولتی افراد خود را گماشتند.

انقلابیون در بجنورد ۳ میتینگ بزرگ عمومی تشکیل دادند که انبوهی از دهقانان اطراف در آن شرکت کردند. انقلابیون در این میتینگ‌ها برنامه انقلابی ملی را مطرح ساختند: رها ساختن مردم از دست اربابان و اشراف، تقسیم زمین میان دهقانان و دموکراتیزه کردن ارتش.

طی میتینگ، دهقانان اطراف و مردم شهر (پیشه‌وران، تاجار کوچک و صنعت‌گران) تصمیم گرفتند که بدون وقفه ارگان خلقی اداره شهر، یعنی انجمن را تشکیل دهند. هم‌چنین اعلام شد که پس از اشغال مشهد توسط قیام‌کنندگان، کنگره ایالت برای تشکیل انجمن ایالتی تشکیل خواهد شد. در این میتینگ‌ها تصمیم گرفته شد که حق رأی در انتخابات انجمن از اربابان، روحانی‌نمایان و اشراف سلب شود. انقلابیون برای نظارت در امر انجام انتخابات دو کمیسر تعیین کردند که یکی از آنان کارگر نساجی و دیگری آهنگر بود.

پس از محاکمه و تیرباران حاجی اَمَل و چهار افسر - که در حقیقت انتقامی از طبقه فتودال و دولت مدافع آن بود در بجنورد جشن عمومی اعلام گردید و دهقانان زیادی در آن شرکت کردند. دهقانان از انقلابیون تقاضا می‌کردند که گروه‌های مسلح در اختیار آنان بگذارند تا با اربابان و خان‌های فتودال منطقه تصفیه حساب کنند. انقلابیون به‌دهقانان توضیح می‌دادند که آن‌ها می‌خواهند با لشکرکشی به‌مشهد تکیه‌گاه سلطنت پهلوی یعنی اربابان و فتودال‌ها را به‌طور کامل از بین ببرند. در مدت اقامت انقلابیون در بجنورد، تعداد نفرات گروه‌های انقلابی توسط دهقانان داوطلب افزایش می‌یافت.

انقلابیون ۸۰۰۰ تومان در مالیه بجنورد به‌دست آوردند و پس از بحث



بیرامون مصادره سرمایه تجار تصمیم گرفتند که: چون سرمایه‌داران بزرگ - اربابان و اشراف - از شهر فرار کرده و به سرمایه آن‌ها که در بانک انگلیس بود دسترسی نمی‌باشد، سرمایه تجار متوسط و کوچک را مصادره نکنند و از آنان ۷۰۰۰ تومان قرض گرفتند. انقلابیون، بدین ترتیب، ۱۵/۰۰۰ تومان پول در اختیار داشتند. انقلابیون به تجار قول دادند که پس از تصرف مشهود قرض آنان را بپردازند. خواروبار و علیق را سپاهیان قیامی از طریق خریدن از دهقانان تأمین می‌کردند. دهقانان، به این مناسبت، در موقع عبور گروه‌های انقلابی به استقبال آنان آمده و - طبق سنت خود - به آنان دسته‌های گندم می‌دادند، در حالی که روحانی‌نمایان و اربابان فرار می‌کردند. نیروی عمده شورشیان مرکب از ۱۲۰۰ نفر، تحت فرماندهی رهبران قیام به طرف شیروان (در جهت قوچان) به راه افتاد. در حین حرکت آنان به طرف شیروان، هواپیمای دولتی، نامه رضاشاه را بر سر آنان پخش کرد. شاه در این نامه نوشته بود: او پادشاه پهلوی «قیام‌کنندگان برضد مقررات و اصل مقدس مالکیت را که «شاهنشاه» حافظ آن است دعوت به تسلیم می‌کند و در غیر این صورت آن‌ها را نابود خواهد کرد».

انقلابیون، شیروان را پس از چهار ساعت درگیری به اشغال خود در آورده و به طرف قوچان حرکت کردند. انقلابیون، ساعت ۵ بعد از ظهر، در میان انبوه مردم شوق زده، که تا دو فرسخی شهر به پیشواز آنان آمده بودند (جمعیت شهر ۲۰,۰۰۰ نفر است) وارد قوچان شدند. روحانیون درباری، اربابان و مأموران عالی‌رتبه فرار می‌کردند.

انقلابیون، فوراً افراد خود را در ادارات منصوب کردند. کمیته انقلابی تا پاسی از شب شکایات مردم را از اربابان، خان‌ها و مأموران دریافت می‌کرد. روز بعد، دو هواپیمای دولتی در آسمان قوچان ظاهر شده و بمباران را آغاز کردند. انقلابیون که مسلسل در اختیار داشتند به طرف هواپیماها تیراندازی کردند و هواپیماها مجبور به فرار شدند. در قوچان، مرتب میتینگ تشکیل و انتخابات انجمن سازمان داده می‌شد. تعداد زیادی زن و مرد دهقان در این میتینگ‌ها شرکت می‌کردند. انقلابیون، عصر آن روز توسط دهقانانی که از چناناران به قوچان آمده بودند، مطلع شدند که اربابان و خان‌ها در ۱۲ فرسخی مشهود - به دستور دولت - با عجله مشغول تشکیل گروه‌های مسلح می‌باشند و دولت به آن‌جا اسلحه و مهمات فرستاده است. انقلابیون، هم چنین

اطلاع یافتند که رئیس لشکر خراسان محمدخان دستور داده است تا ۷۰۰ نفر از قشون مشهد به چناران فرستاده شوند، لیکن سربازان از انجام این امر سر باز زده‌اند، و در نتیجه ۳۰۰ تن از آنان در زیر زمین وحشتناک زندان مشهد محبوس شده‌اند. مأموران انقلابیون خبر دادند که رئیس لشکر خراسان تصمیم گرفته است تا همه افراد پیاده نظام بریگاد سابق انگلیس و ایران و کردهائی را که در زمان جنگ امپریالیستی در خدمت انگلیسی‌ها بوده‌اند - بسیج کند. قوچان و مواضع انقلابیون ساعت ۴ صبح، توسط چهار هواپیما بمباران شد. در این بمباران، ۲۰ تن از ساکنین بی‌گناه شهر کشته شدند. از سپاهیان انقلابی ۶۰ نفر کشته و قریب ۸۰ نفر زخمی شدند. سپاهیان دولتی پس از يك درگیری شدید - با وجود پشتیبانی هواپیماهای دولتی - ۱۰۰ نفر کشته و زخمی داده و مجبور به عقب‌نشینی شدند.

لیکن، نیروی انقلابیون نیز تضعیف شده بود و - مهم‌تر از آن - مهمات آنان در حال اتمام بود: برای هر تفنگ فقط دو فشنگ موجود و برای مسلسل فقط هزار فشنگ باقی مانده بود. دولت هنگ گارد تهران را نیز به کمک نیروهای خود فرستاد. دولت در دزدآب از انگلیسی‌ها تعدادی مسلسل و ۵۰ کامیون دریافت کرد و بیش از ۱۰۰۰ سرباز را به همراه تعلیم‌دهندگان بریگاد سابق انگلیس و ایران به مقابله انقلابیون فرستاد. پس از آن، قوای دولتی خط دفاعی انقلابیون را، که از ۲۰۰ نفر تشکیل شده بود، در سبزوار شکسته و حمله بلامانع خود را به قوچان آغاز کرد. انقلابیون که رابطه‌شان با مشهد و تهران قطع شده بود، وضع بحرانی‌ای داشتند. در همین موقع، پنج هواپیما (بنا به اطلاع ساکنین محلی، سه هواپیما انگلیسی بوده و بمب‌های مارک انگلیسی روی شهر می‌ریختند) قوچان را بمباران کردند. انقلابیون پس از شلیک تمامی فشنگ‌های خود، آغاز به عقب‌نشینی کردند. انقلابیون - به خصوص به خاطر حملات مداومی که توسط افراد مسلح خان‌ها (این افراد را که قبلاً در این مناطق راهزنی می‌کردند، خان‌ها برای کمک به دولت متشکل ساخته بودند) به پشت جبهه آنان انجام می‌گرفت - تلفات زیادی دادند. آنان به گروه‌های پراکنده تقسیم شده و در کشور پخش شدند.

این قیام قهرمانانه سربازان و دهقانان ایرانی برضد اربابان، و حامیان انگلیسی آنان، بدین ترتیب خاتمه یافت.

فقط اشخاص بی‌آبرو و بی‌شرف می‌توانند مدعی شوند که این قیام

توسط انگلیسی‌ها ترتیب داده شده بوده است.

موفقیت‌های قیام خراسان همیشه و در همه جا باعث خوشحالی و شمع توده‌های مردم می‌گردید و امیدها را زنده می‌کرد.

هنوز خون تیرباران‌شدگان و اعدامیان خراسان خشک نشده بود که قیام جدیدی در گیلان به‌وقوع پیوست. این بار نیز، فومن منطقه آغاز جنبش بود<sup>(۱)</sup>. فومن شهرکی است که در ۲۰ کیلومتری شمال رشت در میان بوته‌های غیرقابل عبور و مزارع برنج واقع شده است. این منطقه، قبلاً به‌ناحیه عملیات کوچک‌خان و حیدرخان مشهور بود. این ناحیه از لحاظ نظامی و سوق‌الجیشی برای عملیات دسته‌های کوچک پارتیزانی بسیار مناسب است. همه کسانی که از تعقیب مقامات فرار می‌کردند، همیشه به این ناحیه پناه می‌بردند، زیرا آگاهی ساکنین این ناحیه از نواحی دیگر بیش‌تر است. ساکنین این ناحیه - که ۷۵٪ آنان را دهقان بی‌زمین و ۲۵٪ را خرده مالکان، ملاها و تجار تشکیل می‌دهند، در انقلاب سال ۱۹۲۰ گیلان شرکت کردند.

جنبش فومن بدین شکل آغاز شد: ابراهیم خان وکیل‌باشی که به‌مناسبت عدم اطاعت از دستور رئیس لشکر شمال - محمدحسین خان - در دادگاه نظامی محاکمه شده بود، به این ناحیه آمد. ابراهیم خان کسانی را که از رژیم ناراضی بودند (به‌طور عمده سربازانی که با اسلحه خود از ارتش فراری بودند) به‌دور خود جمع کرده و از آنان گروهی تشکیل داده و حمله به ادارات دولتی و مأموران را آغاز نمود. او دهقانان را دعوت کرد تا از پرداخت بهره مالکانه خودداری کنند. طبق گزارشات مقامات دولتی، سربازان لشکر شمال، مرکز و شرق به ابراهیم خان می‌پیوستند. هم زمان با فعالیت ابراهیم خان در فومن، کمیته‌های مخفی بی‌نویان و پیشه‌وران در رشت و انزلی تشکیل شد. یکی از این کمیته‌ها به نام «کمیته آتش» معروف بود. این کمیته‌ها با فومن ارتباط برقرار کرده و حرکات قوای دولتی را به ابراهیم خان اطلاع داده و برای شورشیان پول جمع‌آوری می‌کردند. کمیته رشت موظف بود، در صورت نزدیک شدن شورشیان به رشت و اشغال آن، نقش نیروی

۱. ما وقایع را از روی گفته‌های رزای «چنگلی» نگارش می‌کنیم. نگاه شود به روایتسوی و استک (شرق انقلابی) ۲۸-۱۹۲۷ ص ۱۹۹-۱۹۵.

کمکی را ایفاء کند. گروه‌های کوچک قوای دولتی که به‌ناحیه عملیات شورشیان فرستاده شدند، کاری از پیش نبرده و اکثریت آنان همراه اسلحه خود به شورشیان پیوستند. دهقانان به شورشیان همه گونه کمک می‌کردند: آنان را مخفی کرده و به آنان آذوقه می‌رساندند و غیره. اربابان و دولت از گسترش جنبش به اضطراب افتادند، زیرا آنان شیخ انقلاب گیلان و کوچک خان را در پیش چشم داشتند. اضطراب آنان، پس از بلوا در بازار رشت - که به خاطر انتخابات روی داد - شدت یافت. نحوه انتخاب سفارشی نمایندگان مجلس که در ایران آن زمان معمول بود، در رشت با مقاومت شدید بورژوازی شهر و پیشه‌وران روبه‌رو شد. مقامات دولتی - در مدت شش ماه - موفق به انجام انتخابات دو نماینده از رشت نگردیدند و سرانجام از انتخاب نمایندگان رشت و فرستادن آنان به مجلس چشم پوشیدند، تا حداقل بدین وسیله از بروز تظاهرات برضد دولت جلوگیری کنند. طبیعی است که با وجود چنین شرایطی، دولت شاه حاضر به حادترین اقدامات بود. قیام که هم زمان در شهر و ده توسعه می‌یافت، مسأله مبارزه با انقلاب را به حادترین شکل آن در برابر رضاشاه مطرح ساخت. قشون سرکوب‌کننده به سرکردگی [سرلشگر] خزائی آماده شد و در اواخر اوت سال ۱۹۲۶ به رشت رسید. خزائی همه قوای خود را اعم از سواره نظام، توپخانه و پیاده نظام در یک محل متمرکز کرده، عازم لشکرکشی پیروزمندانه در گیلان شد. او کوشش کرد - قبل از هر چیز - نیروهای شورشی را به سه دسته تقسیم کند: دسته اول را در منطقه فومن محاصره کند، دسته دوم را مجزا کرده و به طرف لاهیجان سوق دهد و دسته سوم را در منطقه سیاه رود - در راه میان رشت و تهران - به دام اندازد. شورشیان در این نواحی به قوای دولتی تلفات زیادی وارد کردند. سربازان خزائی، بر سر راه خود دهات را آتش زده، ساکنین را شکنجه و آنان را مجبور می‌کردند مخفی گاه‌ها و شرکت‌کنندگان در قیام را معرفی کنند. شورشیان، چون مهمات نداشتند به جنگل پناه بردند. لیکن یکی پس از دیگری دستگیر شده و به رشت فرستاده می‌شدند.

اکثر اعضاء معروف قیام - بجز ابراهیم خان - در آغاز اکتبر سال ۱۹۲۶ دستگیر شده بودند. محکمه نظامی ۲۲ سرباز و دهقان را محکوم به مرگ کرد. دهقانان را دار زدند و سربازان را تیرباران کردند. اعدام افراد، در انتظار عمومی انجام می‌گرفت و در رشت و حومه آن مدت یک‌کفته - از ۸ تا ۱۵ اکتبر

ادامه داشت. در مرکز شهر چوبه‌های دار به‌پا کرده، هزاران نفر را به‌زور به آنجا می‌آوردند، موسیقی می‌نواختند و با بیرحمی‌ای که از خصوصیات استبداد فتودالی است، افراد را اعدام می‌کردند. خود ابراهیم خان نیز در ۱۰ فوریه سال ۱۹۲۷ اعدام شد. او با شجاعت و مانند يك انقلابی واقعی با مرگ روبرو شد.

در اینجا لازم است لحظات اعدام و رفتار برخی از نظامیان درموقع اعدام شورشیان را خاطرنشان کنیم. سربازان محکوم، در فاصله از زندان تا محل اعدام، آوازه‌های انقلابی می‌خواندند و فریاد می‌زدند: «مرگ بر شاه، زنده باد انقلاب!» محکومین، مردم را مخاطب قرار داده و به آنها فریاد می‌زدند: «چرا جمع شده‌اید؟ اگر هم چنین بایستید و سکوت کنید، شماها را نیز دار خواهند زد». عده دیگری شعار می‌دادند «زنده باد جمهوری خلق». هنگام تیرباران سربازان قیام‌کننده، ردیف اول سربازان جوخه اعدام، سه بار تفنگ‌های خود را پائین آورده و به‌گریه افتادند. وضع چنان آشفته شد که سربازان را عوض کردند و مسلسل‌چیان جای آنان را گرفتند. بسیاری به‌هدف تیر نمی‌انداختند. در این روز ۹ نفر اعدام شدند: سه تن را دار و شش نفر را تیرباران کردند. عصر این روز نمایندگان تجار پیش فرمانده قوا رفته و از او درخواست کردند که به‌اعدام‌ها خاتمه دهد. ناراحتی مردم چنان شدید بود که به‌اصرار کنسول شوروی، مقامات دولتی مجبور شدند اعدامیان را از چوبه دار پائین آورند و به‌اعدام کردن افراد خاتمه دهند. این جنبش که ماهیتی آشکارا دهقانی داشت بدین ترتیب پایان یافت. مردم نارضایی خود را فرو خوردند. رئیس بریگاد شمال به‌نماینده‌گی از طرف حکومت شاه جدید به‌دهقانی که به‌وسیله لشکرکشی سرکوب‌کننده و خراب شدن دهات و اعدام برداران دهقان‌شان مطیع شده بودند، آشکارا چنین گفت: حکومت جدید سیاست پیشینیان خود یعنی قاجارها، سیاست حمایت و پشتیبانی از روابط فتودالی - سرواژ را دنبال خواهد کرد. مضمون این پیام برنامه‌ای سلسله جدید از این قرار است: «بعضی از دهقانان به‌استناد گفته‌های شورشیان از پرداخت بهره مالکانه زمین خودداری می‌کنند، به‌ما اطلاع داده‌اند که اشخاصی به‌دهات آمده و به‌نام قیام‌کنندگان از دهقانان پول و فرآورده‌های کشاورزی دریافت می‌کنند. برخی نیز، خانه و زمین خود را رها کرده و - به‌خاطر وجود شورشیان - از محل سکونت خود فرار می‌کنند. در نتیجه، مردم منطقه حالت اضطراب زده پیدا کرده و امنیت عمومی مختل شده است.

از تاریخ صدور اعلامیه‌ی حاضر به‌همه‌ی مباحثان، خرده مالکان و کدخدایان - که زندگی خود را رها کرده و از دهات فرار کرده‌اند - پیشنهاد می‌کنم به‌دهات خودبازگشته و به‌زراعت بپردازند. همچنین به‌همه‌ی دهقانان توصیه می‌کنم بهره‌ی مالکانه زمین و سهم مالک از محصول را، چنان که باید بپردازند.

در عین حال سپاهیان کافی به‌این مناطق اعزام شده است، تا در اسرع وقت شورشیان را از بین برده و آن‌ها را به‌سزای‌شان برسانند.

اضافه می‌کنم، در صورتیکه اطلاع حاصل شود که شورشیان را در دهی پذیرفته یا به‌آنان آذوقه داده یا به‌فرار آنها کمک کرده و یا محل آنان را از سپاهیان دولتی مخفی نگاهداشته باشند - این ده از طرف دولت مصادره شده و خانه‌های اشخاصی که به‌شورشیان کمک کرده باشند خراب خواهد شد.» در فوریه سال ۱۹۲۹، شورش دیگری در جنوب ایران بر ضد دولت به‌وقوع پیوست. ایلات پر جمعیت قشقائی - که در مرکز نفوذ انگلیسی‌ها قرار دارد - پرچم مبارزه علیه رضاخان را برافراشتند. برخی از ایلات عرب نیز به‌قشقائیان پیوستند. دستجات دهقانی و گروه‌هایی که از بی‌نویان شهری تشکیل شده بود، فعالانه به‌شورشیان کمک می‌کردند. شورشیان، شهر شیراز، مرکز ایالت فارس را محاصره کرده و به‌شهر حمله می‌کردند. رابطه‌ی شیراز و تهران - به‌مناسبت از کار افتادن تلگراف - قطع شد. دولت، تعداد زیادی از سپاهیان را به‌منطقه‌ی شورش فرستاد. لیکن اینان تا مدت زیادی نتوانستند از پس شورشیان بر آیند. مهدی سورهن - دهقان‌زاده‌ای که دشمن سرسخت انگلیس‌ها بود و زمانی مسلحانه علیه آنان مبارزه کرده بود - در میان شورشیان بود. سانسور بیداد می‌کرد و مطبوعات تهران - تا چند هفته - حتی یک کلمه هم درباره‌ی حوادث جنوب نوشتند. فقط زمانی که دیگر در همه جا از این حوادث صحبت می‌شد، بعضی از روزنامه‌ها - بدون بررسی علل شورش - مقالاتی درباره‌ی این حوادث منتشر ساختند. شرکت‌کنندگان در این قیام، احتمالاً، دارای انگیزه‌های مختلف بودند. برای سران شورش، از همه مهم‌تر این بود که رضاشاه آهنگ متمرکز ساختن ایران را تقلیل دهد و مأموران متکبر خود، به‌ویژه مأموران مالیه را، باز خواند. آنها، به‌طور عمده، می‌خواستند که رضاشاه امتیازات گذشته‌ی آنان را در امر اداره امور منطقه محترم بشمارد. برای دهقانان، بهبود وضع اسفناک‌شان مهمترین مسأله بود. آینده نشان خواهد داد که ایلات به‌اهداف خود نائل خواهند شد یا نه؟ و اما،

ما مطمئن هستیم که دهقانان بدون مبارزه قاطعانه علیه نظام شاه و مالکان نمی‌توانند به‌وضع خود بهبودی بخشند.

ف. ایوانف نامی، به‌تقلید از روش‌های «علمی» ایرانی‌سکی و ایراندوست در روزنامه‌ ایزوستیا (۱۶ ژوئیه ۱۹۲۹) نوشته است که، طبق اطلاعات موجود، این شورش را انگلیسی‌ها به‌پا کرده‌اند. ما به‌ف. ایوانف، توصیه می‌کنیم که به‌جای توضیح بی‌سروته حوادث و معرفی کردن رضاشاه به‌عنوان علیه توطئه‌های انگلستان، مقاله‌ دشتی (نماینده مجلس) را که در روزنامه شفق سرخ ۱۴ آوریل ۱۹۲۹ منتشر شده است با دقت مطالعه کند. دشتی به‌عنوان يك شخص مطلع در مقاله خود، هرگونه دخالت خارجی‌ان (انگلیسی‌ها) را در این حوادث رد می‌کند.

با وجود همه این قیام‌ها ایرانی‌سکی اظهار می‌کند که در ایران وضع انقلابی موجود نیست<sup>(۱)</sup>. فقط کسانی قادر به‌چنین اظهاراتی هستند که یا حقیقت وقایع را نمی‌دانند یا مخالف هرگونه جنبش انقلابی بوده و مایلند از انقلاب - این عمل «وحشتناک» - پرهیز کنند.

عدم وجود رهبریت مرکزی، ضعف حزب انقلابی که قادر نیست هنوز همه کشور را در بر گیرد، عدم وجود برنامه انقلابی سیاسی و اقتصادی، اعتماد زیاد و کم تجربگی شرکت‌کنندگان در قیام‌ها، و سرانجام عدم وجود پشتیبانی واقعی از خارج - اینهاست، نقائص عمده این جنبش‌های واقعاً قهرمانانه. در حالیکه ارتجاع، به‌طور مداوم، از پشتیبانی امپریالیسم انگلستان برخوردار است، انقلاب باید، عجالتاً، فقط روی نیروهای خود حساب کند.

اما با وجود این، جنبش انقلابی بیش از پیش، مناطق مختلفی را در برمی‌گیرد. دارودسته انگلیسی و رضاشاهی قادر نخواهند بود کانون‌های انقلاب ایران را از بین ببرند.

هر حرکت انقلابی - هر قدر هم بی‌رحمانه سرکوب شود - ده‌ها و صدها رزمنده صادق را برای انقلاب آینده می‌سازد. هر قیام، تجربه انقلابی را عمیق‌تر و وسیع‌تر کرده، اشتباهات و خطاها را کاهش داده و شرایط را برای انقلاب پیروزمندانه آتی فراهم می‌کند.

## جنگ قریب الوقوع علیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و نقش ایران رضاشاهی

کنگره ششم [بین الملل کمونیست]، در تزه‌های خود «علیه جنگ‌های امپریالیستی» نیروهای محرك سیاسی و اقتصادی جنگ آینده را مشخص کرده است. در این تزه‌ها گفته می‌شود «شدت همه جانبه تضادهای سرمایه‌داری، نیرومند شدن اقتصادی و سیاسی اتحاد شوروی، رشد سریع جنبش‌های انقلابی و ملی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و تشدید مبارزه طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا در کشورهای سرمایه‌داری - تغییرات شاخص وضع جهانی، از زمان برقراری کنگره پنجم می‌باشند. تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی برای بدست آوردن بازارها هر روز بارزتر می‌گردد. لیکن تضاد اصلی‌ای که دنیا را به دو اردوگاه: اردوی کشورهای سرمایه‌داری در يك سو و ا.ج. ش.س - که پرولتاریای جهانی و ملل ستمدیده‌ی کشورهای مستعمره متحد‌آند، از سوی دیگر- تقسیم می‌کند، از تضادهای داخلی کشورهای امپریالیستی سریع‌تر رشد می‌کند.

مبارزه برای از بین بردن حکومت شوروی و انقلاب چین، مبارزه به‌خاطر استقرار سیادت بلامنازع بر چین و بدست آوردن بازار روسیه، یعنی امکان استفاده از منابع عظیم مواد اولیه و بازار این کشورها، برای سرمایه بین‌المللی اهمیت بسیار فراوان دارد، و علتی است که در حال حاضر خطر جنگ جدید امپریالیستی را به‌وجود می‌آورد».

شک نیست که انگلستان، محرك اصلی جنگ بر علیه ا.ج. ش.س. خواهد بود. کسی که این واقعیت را تا حال درک نکرده باشد، قادر به فهم مسائل دنیای امروز نیست. این نیز مسلم است که خاورمیانه و نزدیک، صحنه اصلی عملیات جنگی خواهند بود. درست به این دلیل است که ستاد عالی ارتش انگلستان به این مناطق توجه خاصی داشته، به‌خاطر آماده ساختن آن برای جنگ آینده، به‌همه گونه اقدامی دست می‌زند.



انگلستان - طبق نقشه لرد کیچنر (فرمانده سابق ارتش هند) - باید خود را برای دفاع فعال از هند آماده کرده، خطوط دفاعی خود را تا به خارج از هند و فلات ایران پیش ببرد و بلوچستان ایران، سیستان و کرمان را جزو منطقه دفاعی مستقیم خود منظور دارد. بنابر نظر کارشناسان نظامی انگلیسی، نزدیک شدن ارتش‌های دشمن به مرزهای هند، می‌تواند در داخل هند باعث قیام‌های عظیمی علیه انگلستان شود، قیام‌هایی که ممکن است نتیجه جنگ را تغییر دهد. به این جهت، نقشه لرد کیچنر اساس دفاع از هند در جنگ آینده خواهد بود.

انگلستان، برای انجام این نقشه، باید به‌موقع مهم‌ترین جزایر خلیج فارس را اشغال کرده و به‌خود اختصاص دهد. انگلستان باید برای حکم فرمائی کامل در آب‌های ایران، در بصره پایگاه بحری و هوائی تأسیس کند، تا از این طریق رابطه مداوم میان انگلستان و هند را از راه مصر، فلسطین، ماورای اردن، عراق و خلیج فارس تأمین نماید. درحال حاضر، انگلستان، با عجله هر چه تمامتر مشغول انجام این برنامه است.

آماده کردن راه‌های جدید سوق‌الجیشی که قسمت‌های مختلف امپراتوری را به‌هم وصل کرده و به‌توان از طریق آن تجهیزات لازم را به نیروهای نظامی رساند، در شرف انجام است. راه هوائی لندن - قاهره - کراچی (هند سابق) هم اکنون افتتاح شده است. راه آهن قاهره - کلکته به‌زودی آغاز به‌کار خواهد کرد.

فلسطین - این کشور کوچک - در نقشه گسترش نیروهای انگلیسی در شرق نقش بسیار مهمی را دارا است. این کشور به‌کمک کمیسرهای عالی رتبه انگلیسی به‌حدی گسترش می‌یابد که حتی آتشی‌ترین صهیونیست‌ها هم نمی‌توانستند آرزوی آنرا داشته باشند.»

«کشور بزرگ فلسطین»، برای ایفای نقشی که در جنگ آینده به‌او محول شده است با سرعت آماده می‌گردد. حیفا باید به‌یک بندر درجه یک نظامی تبدیل شود. تا به‌حال یک میلیارد لیره استرلینگ به‌این کار اختصاص داده شده است. هم‌چنین قرار است یک لوله نفت موصل را به‌حیفا مربوط سازد.

ساختمان شهرهای نظامی و سربازخانه‌هایی که ظرفیت ده‌ها هزار سرباز را دارند، تعداد زیادی پایگاه‌های هوائی که بر سر راه قاهره - کراچی ساخته شده‌اند، راه اتوموبیل روی اورشلیم - بغداد (از طریق صحرا)، شبکه راه‌های

شوسه و سرانجام راه آهن قندهار - حیفا (این راه همراه خط آهن حیفا - بغداد، مهمترین و مشکل‌ترین قسمت راه آهن مورد نظر انگلیسی‌ها، یعنی راه قاهره - کلکته می‌باشد) - همه این‌ها به‌خاطر جنگ آینده ساخته شده و ساخته می‌شود.

امیرنشین ماورای اردن نیز - مانند فلسطین - به‌یک منطقه نظامی بدل می‌گردد. انگلیسی‌ها - طبق قرارداد منعقدہ با این به‌اصطلاح «امیرنشین» (مراجعه شود به‌نشریه Near east and India, ۵/۵/۱۹۲۸) - حق دارند، به‌طور مداوم، در آن جا نیرو نگاه دارند. در ضمن، ماورای اردن متعهد است که در صورت وقوع جنگ، نیروی نظامی در اختیار امپریالیست‌های انگلیسی قرار دهد.

انگلیسی‌ها، در ماورای اردن نیز پایگاه‌های نظامی، سربازخانه، راه‌های سوق‌الجیشی می‌سازند و در نظر دارند بندر عقبه را - که از سال ۱۹۲۵ جزو ماورای اردن شده است - به‌یکی از بنادر بزرگ دریای احمر تبدیل کنند. انگلیسی‌ها، برای تحکیم موقعیت نظامی عراق نیز کوشش فراوان کرده‌اند. عراق، تنها یک منبع غنی نفتی نبوده، بلکه، در سیستم مستعمراتی امپراتوری انگلستان موقعیت حساسی را نیز دارا می‌باشد. روزنامهٔ جبل‌المقین (شمارهٔ ۴۸ سال ۱۹۴۹) در مقاله‌ای تحت عنوان «عراق و جنگ آینده» می‌نویسد: «عراق فقط از لحاظ نفت ثروتمند نیست، بلکه دارای موقعیت مهم جغرافیائی نیز می‌باشد. عراق دارای چنان موقعیتی است که می‌توان - در صورت لزوم - از آن به‌ایران و ترکیه، یعنی کشورهایی که راه تهاجم به‌ا.ج.ش.س می‌باشند - حمله کرد. پایهٔ نقشهٔ لرد کروزون نیز - که در آن وحدت کردستان ایران و ترکیه، به‌عنوان تحت‌الحمایت انگلستان مطرح گردیده است - تمایل حملهٔ به‌ا.ج.ش.س. می‌باشد. زیرا، کردستان نزدیکترین راه برای حملهٔ به‌ا.ج.ش.س. خواهد بود».

در واقع نیز، انگلستان کار عظیمی را از لحاظ آمادگی برای جنگ، در عراق انجام می‌دهد. از هم اکنون، در عراق پایگاه هوائی بزرگی برپا شده و در آن جا نیروی هوائی قابل توجهی - به‌طور مداوم - در حال آماده‌باش می‌باشد. خط راه آهن بصره - بغداد که در امتداد مرز ایران قرار گرفته، خط سوق‌الجیشی مهمی است. از سوی دیگر انگلیسی‌ها، جنوب عراق را نیز به‌سرعت مستحکم می‌سازند؛ آنها بستر شط‌العرب را برای کشتی‌های اقیانوس‌پیما گسترش داده‌اند و این کشتی‌ها قادرند تا بصره پیش بروند.

انگلیسی‌ها بحریهٔ فوآد را که بر شط‌العرب مسلط است، از نو تجهیز کرده‌اند. روزنامه‌ها سیویل‌آند میلیتاری گازت (۲۵/۸/۱۹۲۸) اطلاع داد که دو فوج (اسکادران) هواپیما دریائی سمآت همپتون برای مأموریت در شرق تشکیل شده است.

مقر یکی از این دو فوج بصره و مقر دیگری سنگاپور است<sup>(۱)</sup>. بدنهٔ هواپیماهای دریائی مارک سات همپتون، تماماً فلزی است. این هواپیماها بمب‌افکن‌هائی هستند که به‌دو موتور مجهز بوده، ۲۵۰ کیلومتر در ساعت سرعت دارند. اگر - چنانکه روزنامه‌ی سیویل‌آند میلیتاری گازت مدعی است - این هواپیماها برای دفاع از هند در نظر گرفته شده‌اند این سؤال پیش می‌آید که چرا آنها را به‌کراچی، که در دهنهٔ خلیج فارس قرار گرفته، نمی‌فرستند؟ بصره، برای دفاع از هند و آن هم توسط هواپیماهای دریائی نقطهٔ مناسبی نیست، لیکن، برای حمله - به‌خصوص به‌مرکز نفت ا.ج.ش.س. یعنی باکو - بسیار مناسب است. بنابراین، انتخاب بصره، بار دیگر ثابت می‌کند که انگلستان برای دفاع فعال از هند - یعنی در حقیقت، حمله - آماده می‌کند.

انگلیسی‌ها، اهمیت سوق‌الجیشی فوق‌العاده‌ای برای بصره قائلند و به‌همین دلیل، سعی دارند بصره را از عراق مجزا کنند. روزنامهٔ دست راستی و ارتجاعی *دیلی میل* (۱۰ اکتبر سال ۱۹۲۸) عرضحال دسته جمعی زمین‌داران و دیگر ساکنین بانفوذ بصره را که به‌وزارت خارجهٔ انگلستان و کمیسر عالی انگلستان در عراق نوشته شده بود - منتشر ساخت. در این عرضحال تقاضا شده بود که بصره از عراق مجزا و مستقیماً تابع بریتانیای کبیر شود. واضح است که الهام‌دهندهٔ این عرضحال مأموران انگلیسی‌اند در بصره، نیروهای عظیم نظامی متمرکز می‌شود و از این رو طبیعی است که امپریالیستهای انگلیسی نمی‌خواهند ادارهٔ این منطقه در دست اعراب نامطمئن باقی بماند.

در هند نیز، فعالیت بزرگی انجام گرفته است. از هم‌اکنون، تشکیل ارتش دائمی بزرگی مرکب از ۳۰۰,۰۰۰ نفر - تحت فرماندهی مستقیم ستاد

۱. تجهیز پایگاه نظامی سنگاپور به‌سرعت انجام می‌گیرد. مخارج تجهیزات پایگاه ۷۵۰,۰۰۰ لیره استرلینگ برآورده شده است. ساختمان پایگاه ده سال به‌طول می‌انجامد. درحال حاضر، ساختمان تعمیرگاه کشتی (تعمیرگاه شناور) خاتمه یافته است. این تعمیرگاه ۲۸۵ متر درازا و ۵۷ متر پهنا دارد و بزرگترین تعمیرگاه دنیا است.

ارتش انگلستان - آغاز شده است. در ضمن، هند به هیچ عنوان در اداره این ارتش دخالتی ندارد. این ارتش، در حقیقت، اضافه بر ارتشی که تحت فرماندهی «هند» است، تشکیل می‌شود. خود هند نیز، برای آماده شدن به جنگ، مبالغ هنگفتی خرج می‌کند.

هند، در سالهای اخیر، ۴۰ تا ۴۳٪ از بودجه خود را به مصرف نظامی می‌رساند<sup>(۱)</sup>. دفاع هوایی هند به‌ویژه مورد توجه است. هند، در حال حاضر، دارای ۱۸ اسکاداران هوایی است. از این ۱۸ اسکاداران، چهار اسکاداران، اسکاداران‌های کمک به ارتش زمینی، و چهار اسکاداران بمب‌افکن هستند. مقر این اسکاداران‌ها در شمال هند است. ۸۰۰ تن افسر و سرباز نیروی هوایی انگلستان - در عرض فقط یکسال (۱۹۲۷) - برای خدمت به عراق و هند فرستاده شده‌اند. از اکتبر سال ۱۹۲۶ به این طرف، استفاده از نیروی هوایی به ارتش [عراق] تسلیم داده می‌شود و هر چند گاه، مانورهای مشترک نیروهای هوایی و زمینی به‌طور مشترک انجام می‌گیرد.

امکانات بسیج سرباز در هند، بسیار زیاد است. بنابر تجربه جنگ جهانی اول هند می‌تواند تا ۱,۶۰۰,۰۰۰ سرباز بسیج کند. نقل و انتقال یک چنین ارتش عظیمی به مناطق مورد نظر، و نیز تأمین آذوقه و تجهیزات نظامی آن، توجه خاصی را می‌طلبد. واضح است که برای دفاع فعال از هند، ارتش آن باید در ایران و افغانستان، یعنی کشورهایی که از راه آهن و راه‌های شوسه خوب محرومند، عمل کند. ارتش هند، به این مناسبت، به ماشین‌های سیستم مورش و گای مجهز می‌شود. استفاده از این ماشین‌ها در مناطق بدون راه به اندازه استفاده از عرابه موفقیت‌آمیز بوده است. افزون بر این، انگلیسی‌ها، با بسط تجربه جنگ، برای رساندن مهمات به قسمت‌های فعال از تانک‌های مخصوص استفاده می‌کنند. البته، این مسأله کاملاً روشن است که فقط وسائل حمل و نقل مکانیزه نمی‌شود، بلکه، مفهوم مکانیزه شدن، مسلح کردن ارتش انگلیسی - هندی را به تفنگ‌های پیشرفته و تقویت نیروی آتشبار، قسمت‌های پیاده را نیز در برمی‌گیرد و غیره.

همه اینها بازگوکننده آن است، که ارتش انگلیس - هندی خود را برای

۱. در سال ۱۹۲۳-۲۴ از ۸۸۰,۷۱۲,۰۰۰ لیره استرلینگ، که کل درآمد را تشکیل می‌داد، ۳۷,۴۱۳,۰۰۰ لیره استرلینگ بودجه ارتش شد و در سال ۱۹۲۴-۲۵، از ۹۲,۰۴۰,۰۰۰ لیره استرلینگ، ۳۶,۸۳۰,۰۰۰ لیره استرلینگ بودجه نظامی را تشکیل می‌داد. در سال ۱۹۲۵-۲۶، از ۸۷,۵۱۰,۰۰۰ لیره استرلینگ، ۳۷,۳۵۰,۰۰۰ برای ارتش صرف شد. در سال ۱۹۲۶-۲۷ از ۸۶,۸۵۰,۰۰۰ لیره استرلینگ درآمد بودجه، ۳۶,۶۲۰,۰۰۰ لیره استرلینگ مصرف ارتش شد.

عملیات تعرضی وسیعی آماده می‌کند، و فکر دفاع غیر تعرضی و جنگ موضعی را کنار گذارده است. نقشه عملیات انگلیسی‌ها - طبق اطلاعات موجود - در صورت وقوع جنگ، از سه اقدام جنگی تشکیل می‌شود: اقدام نخستین، حمله هوایی سریع به اتحاد شوروی است. برای انجام آن نیروهای بزرگ هوایی (۱۲ تا ۱۵ هنگ، که هر یک از ۲۰۰ تا ۲۵۰ هواپیما مرکب است) باید در اسرع وقت بسیج شده، از انگلستان، مصر، فلسطین، مالت و دیگر مناطق به عراق و هند و از آنجا، به پایگاه‌های تبریز، مشهد، کابل و غیره - که در خط اول جبهه واقع‌اند - منتقل شوند<sup>(۱)</sup>.

در میان این واحدها، چند واحد قوی ضربتی، مرکب از ۴۵۰ تا ۵۰۰ هواپیمای بمب‌افکن و شکاری نوع سوپر مارین، سات همپتون، آورو آوا، فیوری، نیپر و غیره وجود خواهد داشت. این هواپیماها که به‌مخازن مخصوصی مجهزند، قادرند بدون توقف تا ۲۰۰۰ کیلومتر پرواز کنند. حمله سریع به مناطق مهم ا.ج.ش.س یعنی باکو، مرو، واحه تاجیکستان، کراسنورسک و غیره - وظیفه عمده این واحدها می‌باشد. متخصصین انگلیسی امیدوارند که با این حمله‌ها منابع ذیقیمت مواد اولیه صنعتی و سوخت را از بین ببرند و، در عین حال، از بسیج و گسترش نیروی ارتش سرخ نیز جلوگیری کنند.

اقدام ثانی - طبق نقشه انگلیسی‌ها - اشغال مرزها و پایگاه‌ها، در ایران و افغانستان است. این اشغال باید در آغاز به کمک نیروهای ارتش ایران و افغانستان<sup>(۲)</sup>، و سپس، توسط نیروهای موتوریزه (همراه با تانک و زره‌پوش) انجام گیرد. این نیروها، از طریق راه‌هائی که رضاشاه نیز مشغول ساختمان آنهاست، یعنی از راه موصل - رواندوز - تبریز و سپس خانقین - همدان -

۱. در اسناد و مدارک هیئت نظامی انگلیس و ایران متعلق به ژنرال دیکسن گفته می‌شود: «تبریز برای واحدهای هوایی بهترین پایگاه است، زیرا از این نقطه می‌توان، با هواپیمائی که در گزارش به آن اشاره شده است به باکو، قسمت اعظم کردستان و آذربایجان پرواز کرد و بدون احتیاج به توقف به پایگاه بازگشت (ص ۱۳۵ اسناد). مشهد - به عنوان پایگاه نظامی - برای حفاظت از مرزهای شمال شرقی ایران مناسب است (ص ۱۳۷). اما برای دفاع از سواحل خزر بهتر است فرودگاهی برای هواپیماها و هواپیماهای دریائی در اطراف خلیج آسترآباد ساخته شود. این هواپیماها باید وظیفه دیدبانی و حفاظت از سواحل را عهده‌دار بوده و در صورت لزوم از پیاده شدن قوای خارجی جلوگیری نمایند (ص ۱۳۶).

۲. به این دلیل است که انگلیسی‌ها کوشش زیاد می‌کنند تا در افغانستان نیز - مانند ایران - عامل خود را به تاج تخت بنشانند. زیرا، در این صورت، آماده شدن افغانستان برای جنگ به‌طور «طبیعی» انجام خواهد گرفت.

قزوین، از عراق و از راه دزدآب - بیرجند - مشهد، از هند اعزام خواهند شد. پایگاه‌های پیش رفته‌ای که در نظر گرفته شده است عبارت است از: پایگاه تبریز، قزوین، آسترآباد، بندر شاه، مشهد به هرات و کابل. انگلیسی‌ها چون جنگ طولی‌المدتی را پیش‌بینی می‌کنند به موازات اقدامات ذکر شده، برای ساختمان راه‌های اتوموبیل‌روی وسیع نظامی در داخل ایران و افغانستان و راه آهن دزدآب - نصیرآباد - چامان - قندهار - خیبر - کابل اقدام خواهند کرد. در صورتیکه قسمت جنوبی راه آهن سرتاسری ایران، تا آن زمان، خاتمه نیافته باشد، این راه را نیز به سرعت خواهند ساخت. هدف اصلی از ساختن این راه آهن، فقط رساندن مایحتاج به قسمت‌های ارتشی در پایگاه‌های پیش رفته، مانند تبریز، آسترآباد، مشهد و غیره نیست، بلکه ساختمان پایگاه‌های جدیدی نیز در همدان، سیستان، بیرجند، کابل، و قندهار نیز مورد نظر است. تصرف هر چه سریعتر باکو و تفلیس - طبق نقشه ستاد کل ارتش انگلستان - اقدام بخش سوم عملیات آنان را تشکیل می‌دهد. آذربایجان ایران (ناحیه تبریز) مرکز تمرکز بخش‌های عظیم قواهای مختلف ارتش خواهد بود. انگلیسی‌ها هم‌زمان با حمله به باکو و تفلیس، در باطوم نیز ممکن است قوا پیاده کنند. تصرف سریع باکو، نه تنها کنترل سواحل جنوبی خزر را به انگلیسی خواهد داد، بلکه مانع پیشرفت ارتش سرخ در امتداد راه تبریز - همدان - بروجرد، یعنی به سمت موسسات شرکت نفت انگلیس و ایران نیز خواهد شد. راه آهن‌های ساخته شده و یا مورد نظر مانند راه خلیج فارس - بروجرد - همدان - تهران، و راه آهن خانقین - همدان انجام نقشه انگلیسی‌ها را تسهیل می‌کند. تعداد ۴۰۰۰۰ اتوموبیل موجود (بدون در نظر گرفتن تعداد اتوموبیل‌ها در عراق و نواحی دیگر) احتیاجات نقل انتقال ارتش انگلستان را در ماه‌های اول جنگ تأمین خواهد کرد. مانور هوایی در اطراف لندن، در سال ۱۹۲۸، نشان می‌دهد که انگلیسی‌ها، به‌طور جدی در فکر تصرف باکو هستند. در این مانور حمله نمایشی قریب به ۲۰۰ هواپیما به منطقه‌ای نشان داده می‌شد که حتی جزئیات آن (ذکّل چوبی نفت) کپی نقشه صنایع نفت باکو بود.

البته تصرف ترکستان نیز که مرکز پنبه برای صنایع شوروی است نیز دارای اهمیت بسیار است. لیکن ما معتقدیم که انگلستان نیروی زیادی در این منطقه متمرکز نخواهد ساخت و در مرحله اول به حملات غارت‌گرانه به کمک با سماچی<sup>(۱)</sup>ها اکتفا می‌کند. مقاله چکایوف (رئیس جمهوری

خودمختار کوکاند(۱) که در روزنامه آزیاتیکی رویو، در آوریل ۱۹۲۸ به چاپ رسیده است بسیار گویا است. او در این مقاله توجه انگلستان را نسبت به باسماچی‌ها به‌عنوان یک نیروی جنگی جدی علیه شوروی جلب کرده و پیشنهاد می‌کند که نه تنها از حرکت آنان پشتیبانی شود، بلکه یک مرکز ملی برای آنان نیز در انگلستان تشکیل دهد.

بدین ترتیب روشن است که انگلستان برای جنگ علیه ا.ج.ش.س. با تمام قوا آماده می‌شود. از سوی دیگر، ایران - در نقشه‌های نظامی انگلستان - به‌عنوان صحنه اصلی گسترش نیروهای نظامی در نظر گرفته شده است(۲). این به آن معنا است، که غاصبان انگلیسی، ایران انقلابی را بزرگترین خطر برای استعمار طبیعی هندوستان می‌دانند. انعقاد قرارداد تجارتي سال ۱۹۲۱، بین انگلستان و روسیه شوروی - که در آن انگلستان خواستار پایان تبلیغات شوروی در مستعمرات انگلیس و به‌ویژه ایران شده بود - هدفی جز حفظ سلطنت ایران را دنبال نمی‌کرد(۳).

مسأله عمده انگلیسی‌ها - از سال ۱۹۱۷ به‌این سو سازمان دادن به مبارزه علیه انقلاب روسیه و به‌خصوص، جلوگیری از سرایت آن به ایران

---

۱. واقع در جمهوری ازبکستان امروزی.م.

۲. این درست است که ترکیه می‌تواند پایگاه دیگری برای انگلستان باشد. روزنامه فرانسوی ایلوستراسیون در تاریخ ۱۷/۷/۲۸ این مطلب را خاطرنشان کرده، پیشنهاد می‌کند، برای دفاع از کانال سوئز در برابر حمله هوایی نیروهای ا.ج.ش.س. کنفرانسی در لوکارنو در دریای مدیترانه تشکیل بدهند (اشاره به کنفرانس لوکارنو (شهری در سوئیس) در سال ۱۹۲۵ است که آلمان، فرانسه، انگلستان، بلژیک، ایتالیا، چکسلواکی و لهستان در آن شرکت کرده و قراردادهایی بر علیه ا.ج.ش.س منعقد ساختند) و ترکیه را - پس از بهم زدن روابطش با شوروی - به‌این کنفرانس جلب کنند. انجام این کار بعید نیست، لیکن این عجلاناً فقط طرحی مربوط به آینده است.

۳. با وجود این، ایران‌دوست بر نظریه خود پافشاری می‌کند. او به‌حرف رضاشاه اعتقاد دارد و نسبت به نقشه‌های ضد شورشی او خوش‌بینی ساده‌لوحانه‌ای از خود نشان می‌دهد. ایران‌دوست در مجله زاپاریتو، ارگان هیئت اجرائیه ك.م. حزب کمونیست شوروی آسیای میانه به تاریخ ۱۴ مه سال ۱۹۲۸ نوشته است: «ضعف اقتصادی و سیاسی ایران پایه‌ای است که امپریالیسم بریتانیا تابع ساختن ایران را براساس آن پی‌ریزی کرده است. این ضعف سیاست کج‌دار و مریز ایران را نسبت به انگلستان توجیح می‌کند. تحت شرایط دیگری ممکن است ایران نیز مانند هندو مصر شود. اگرچه رژیم سیاسی کنونی ایران که بر پایه‌ی سازش گروه‌های بورژوازی و نیمه فئودال قرار گرفته است، قادر نیست خط مشی پی‌گیر ملی را دنبال کند و در مسائل مهم داخلی و خارجی سیاست تعادل را پیش می‌گیرد، لیکن، مرحله کنونی بحران جهانی امپریالیسم، رشد مبارزه پرولتاریا در غرب، و انکشاف نیروهای انقلاب ملی در شرق، احتمال تبدیل ایران به یک مستعمره و ورود آن را به‌جبهه امپریالیستی برضد شوروی، تقریباً، غیرممکن می‌سازد. به‌عقیده ما و. دی سانوف، در مقاله خود تحت عنوان «نیروهای اجتماعی و سیاسی در ایران» ماهیت ارتجاعی تئوری ایران‌دوست را به‌نحو احسن برملا می‌سازد (نگاه شود به زاکاوسکی بلشویک سال ۱۹۲۸ شماره ۱۰-۹).

بوده است. انگلیسی‌ها برای رسیدن به این هدف، تمام ایران را تصرف و به‌باکو ترکستان حمله کردند. قهرمانی ارتش سرخ و رشد جنبش ملی و انقلابی در ایران - چنانکه قبلاً دیدیم - انگلیسی‌ها را مجبور نمود، از این نقشه خود صرف‌نظر کنند. انگلستان، پس از این جریان، به‌کمک سلسله قاجار، دست به‌سازمان دادن مبارزه علیه بلشویسم زد.

فوراً، در سال ۱۹۲۰، کمیسیون نظامی انگلیس و ایران (در حقیقت کمیسیون نظامی انگلیسی) تشکیل شد. این کمیسیون مأمور بود نقشه کامل دفاع ایران را در مقابل بلشویسم و شورش‌های انقلابی تنظیم کند. ریاست این کمیسیون باژنرال انگلیسی دی‌کسن بود.

در ماده يك گزارش این کمیسیون گفته می‌شود: «کمیسیون با توجه به‌خطری که مرزهای ایران را تهدید می‌کند، موقعیتی را که پس از پایان بحران کنونی پیش خواهد آمد مورد بررسی قرار دهد<sup>(۱)</sup>. مسائل کنونی که در اثر انقلاب و علل دیگر پدید آمده است، مسائل فوق‌العاده است که باید با انجام اقدامات فوق‌العاده - یعنی حضور قوای خارجی در کشور - حل گردد. کمیسیون باید آن شرایطی را در نظر داشته باشد که پس از آن که ایران قادر خواهد شد از خود دفاع کند، به‌وجود خواهد آمد<sup>(۲)</sup>».

سپس، در ماده ۸ گفته می‌شود: «خطر اصلی خارجی که متوجه ایران است از ناحیه شمال است و اهمیت این خطر مربوط به‌اشکالی خواهد بود که سرزمین امپراتوری روسیه، بعد از انقلاب پیدا خواهد کرد. ایران امیدوار است که در شمال، با تعدادی کشورهای کوچک مستقل هم‌جوار باشد. در اینصورت دفاع از مرزهای آن برای ارتش که می‌توان در آینده نزدیکی تشکیل داد کاملاً امکان‌پذیر خواهد بود. لیکن تهدید از طرف يك کشور قدرتمند بزرگ را، فقط با تشکیل ارتش بزرگ - که بتواند با يك سیستم مناسب احتیاط تعداد افرادش را افزایش دهد - می‌توان جواب گفت. تشکیل يك چنین ارتشی - در آینده نزدیک - از قدرت ایران خارج است، لیکن این وضع نباید ادامه پیدا کند. ایران - در فاصله زمانی لازم برای تشکیل يك ارتش بزرگ - می‌تواند به‌جای اتحاد کشورهای که به‌دوستی آنها مطمئن است و آنان حاضرند بی‌نظرانه به‌او کمک کنند، متکی باشد».

۱. مقصود از بحران، شورش انقلابی در گیلان، خراسان، آذربایجان و دیگر نقاط است.  
 ۲. نگاه شود به‌گزارش محرمانه ژنرال دی‌کسن در کمیسیون نظامی انگلیس و ایران سال ۱۹۲۰.  
 چاپ انگلستان.



انگلستان، به ایرانی قوی و دارای ارتشی بزرگ محتاج است، ایرانی که بتواند دشمنان خارجی و داخلی را دفع کند. چون سلسله قاجار، برای انجام يك چنین وظیفه بزرگی بدر نمی‌خورد، انگلیسی‌ها سید ضیاء‌الدین را پیش کشیدند، کسی که در برنامه خود تشکیل ارتش ملی و دوستی با انگلستان را اساس کار خود قرار داده بود. لیکن محاسبات انگلستان، درست از آب در نیامد.

سید ضیاء‌الدین که عامل شناخته شده انگلستان بود نتوانست مدت زیادی دوام آورد و مجبور به فرار به خارج شد. انگلیسی‌ها، در این موقع - چنانکه قبلاً اشاره کردیم - رضاخان را جلو انداختند و ژنرال دیکسن در این امر نقش مهمی ایفا کرد (\*). بدین ترتیب، انجام نقشه نظامی ژنرال دیکسن به رضاخان محول گردید.

رضاخان موظف بود، برای مبارزه با قدرت کشور واحد بلشویکی، ارتش بزرگی تشکیل دهد. واما، دیکسن در گزارش خود خاطر نشان کرده بود که تشکیل «چنین ارتش بزرگی در آینده نزدیک، خارج از امکان کشور است». رضاخان، به این مناسبت، نخست ارتش حرفه‌ای را تشکیل داد و فقط بعدها به سازمان دادن ارتش بر پایه خدمت اجباری دست زد. البته، ممکن است که بعضی از تئورسین‌های طرفدار رژیم بگویند که این موضوع فقط اتفاقی است و رضاخان شخصاً به تشکیل يك ارتش بزرگ متمایل بوده است. آنوقت این سؤال مطرح می‌شود، که رضاخان این ارتش بزرگ را بر علیه چه کسی تشکیل داده است؟ البته، علیه انگلیسی‌ها! مگر ایرانی‌ها، ایراندوست‌ها، ایوان‌ها و همپالگی‌هاشان دائم تأکید نمی‌کنند که رضاخان علیه امپریالیسم انگلستان مبارزه می‌کرده و می‌کند! برای اینکه، برای همیشه به این نوع گفته‌ها خاتمه داده شود، ما سعی خواهیم کرد نشان دهیم که رضاخان یا رضاشاه، برنامه نظامی اربابش ژنرال دیکسن را مو به مو اجراء کرده و می‌کند. ژنرال دیکسن - پس از بررسی همه جانبه خطر ا.ج. ش. س از شمال و

پیشنهاد تشکیل يك ارتش بزرگ برای مبارزه با بلشویسم - به شرح خطرات داخلی می‌پردازد. او در قسمت ب ماده ۹ گزارش نوشته است: «مسأله امنیت داخلی - به علت وجود تعداد زیادی ایلات کوچ‌کننده و مسلح در نقاط مختلف کشور، که حاضر نیستند زندگی اسکان یافته را پذیرفته، یا به کشاورزی

\* این نادرست است. در این زمان دیکسن ایران را ترك کرده بود. نقش اساسی را ژنرال آبرون ساید بازی کرد. نگاه کنید به کتاب جمعه، شماره ۴، تابستان ۱۳۵۸.

بپردازند، و بیشتر از طریق راهزنی و غارت زندگی می‌کنند - مهم‌ترین مسأله نظامی است که باید در ایران به آن توجه داشت. تنها جمع‌آوری مالیات از این مردم، مشکل نیست، بلکه، راهزنی آنان مانع رونق تجارت و صنعت شده و در نتیجه درآمد کشور را تقلیل می‌دهد». با آنچه ذکر شد کاملاً روشن می‌شود که چرا، رضاخان با يك چنین جدوجهدی به مبارزه علیه ایلات پرداخت و حتی گاه، آنها را به‌حمله نسبت به‌خود تحریک کرد تا بتواند بی‌رحمانه آنان را سرکوب کند.

چنانکه همه می‌دانند، دست سنگین رضاخان، بعد از سرکوب جنبش‌های انقلابی توده‌های زحمتکش ایران، قبل از همه، به‌سر شاهسون‌ها و کردها فرو آمد. این مسأله اتفاقی نیست. دیکسن در گزارش خود نوشته است: «امنیت ایالت آذربایجان برای مدت طولانی مسأله مورد توجه دولت خواهد بود. زمان زیادی نیست که از قیام شاهسون‌ها گذشته است. از سوی دیگر، باید کردها را که در غرب دریاچه ارومیه زندگی می‌کنند، مطیع نگاهداشت». بنابراین گزارش، منافع انگلستان، مطیع بودن کامل آذربایجان را که هم مرز ا.ج.ش.س است ایجاب می‌کند و ژنرال دیکسن هم این مطلب را پنهان نمی‌کند و آشکارا اعلام می‌نماید که «در وضعیت موجود، همیشه در آن طرف مرز (مقصود ا.ج.ش.س است. آ. سلطان‌زاده) کوشش خواهند کرد که مردم را با تبلیغات خود از دولت ناراضی کنند (رجوع شود به‌قسمت ب. بند ۱۱).

انگلستان از اینکه ا.ج.ش.س. ایلات شمالی را برای مبارزه علیه انگلستان و اعمال آن در تهران مسلح کند، وحشت دارد. انگلستان مطیع کردن ایلات ترکمن را که در شمال غربی خراسان و در ایالت آسترآباد زندگی می‌کنند، نیز توصیه می‌کند. «در منطقه کوهستانی واقع در غرب قوچان و بجنورد، ایلات قادرند از ۲ تا ۳ هزار فرد مسلح بسیج کنند و چنانکه آنان تحت کنترل نباشند، آنها قادرند تا قسمت غربی خراسان پیش روند (رجوع شود به‌قسمت ب، بند ۱۶).

همانطور که همه می‌دانند، رضاخان این وظیفه را نیز انجام داد. خان‌های بجنورد خلع سلاح شده، همه خواست‌های تهران را پذیرفتند. ژنرال دیکسن، به‌سواحل دریای خزر توجه خاصی می‌کند، زیرا به‌عقیده او «ساکنین این منطقه، برای حمل قاچاق اسلحه و مهمات از طریق دریا موقعیت مناسبی دارند» (بند ۱۷). درست به‌همین دلیل است که حکومت پهلوی به‌استقرار

پاسگاه‌های پلیسی و قسمت‌های بزرگ ارتش در دهات و منطقه کنار دریا توجه خاصی مبذول می‌دارد.

نظریه انگلیسی‌ها درباره خوزستان نیز بسیار جالب است. همه «تئورسین»‌های طرفدار سلسله پهلوی، حمله علیه شیخ خزعل را مبارزه مستقیم علیه امپریالیسم انگلستان اعلام کردند. همانطور که قبلاً دیدیم، آنان برای بیان مدح و ثنا درباره این عمل «قهرمانانه» رضاخان، حتی جملات گویا نمی‌یافتند. ولی ببینیم ژنرال انگلیسی در این باره چه می‌گوید: «درحال حاضر (یعنی سال ۱۹۲۰) خوزستان تحت کنترل نام شیخ خرمشهر است که نظم را در آنجا حفظ می‌کند. لیکن، چنین به نظر می‌رسد که این ناحیه قادر است از ۱۵ تا ۲۰ هزار افراد مسلح بسیج کند. عربستان شمالی نیز آرام است. این قسمت راسپاهیان انگلیسی در زمان جنگ اشغال کرده‌اند، لیکن این منطقه ممکن است در آینده، کانون شورش شود. به‌مناسبت وجود منابع نفت در این منطقه، آرامش تمام عربستان مسأله بسیار مهمی است» (قسمت ب بند ۱۲). از آنچه آمد معلوم می‌شود که رضاخان در حمله خود به شیخ خزعل سفارش چه کسانی را انجام می‌داده است.

انگلیسی‌ها، برای اجرای نقشه‌های نظامی خود به‌یک ایران آرام و مطیع محتاجند. این مطلب به‌ویژه درباره مناطقی که در نزدیکی راه‌های سوق‌الجیشی قرار گرفته‌اند صادق است. به‌این مناسبت است که رضاشاه کوشش می‌کند تمام کشور را «آرام» کند. ژنرال انگلیسی در گزارش خود نوشته است (بند ۱۵) «بلوچستان ایران، سرزمین راهزنان جنگجو است و دولت ایران تا حال نتوانسته است در این منطقه قدرت خود را نشان دهد...»

اما، زمانی که انگلستان مطمئن شد که ارتش رضاخان راه مطیع کردن را به‌خوبی آموخته است، مصمم شد حفظ امنیت این منطقه را به‌ارتش جوان ایران واگذار کند. رضاخان، در آغاز سعی داشت به‌کمک قسمت‌های کوچک ارتش و از راه فشار اداری بلوچ‌ها را مطیع سازد. لیکن، این کار در سال ۱۹۲۵، باعث قیام بزرگ بلوچ‌ها علیه تهران شد. گروه‌های متعدد بلوچ، پادگان‌های ارتش را محاصره کرده و رابطه آنان را با مرکز قطع کردند. مرکز، در عین حال، قادر نبود به‌ارتش علی شاه‌خان کمک برساند زیرا تمام لشکر شرق در شمال خراسان، درگیر مبارزه با ایلات شورشی ترکمن بود.

مقامات دولتی ایران و فرماندهی ارتش، به‌کلی خود را باختند و ماژور هوبل آمریکائی را که در وزارت مالیه در خدمت دولت ایران بود، مأمور

مذاکره با خان‌های بلوچ کردند.

گذشت‌های ماژور هویل به نمایندگی از طرف دولت ایران، فقط باعث شد که خان‌های بلوچ از جنگ دست بردارند و به محاصره پادگان‌ها خاتمه دهند. دولت ایران که این بار شکست خورده بود، قدرت منطقه را در دست خان‌های بلوچ بسرکردگی دوست محمد باقی گذاشت.

لیکن این وضع قابل دوام نبود، زیرا منافع امپریالیسم انگلستان «آرامش» بلوچستان را بطور مطلق طلب می‌کرد. کویته - نوشک - دزدآب که به شمال بلوچستان ختم می‌شود، برای انگلستان دارای اهمیت اقتصادی و سوق الجیشی زیاد است<sup>(۱)</sup>. این راه نه تنها وسیله تصرف بازارهای شمال شرقی ایران است (مثلاً برای کالاهائی که از هند به ایران وارد می‌شدند تعرفه اختصاصی وجود داشت) بلکه، یکی از راه‌های مهم سوق الجیشی حمله انگلستان به آسیای میانه شوروی نیز هست. از سوی دیگر سرمایه تجاری انگلیس و هندی در سیستان و بلوچستان نقش عمده را دارا است.

رضاشاه نمی‌توانست فقط به خاطر این دلیل بلوچستان را برای مدت زیادی در دست دوست محمدخان باقی بگذارد. در سال ۱۹۲۸ تحت فرماندهی رئیس لشکر شرق لشکرکشی پرخرجی برای «تصرف» بلوچستان سرکش انجام گرفت.

بلوچستان مطیع شد. اکثر خان‌های بلوچ اظهار اطاعت کرده و در جای خود باقی ماندند، بعضی نیز بکوه‌ها پناه بردند. «تصرف» بلوچستان برای خزینه ایران بسیار گران تمام شد. حفظ امنیت در این منطقه باعث مخارج زیادتر است، ولی در عوض انگلیسی‌ها راضی هستند.

برقراری «آرامش» در جنوب ایران نیز - که بطور مستقیم با موسسات امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران مرتبط می‌شود - برای انگلستان دارای اهمیت بسیار است. ایلات قشقائی، خمسه و تنگستانی و دیگران در این منطقه سکنا دارند. نقش عمده را در این منطقه قشقائی‌ها ایفا می‌کنند و بنا بگفته ژنرال دیکسن، قادرند ۳۰۰۰۰ فرد مسلح بسیج کنند. ایل خمسه بنا بگفته ژنرال دیکسن، می‌تواند ۱۵۰۰۰ را بسیج کند. می‌نویسد: «به‌این مناسبت مطیع کردن این منطقه برای مدت زیادی، یک مسأله جدی نظامی خواهد بود. لیکن، در هر صورت، این مسأله باید حل شود...» (بند ۱۴

۱. در سال ۱۹۲۵ به مناسبت قیام در بلوچستان راه آهن میرجاوه - دزدآب از کار باز ایستاد زیرا بلوچ‌ها مانع حرکت قطار می‌شدند.

گزارش ژنرال دیکسن).

حَقاً هم رضاشاه برای حل این مسأله جدی نظامی طی مدت زمان زیادی خود را آماده ساخت. او فقط در بهار سال ۱۹۲۹، امکان یافت تا به از بین بردن استقلال این ایلات بپردازد. او توصیه ژنرال دیکسن دربارهٔ لرستان و لرها را نیز اجرا کرد و بدین ترتیب راه به عراق را «باز» کرد. اگر به آنچه که آمد این را اضافه کنیم که ۹۰٪ راه‌هائی را که رضاشاه در ایران می‌سازد، راه‌هائی می‌باشند که ژنرال دیکسن در نظر داشته است - آن وقت تصویر میلیتاریزه شدن ایران در جهت تأمین منافع امپریالیسم انگلستان کامل می‌شود. حتی ساختمان بندری بزرگ در بندر گز فکر شخص رضاشاه نبوده است و انگلیسی‌ها آنرا توصیه کرده‌اند. در اسناد کمیسیون نظامی انگلیس و ایران (فصل ۱ قسمت آ بند ۵) آمده است: «با در دست داشتن بندرگز، ایران یکی از بهترین لنگرگاه‌های سواحل خزر را در اختیار دارد. تصرف این بندر توسط دشمن رابطهٔ پایتخت را با ایالت خراسان مورد تهدید قرا خواهد داد». انگلیسی‌ها، از هم اکنون طرح تبدیل بندرگز را به یک پایگاه نظامی زیر دریائی - که بتوان در صورت وقوع جنگ از آن برای عملیات علیه بحریهٔ ما در دریای خزر استفاده کرد - آماده کرده‌اند. در ضمن، زیر دریائی‌های ساخت جدید را می‌توان توسط کامیون به محل آورده و در آنجا به آب انداخت.

بنابر آنچه آمد معلوم است که تمام فعالیت رضاشاه برای به وجود آوردن قوای نظامی در کشور<sup>(۱)</sup>، تبدیل ایران به یک کشور ارتجاعی، نظامی و پلیسی، به دستور انگلیسی‌ها انجام گرفته است، زیرا برای آماده کردن ایران برای جنگ آینده علیه ا.ج.ش.س راه دیگری وجود نداشته و نمی‌تواند موجود باشد. باید یادآور شویم، که کمیسیون نظامی انگلیس و ایران که ژنرال دیکسن در رأس آن قرار داشت، فقط چند صبحی پیش از وقوع کودتای سال ۱۹۲۱ [۱۲۹۹] به کار خود خاتمه داد. درست در این موقع بود که انگلیسی‌ها برای مقام وزارت جنگ در دولت سید ضیاءالدین در پی شخص مناسبی می‌گشتند. رضاخان کاندیدای شخص ژنرال دیکسن\* برای اشغال این

۱. بعضی نتایج اقدامات متمرکزکننده ایران، هم اکنون دیگر روشن شده است. مطیع ساختن فتودالهای خودمختار در کردستان، بومستان، لرستان و دیگر ایالات، در هیچ جا باعث از بین رفتن نظام فتودالی نگردیده، فقط جای فتودالها را مأموران دولتی گرفته‌اند. همه باتقریباً تمامی فتودالهای این مناطق، موقعیت اقتصادی پیشین خود را حفظ کرده‌اند. نظام فتودالی تقریباً دست نخورده باقی مانده و دستگاه دولتی در موارد حساسی چون مالیه و عدلیه، موفق نشده است آن را از بین ببرد.

■ مراد ژنرال آبرون سایید است نه دیکسن (ویراستار).

مقام بود. ژنرال دیکسن با رضاشاه در همدان آشنا شده و با او از نزدیک رابطه برقرار کرده بود و هم او بود که رضاشاه را به سفیر انگلیس در تهران - به عنوان شخص لایق و قابل اعتماد برای انگلیسی‌ها - معرفی نمود.

امپریالیست‌های انگلیسی، تنها وظیفه نظامی کردن کشور را به سلطنت پهلوی محول کرده‌اند، او باید زمینه‌های اقتصادی را نیز برای جنگ آماده نماید. نخست باید ایران - به خصوص نواحی شمال آن - از وابستگی به بازارهای ا.ج.ش.س آزاد شدند. باید راه‌های جدید تجارتي به وجود آیند که از خاک شوروی نگذرد، زیرا جنگ ممکن است طویل‌المدت باشد و ایران در صورت وابستگی اقتصادی به شوروی قادر نخواهد بود جنگ درازمدتی را تحمل کند. رضاشاه باید وظایف فوق‌الذکر را نیز انجام دهد.

از هم اکنون وزارت خدمات اجتماعی برنامه تغییر کشت برنج را در گیلان و مازندران - برای تأمین استقلال بیشتر این منطقه - در نظر گرفته است. این وزارت خانه، به موازات تغییر کشت برنج - دگرگون کردن اقتصاد آذربایجان را نیز مدنظر دارد. همانطور که می‌دانیم، وزیر اسبق خدمات اجتماعی داور و مشاور عمده مالی آن زمان میلیسپو، در سال ۱۹۲۶ برای مطالعه این مطلب به آذربایجان رفتند. داور - پس از بازگشت از سفر خود - به نمایندگان مطبوعات گفت که برای انکشاف ایالت آذربایجان در نظر گرفته شده است به جای کشت‌های کنونی، کشت‌هایی که در بازارهای عمده جهان و به خصوص در بازارهای اروپا مورد تقاضا دارد، انجام گیرد. علاوه بر این، دولت برای انکشاف شبکه راه‌های آهن و اتوموبیل رو نیز اقداماتی انجام داده است. پایه انکشاف این شبکه، راه آهن جلفا - تبریز و کشتی‌رانی بر روی دریای ارومیه خواهد بود. داور به خصوص اهمیت راه آهن تبریز - رواندوز - موصل را که پایان یافته است، متذکر شد. بنا به عقیده داور این راه آهن و تغییر کشت، باید آذربایجان را به یکی از مراکز پر رونق تجارتي شرق تبدیل کنند، زیرا بدین ترتیب، کالاهای ایرانی از طریق دریای مدیترانه صادر شده، در بازارهای اروپا عرضه خواهد شد.

آرزوی سلطنت پهلوی اینست که ایران را از لزوم وجود رابطه اقتصادی با ا.ج.ش.س آزادسازد. آذربایجان و تمام شمال ایران طی دهها سال اقتصاد خود را با احتیاجات بازارهای روسیه تطبیق داده بودند، و اما رضاشاه می‌خواهد کشاورزی این مناطق را تغییر داده و آن را با احتیاجات و سلیقه بازارهای اروپا وفق دهد. برای رسیدن به این، به راه تبریز - تاپزوند

امیدزایی بسته شده است، زیرا این راه به آذربایجان امکان می‌دهد که از طریق ترکیه و دریای سیاه با اروپا رابطه برقرار کند. برای بهبود و اتوموبیل رو ساختن این راه، فعالیت بسیار بزرگی انجام شده است.

چنین فعالیت شدیدی در خراسان و قسمت مرکزی ایران نیز انجام می‌شود. از هم اکنون راه اتوموبیل روی مشهد - دزدآب یکی از بهترین راه‌های اتوموبیل روی ایران محسوب می‌شود. این راه ایالت غنی خراسان را به هندوستان و از طریق آن به کشورهای ماورای بحار، وصل می‌کند. راه اتوموبیل روی هند تا دزدآب ادامه پیدا می‌کند، و میان دزدآب و مشهد کامیون‌ها به‌طور مداوم در آمد و شد است، راه آهن خانقین - بغداد - که از طریق راه‌های اتوموبیل رو به قسمت مرکزی ایران وصل است - به‌تغییر جهت یافتن دادوستد کالا، از شمال به جنوب، کمک بسیار می‌کند. بیهوده نیست قسمت جنوبی راه آهن سرتاسری (شاهپور - دزفول)، قبل از قسمت شمالی افتتاح می‌شود. (افتتاح قسمت شمالی در دسامبر سال ۱۹۲۹ پیش‌بینی شده است). این اقدام نیز باید به ایران امکان دهد - که بدون گذشت از خاک شوروی - با بازار جهانی رابطه برقرار نماید.

نقش راه ترانزیت، تدریجاً از شوروی به عراق انتقال می‌یابد. عراق به‌مناسبت ساختمان راه آهن‌های جدید بغداد - حیفا که از مستعمرات انگلستان رد می‌شود و نیز راه آهن بغداد - بیروت که از سوریه فرانسه می‌گذرد - در تجارت خارجی ایران اهمیت بسزائی پیدا می‌کند. اهمیت راه آهن بیروت - بغداد برای ایران را می‌توان با اهمیت گشایش کانال سوئز مقایسه کرد، زیرا زمان لازم برای پیمودن راه ماریسی - بغداد - خانقین (مرز ایران) از ۸ روز به ۳ ساعت کاهش می‌یابد. بدین ترتیب فاصله زمانی بین اروپا و ایران، چهارونیم مرتبه کوتاه‌تر می‌شود.

در محافل دولتی ایران به‌ساختمان این راه (قریب ۱۰۰۰ کیلومتر) اهمیت بسیار می‌نهند و معتقدند که راه یافتن به دریای مدیترانه به ایران امکان خواهد داد با کشورهای سرمایه‌داری روابط نزدیکتری برقرار کرده، در بازار اقتصادی جهانی نقش مهم‌تری را ایفا کند (حقیقتاً هم!).

عراق، به‌عنوان راه ترانزیت، از هم اکنون نقش مهمی را در اقتصاد ایران داراست، زیرا نقل انتقال سریع کالاهای مناطق غربی و مرکزی ایران به اروپا و بالعکس را امکان‌پذیر می‌سازد. در ضمن، با انجام طرح دولتی راه آهن همدان - کرمانشاه - خانقین (قریب ۳۵۰ تا ۴۰۰ کیلومتر) که بغداد

را به‌راه‌آهن سرتاسری ایران (که از همدان و تهران می‌گذرد) وصل می‌کند، شمال ایران نیز از کالاهای اروپائی اشباع خواهد شد.

از سوی دیگر، این خط کوتاهترین و مهمترین راه سوق‌الجیشی یعنی راه بغداد - خانقین - همدان - تهران - بندرشاه (بندر گز) را در اختیار انگلیسی‌ها قرار می‌دهد. به‌معنای دیگر، سپاهیان انگلیسی قادر خواهند بود در عرض ۲۵ تا ۳۰ ساعت از بغداد به تهران بیایند و از آنجا روانه شمال یعنی مرزهای شوروی شوند. علاوه بر این، تطبیق اقتصاد ایران با احتیاجات بازارهای اروپا و تبدیل عراق به راه ترانزیت عمده برای کالاهای ایران، باعث خواهد شد که اقتصاد ایران در دست انگلیسی‌ها قرار گیرد. در اینصورت، همانطور که نقشه انگلیسی‌ها بود ایران به‌عرابه امپریالیسم انگلستان بسته خواهد شد<sup>(۱)</sup>.

وظایف «کبیری» که در برابر ایران پهلوی قرار گرفته است. کشور فقیر و نیمه‌گرسنه در پرتو رضاشاه، باید هر سال صدها میلیون خرج کند تا به‌خاطر منافع انگلستان، ایران را بر جنگ برضد ا.ج.ش.س. آماده سازد. ایران، در زمان حکومت رضاخان، یعنی از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۹، قریب یک میلیارد قران صرف مخارج نظامی کرده است<sup>(۲)</sup>. این به‌آن معنا است که ۴۰٪ بودجه این کشور فقیر، هر سال مصرف آماده کردن ایران برای جنگ می‌شود. ولی تازه این هم تمام مخارج نیست. دولت رضاشاه تصمیم گرفته است، برای زمان بحرانی احتمالی، ذخیره نیز تهیه کند. به‌این مناسبت، درآمد شرکت نفت انگلیس و ایران در بودجه سال ۱۹۲۸-۲۹ حذف شده و این درآمد در لندن -

۱. از هم اکنون نقش راه گذار (ترانزیت) ا.ج.ش.س. به‌ویژه، بندر باطوم نسبت به‌سال ۱۹۱۳ به‌مقیاس زیادی کاهش یافته است. قسمت اعظم (قریب ۷۰٪) قالی، ابریشم، خز و کالاهای دیگر که فقط متعلق به‌مرکز نبوده بلکه متعلق به‌ایالات شمالی نیز هست، از راه مشهد، دزدآب، تراپزون، همدان، خانقین، بصره و غیره صادر می‌شود. درحالیکه، در سال ۱۹۱۳ قریب ۷۵٪ کالاها از راه روسیه صادر می‌شد.

۲. بی‌جهت نیست که مجله ده‌نی‌پرایست آنداین‌دی‌یا، ارگان وزارت مستعمرات، با تمجید بسیار از فعالیت و اصلاحات رضاشاه سخن می‌گوید. این مجله می‌نویسد: «بطور کلی باید این عقیده را پذیرفت که ایران می‌تواند بهترین نمونه برای ملت‌های مسلمانی باشد که مایلند راه و روش زندگی ملل اروپای غربی گام نهند، زیرا ایران قادر است موج ارتجاع را از قبل پیش‌بینی کرده، آنرا تعدیل کند». رجوع شود به‌شماره ۹۲۰ ژانویه سال ۱۹۲۹. مجله انگلیسی که چون ایرانسکی، ایران‌دوست و امثال‌شان رضاشاه را مرد اصلاحات و مبارز علیه ارتجاع می‌داند. در این اواخر، تقریباً شماره‌ای نیست که مداحی در آن مدح جلال انقلابیون ایران را نکرده باشند. نگاه شود به‌شماره‌های (و غیره ۹۳۸، ۹۴۰، ۹۳۳، ۹۳۰، ۹۲۹، ۹۲۸، ۹۲۶) تمام شماره‌های تا ماه مه سال ۱۹۲۹ (ماه مه داخل).



و نه در بانک ملی ایران در تهران - حفظ خواهد شد. میزان این ذخیره در ۲۰ مارس سال ۱۹۳۰ باید به ۱۳۵ میلیون قران بالغ شود. احتیاجات پولی ایران نظامی و پلیسی بسیار زیاد است، و به این مناسبت، نه تنها فشار مالیات روز به روز افزایش می‌یابد، بلکه هر روز انحصار جدیدی تأسیس می‌شود: انحصار قند و چای، انحصار تریاک، انحصار تنباکو و غیره. و همه این اقدامات به خاطر این انجام می‌شود که ایران - مطابق نقشه ژنرال دیکسن - راه‌های لازم را ساخته و ارتش بزرگی به وجود آورد که قادر به مبارزه با بلشویسم خارجی و داخلی باشد.

بعید بنظر می‌رسد که کسی در ایران به جنگ با ا.س.ج.ش متمایل باشد. اما ماجراجویی رضاشاه - که سلطنت خود را به منافع انگلستان وابسته کرده است - دیر یا زود باعث چنین جنگی خواهد شد، مگر اینکه تا آن زمان زحمتکشان ایران، او و چاپلوسانش را به‌زباله‌دان تاریخ انداخته باشند.

# راه‌های انکشاف ایران. آیا گذشت از مرحله انکشاف سرمایه‌داری برای ایران اجباری است؟

دومین کنگره حزب کمونیست ایران، در اواخر سال ۱۹۲۷ به کار خود پایان داد. کنگره، مسأله ماهیت سلسله پهلوی و موقعیت داخلی و بین‌المللی ایران - به عنوان مسأله اصلی - مطرح کرده و به آن جواب داد. به علاوه، کنگره امکان و لزوم اجتناب گذشتن از مرحله سرمایه‌داری را برای ایران خاطرنشان کرد.

موقعیت جهانی ایران - قبل از هر چیز - توسط تمایلات غاصبانه کشورهای امپریالیستی تعیین می‌شود. انکشاف سرمایه‌داری عصر معاصر، بیش از پیش، ماهیت انحصاری پیدا می‌کند. تمرکز سرمایه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به چنان میزان غول‌آسایی رسیده است، که اغلب، رشته‌های کامل صنایع در انحصار چند کنسرن(\*) قرار دارد.

به موازات مرکزیت دادن (سانترالیزه کردن) و تمرکز (کنسانتراسیون) یافتن سرمایه در کشورهای جداگانه سرمایه‌داری، کنسرن‌ها، کارتل‌ها و سندیکاهای غول‌آسای سرمایه‌داری در مقابل چشم ما به وجود می‌آیند. این غولان صنایع، پس از بدست آوردن انحصار در کشور خود کوشش می‌کنند از رقابت پر مخارج در خارج از کشور نیز جلوگیری کنند. تقسیم بازار جهان میان بزرگترین کنسرن‌های این و یا آن صنعت، دیگر پدیده‌ای عادی گشته است. لیکن تقسیم صلحجویانه و دوستانه بازارهای جهان نمی‌تواند برای مدت زیادی رقابت میان امپریالیست‌ها را از بین ببرد.

محدودیت بازار فروش و کمبود منابع مواد اولیه، بیش از پیش باعث

---

\*. کنسرن یکی از اشکال انحصار سرمایه‌داری است؛ شرکت‌های عضو کنسرن ظاهراً مستقل‌اند، لیکن از لحاظ مالی و به وسیله سهامی که از یکدیگر دارند بهم وابسته‌اند. گروهی که سهام بیشتری را از شرکت‌های دیگر داراست در کنسرن حکمفرماست. در کنسرن پیوند سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی به وضوح مشاهده می‌شود.

تقسیم جدید و همراه به‌زور مستعمرات موجود می‌شود. این مبارزه به‌خاطر انکشاف ناموزون سرمایه‌داری شدت می‌یابد، زیرا صنعت و قدرت اقتصادی کشورهای جداگانه‌ای نسبت به‌بقیه کشورها سبقت گرفته و آن را در ردیف اول سرمایه‌داری جهانی قرار می‌دهد، در حالیکه این کشورها از داشتن بازارهای فروش و منابع مواد اولیه محرومند. به‌این مناسبت، دشمن آشکار و سپس جنگ به‌خاطر تقسیم دوباره جهان - خیلی زود - جایگزین آرامش موقت رقابت میان این غولان سرمایه‌داری می‌شود. پادشاهان صنایع و بانکها برای رسیدن به‌هدف خود، در موقع لازم، همه دستگاه عظیم جامعه سرمایه‌داری را مانند، پلیس، ارتش، مطبوعات، رشوه‌خواری، زندان‌ها، تبعید، تیرباران و همه آنچه که ممکن است به‌غارت کشور و ملت خود و بیگانه کمک کند - به‌کار می‌اندازند. قدرت دولت در جهت دفاع از منافع این پادشاهان بدون تاج جامعه سرمایه‌داری به‌کار می‌رود.

بنا به‌آنچه گفته شد، موجودیت مستقل کشورهای عقب‌افتاده‌ای، که هنوز درچنگال این یا آن درنده سرمایه‌داری نیفتاده‌اند، بیش از پیش مشکل می‌گردد. ایران یکی از این نوع کشورها است. استقلال ظاهری ایران، درگذشته، به‌مناسبت مبارزه میان دو درنده امپریالیستی، انگلستان و روسیه تزاری - تضمین می‌شد. انقلاب اکتبر به‌این بازی مفتضحانه خاتمه داد، لیکن هجوم انگلستان امپریالیست شدت یافت.

فاجعه ملت ایران، همچنین در اینست که کشورش بر سر راه بزرگترین مستعمره انگلستان، یعنی هند قرار گرفته است. انگلستان صدها سال است که همه راه‌های نزدیک شدن به‌این «مروارید تاج بریتانیا» را با دقت حفظ می‌کند. هندوستان به‌خصوص از ناحیه ایران ضربه‌پذیر است، و به‌همین دلیل، استثمار و غارت این کشور ۳۰۰ میلیونی - بدون تحکیم از سمت ایران - نمی‌تواند مدت زمان زیادی ادامه یابد. و بریتانیا از این که کشوری به‌هند حمله کند چندان وحشتی ندارد. وحشت بریتانیا در این است که تا زمانیکه هند خارج از خطر نباشد، انگلستان نمی‌تواند از نتیجه جنگ آینده علیه ا.ج.ش.س - که آن را همه جانبه تهیه می‌بیند - مطمئن باشد. اما هند فقط در صورتی از خطر دور می‌شود که ایران دنباله آن باشد، یعنی به‌مستعمره انگلستان تبدیل شود. از آن جا که ایران منبع سرشار نفتی است که توسط سرمایه انگلیسی از آن بهره‌برداری می‌شود، لزوم مستعمره کردن ایران شدت می‌یابد.

بدین ترتیب، هجوم و سماجت امپریالیستهای خارجی نظام اقتصادی موجود و حاکمیت قدرت شاه و اربابان، بزرگترین مانع انکشاف نیروهای تولیدی ایران است.

دهقانان و تا اندازه‌ای پیشه‌وران و صنعتگران، عجالتاً عمده‌ترین طبقه تولیدکننده هستند که مفت‌خواران، یعنی شاه و دربارش، اربابان از هر رنگی، تجار و واسطه‌ها، قشرهای مختلف روحانی‌نمایان [درباری] و غیره از نتیجه کارآنان زندگی می‌کنند. اما، طبقه‌ای که خوراک این انگل‌های بی‌شمار را تولید می‌کند، خود عجالتاً در فقر و ستم غیرقابل توصیفی بسر می‌برد. ورود ایران به بازار جهانی، انکشاف روابط تجارت خارجی و نفوذ روابط کالا - پولی در ده، استثمار توده‌های دهقان را بی‌نهایت تشدید کرده است. از یک سو، اربابان بزرگ و کوچک، زمین‌های دهقانان و دیگران را به‌تصرف در آورده‌اند و از طرف دیگر احتیاج ملک‌داران به پول بیشتر باعث برقراری مالیات‌ها و عوارض جدید به دهقانان شده است. مأموران شاه مانند همیشه در این امر - از اربابان دفاع کرده و می‌کنند. فقدان مراکز مصرف‌کننده بزرگ صنعتی، دهقانان را در وابستگی شدید به ارباب، رباخوار و بورژوازی کمپرادور قرار می‌دهد، که مانند زالو باقی مانده خون دهقانان کاملاً ورشکست شده را می‌مکند.

چون در حال حاضر - چنانکه قبلاً اشاره شد - نه صنایع و نه انکشاف سریع سرمایه‌داری به چشم می‌خورد، و در ضمن انکشاف بسیار کند سرمایه‌داری در نیم قرن گذشته نتایج محسوسی به بار نیاورده است (در آینده نیز با شرایط موجود نمی‌توان انتظار جدی داشت) این سؤال مطرح می‌شود که راه‌های ممکن انکشاف برای ایران کدامند؟ رفیق لنین، به‌موقع خود، در تزهایش مربوط به مسائل ملی و مستعمراتی که در کنگره دوم کمینترن تصویب گردید، به این سؤال کاملاً جواب داده است. لنین - قبل از هر چیز - به این عقیده بود که سلطه خارجی مانع دائمی انکشاف آزادانه زندگی اجتماعی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره است و بنابراین نخستین گام انقلاب باید سرنگون کردن این سلطه باشد. بنابراین، کمک به مبارزه به‌خاطر سرنگون کردن سلطه خارجی به‌هیچ وجه به‌معنای پذیرش امیال سرمایه‌داری بومی نبوده، و به‌معنای گشایش راه برای آزادی پرولتاریای مستعمره است. رفیق لنین سپس اضافه می‌کند: «انقلاب در مستعمرات، در مراحل اولیه خود، یک انقلاب کمونیستی نخواهد بود. لیکن در صورتیکه از همان آغاز پیشاهنگ

کمونیستی در راس جنبش قرار گیرد، توده‌های انقلابی با دست یافتن تدریجی تجربه انقلابی در راه صحیح رسیدن به هدف مورد نظر گام خواهند نهاد. اشتباه خواهد بود اگر بخواهیم مسأله ارضی را بنابر اصول کاملاً کمونیستی حل کنیم. انقلاب در مستعمرات، در نخستین مرحله انکشاف خود باید براساس اصلاحات کاملاً خرده بورژوائی، مانند تقسیم زمین و غیره انجام گیرد. لیکن این مسأله، بدان معنی نیست که رهبری در دست دموکراتهای بورژوا خواهد بود. برعکس، احزاب کارگری باید عقاید کمونیستی را به شدت تبلیغ کرده، در اولین فرصت شوراهای کارگری و دهقانی را تشکیل دهند. این شوراها همگام جمهوریهای شورائی همه کشورهای جهان فعالیت خواهند کرد»<sup>(۱)</sup>.

بدین ترتیب، در صورتیکه بدست گرفتن رهبری جنبش توسط احزاب کمونیست موجود باشد، این احزاب نه تنها نباید از این امر خودداری کنند، بلکه باید تمام اقدامات لازم را انجام دهند تا «توده‌های انقلابی از آغاز انقلاب، در راه درست گام بردارند.» در این تزاها هم چنین گفته می‌شود که «در کشورهای عقب افتاده باید از جنبش دهقانی برضد نشانه‌ها و بقایای فئودالیسم پشتیبانی کرد. باید سعی نمود که به جنبش دهقانی ماهیت هر چه بیشتر انقلابی داده شود، و در هر جا که ممکن باشد باید دهقانان و استثمارشوندگان را در شوراها متحد ساخت، و بدین ترتیب، امکان اتحاد نزدیک میان پرولتاریای کمونیستی اروپای غربی و جنبش دهقانی انقلابی در شرق، در مستعمرات و به‌طور کلی، در کشورهای عقب افتاده را به وجود آورد».

بنابراین، وظیفه اصلی جنبش دهقانی، صرفاً مبارزه «برضد نشانه‌ها و بقایای فئودالیسم نیست». این مبارزه کافی نیست. علاوه بر این، «باید سعی نمود که به جنبش دهقانی ماهیت انقلابی هر چه بیشتر داده شود و شوراهای دهقانی تشکیل گردد». اما این وظیفه را چگونه باید انجام داد؟

آیا با نصیحت و یا منع دهقانان از تصرف زمین اربابان - آن چنان که کوچک خان و دیگر رهبران جنبش سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۱ گیلان کردند - می‌توان به این هدف رسید؟ آیا درست است که مانند ایرندوست از برافروخته شدن تضاد طبقاتی میان دهقان و ارباب ترسید؟<sup>(۲)</sup> البته که نه. وحشت

۱. تأکید از ما است. مولف.

۲. نگاه شود به مقاله او در مجله میراویاپلی تیکا و میرووی خازیاستو (سیاست جهانی و اقتصاد جهانی) شماره ۲ سال ۱۹۲۷ ص ۸۶.

ایراندوست و ایرانسکی از برافروخته شدن مبارزه طبقاتی، فقط يك بار دیگر نشان می‌دهد که این اشخاص، تا چه اندازه از درك مارکسیست لنینیستی وظایف انقلاب دورند<sup>(۱)</sup>. فقط این طرز درك می‌تواند توجیح‌کننده فریادهای شادانگیز این اشخاص راجع به انکشاف سریع سرمایه‌داری در ایران باشد. البته تمامی این انکشاف سریع نیز فقط در دوره رژیم کنونی انجام شده است. اگر توازن کنونی نیروها را در نظر بگیریم، ایران در بهترین حالت، به‌دنباله هند و یا عراق تبدیل خواهد شد. جالب است که طبقات حاکم ایران به‌سرکردگی رضاشاه، این مسائل را بهتر از تئوریسین‌های ما می‌فهمند. انکشاف ایران دو راه در پیش دارد: یا انکشاف سرمایه‌داری خصوصی یا سازماندهی تمام زندگی اقتصادی بر طبق برنامه. راه نخست، برای اینان عواقب سنگینی به‌بار خواهد آورد<sup>(\*)</sup>. زیرا ایران به‌خاطر فقدان سرمایه‌های بزرگ انباشت شده، نخواهد توانست با اتکاء به نیروی خود صنایع بزرگ سرمایه‌داری را به‌وجود آورد. به‌علاوه، عدم وجود شرایط مناسب انکشاف سرمایه‌داری، باعث می‌گردد که سرمایه‌های بزرگ انباشت شده در دست بورژوازی تجاری و رباخوار به‌جای به‌کار رفتن - چنانکه قبلاً دیدیم - در صنعت، و به‌وجود آوردن کارخانجات و تأسیسات جدید متوجه کشاورزی شده و با استفاده از تمامی شیوه‌های استثمار عقب‌مانده، از نو وبال گردن دهقان می‌شود. درست است که مارکس تأکید کرده است که به‌جای سرمایه‌های داخلی می‌توان از سرمایه خارجی استفاده کرد، لیکن در شرایط ایران، این کار به‌معنای فروش کشور به‌خارجیان و - در درجه اول - به‌انگلیسی‌ها خواهد بود. انگلستان، بدون مبارزه نخواهد گذاشت منافع اقتصادی کشور دیگری در ایران رشد پیدا کند، زیرا ایران در سیستم استعماری انگلستان حلقه بسیار مهمی است و انگلستان به‌سادگی از امتیازات خود دست برنخواهد داشت. از این رو، انکشاف سرمایه‌داری در نظام کنونی، فقط می‌تواند در راه تبدیل ایران به‌زائده سیستم استعماری انگلستان انجام گیرد. به‌وجود آمدن کارخانجات کوچک در مناطق جداگانه، نمی‌تواند این فرآیند کلی را تغییر دهد.

۱. یکی از نزدیکترین پیروان ایرانسکی و ایراندوست - گورکوکریازین - در درك خود از مارکسیسم به‌جائی می‌رسد که ترکیه را برای ایران الگو قرار داده، تأکید می‌کند که «مبارزه سیاسی در ترکیه همیشه ماهیت غیرطبقاتی داشته و مبارزه در داخل طبقه بوده است». نگاه شود به‌اثر او تاریخ ایران ص ۳۸.

\*. این پیش‌بینی داهیانه را تاریخ ثابت کرد. م.

در چنین اوضاع و احوالی این سؤال مطرح می‌گردد، که آیا گذشت از مرحلهٔ انکشاف سرمایه‌داری برای ایران اجباری است؟ به نظر ما بند هفت تزه‌های لنین به این سؤال جواب همه جانبه‌ای می‌دهد. در آنجا چنین گفته شده است: «وجود دو حرکت را که روز به روز از یکدیگر دور می‌شوند متذکر شد. حرکت نخستین، جنبش بورژوا - دموکراتیک ملی است که هدف استقلال سیاسی را در چهارچوب نظام سرمایه‌داری دنبال می‌کند. حرکت ثانی، مبارزهٔ دهقانان فقیر و جاهل و کارگران برای آزادی‌شان است. حرکت نخست کوشش می‌کند حرکت دوم را کنترل کند و اغلب نیز موفق می‌شود. اما، انترناسیونال کمونیست باید با چنین کنترلی مبارزه کرده و به رشد آگاهی طبقاتی توده‌های کارگر مستعمرات کمک کند. بدین ترتیب، نخستین گام انقلاب و وظیفه اصلی ضروری در کشورهای مستعمره، تشکیل سازمان کمونیستی دهقانان و کارگران، به منظور رهبری آنان به انقلاب و پایه‌گذاری جمهوری شورائی است. بدین ترتیب، ورود توده‌های مردم کشورهای عقب افتاده به کمونیسم - نه از طریق انکشاف سرمایه‌داری، بلکه به وسیلهٔ انکشاف خودآگاهی طبقاتی آنان به رهبری پرولتاریای کشورهای پیش رفته - انجام خواهد گرفت». تزه‌های کنگرهٔ ششم بین‌الملل کمونیست دربارهٔ مسائل مستعمرات نیز گفتهٔ بالا را تأیید می‌کند.

ما عمیقاً معتقدیم که ایران یکی از آن کشورهایی است که توده‌های مردم آن می‌خواهند و باید - نه از طریق انکشاف سرمایه‌داری (این راه به مستعمر شدن ایران می‌انجامد)، که از طریق انکشاف خودآگاهی طبقاتی به رهبری بین‌الملل کمونیست ارگان رهبری پرولتاریای آگاه همهٔ کشورهای پیش رفته به کمونیسم برسند.

ایران می‌تواند و باید از راه طولانی و پر رنج انکشاف سرمایه‌داری بپرهیزد. برای رسیدن به این مرحله، شعار به وجود آوردن تعاونی‌های صنفی صنعت‌گران و پیشه‌وران در شهرها و تعاونی‌های کشاورزی در ده، باید یکی از شعارهای عمدهٔ انقلابیون ایران در فردای پیروزی انقلاب باشد. احزاب انقلابی سیاسی - به موازات این امر - باید به سازمان و انکشاف تعاون همه جانبه کمک نمایند، تا پیوند میان صنایع سوسیالیستی کشور پرولتاریای پیروز و زحمتکشان مصرف‌کننده ایران را تسهیل کرده و حتی المقدور، واسطه‌های زیادی را حذف نمایند.

ایران - به کمک پرولتاریای پیروز کشورهای پیش رفته صنعتی - قادر

۱۶۶ / انکشاف اقتصادی ایران و...

خواهد بود مصممانه در راه انکشاف سوسیالیستی گام بردارد.

\*\*\*